

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

۱۳۶۹-۱۵

برای فتح

جهانی

فراخوان به مردم اروپای شرقی :

توهمات را به دور افکنید!  
انقلاب - تا به آخر

EINE WELT ZU GEWINNEN

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم تریخه

CONQUISTARE



سخنرانی رفیق کونزالو صدر حزب کمونیست پرو

## ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

این سرمقاله در بررسی چرخش فوق العاده حوادث شرق، به حکم جاهلانه و عجولانه ای که غریبهها در مورد مرگ «کمونیسم» صادر کرده و سوالی که این بحران پیش روی همه قرار داده - یعنی سوسیالیسم چیست؟ - پاسخ می دهد. این سرمقاله نگاهی مجدد است بر آنچه مائو از تجارب مثبت و منفی در شوروی زمان استالین و یونان آن احیای سرمایه داری در آن کشور، بعلاوه درسهایی که وی از انقلاب چین، منجمله در عرصه ساختمان سوسیالیسم آموخت، حال که مارکسیسم - لنینیسم دروغین یا «رویزیونیسم راستین» میدان را خالی کرده، موقعیت پیچیده ای بوجود آمده که در عین حال فرصتی خوب برای دست زدن به تهاجمی انقلابی است. این بخش همچنین در برگیرنده مطالب زیر است: دو مقاله مهم از مائو و کمونیستهای چینی درباره سوسیالیسم، مطالبی از سوی تشکلات و هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، گزارشی مستقیم از رومانی، بعلاوه مقاله ای درباره سقوط چائوشسکو.

### پرو

سخنرانی اخیر رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین، به بررسی نتایج بی نظیر انقلاب چین برای انقلاب جهانی می پردازد. او درباره شکست ناپذیری و اهمیت حیاتی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم که پیشرویهای عظیم جنگ خلق در پرو مویده آن است، سخن می گوید. وی درباره کسب قدرت سراسری بحث می کند.

### افغانستان

با وحدت دو سازمان کمونیستی افغان و نتیجتاً ایجاد «سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» نسیم تازه ای وزیدن گرفته است. برگزیده ای از بخش «انترناسیونالیسم پرولتری» به نقل از سند بنیانگذاری این سازمان، در این شماره درج می گردد.



پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند، آنها جهانی برای فتح دارند پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

۱۳۶۹-۱۵

## ورشکستگی رویزیونیسم در شرق

- ۶ \* برای برانگیختن توده ها و گشودن قفل آینده، مائو کلید است!
  - ۱۴ \* مائوتسه دون، نقدی بر اقتصاد شوروی
  - ۱۹ \* مبانی اقتصاد سیاسی
  - \* فراخوان به مردم اروپای شرقی -
  - ۲۲ توهمات را به دور افکنید، انقلاب تا به آخر!
  - ۲۶ \* مائوئیسم در خیابانهای شرق
  - ۲۸ \* صداهای ناشنیده از رومانی
  - ۳۸ \* پایان کار چائوشسکو
  - \* بحران در بلوک تحت رهبری شوروی خوب است!
  - ۴۱ انقلاب، بهترین است؛ نیاز عاجل است
  - ۴۲ \* و رای بحران سرمایه داری
  - ۴۳ \* رویزیونیسم مرد، زنده باد کمونیسم!
  - ۴۸ \* سوسیالیسم با چهره ای انسانی یا سرمایه داری با چهره ای جدید
- 
- ۴۶ \* اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت ماه مه ۱۹۹۰
  - ۴۹ \* اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت اشغال پاناما
  - \* پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
  - ۵۰ به حزب کمونیست نپال (مشعل)
  - \* سخنرانی صدر حزب کمونیست پرو
  - ۵۲ در بزرگداشت چهلمین سالگرد انقلاب چین
  - ۵۵ \* پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست پرو
  - \* اطلاعیه حزب کمونیست پرو -
  - ۵۶ درود و افتخار بر پرولتاریا و خلق پرو
  - ۵۸ \* نظر مائوئیستهای افغانستان درباره انقلاب جهانی
  - ۶۰ \* بر سر آینده آزانیا معامله جایز نیست!
  - ۶۵ \* چرخشی جدید در گره امپریالیستی
  - ۷۴ \* کوبا: کشتزارهای نیشکر را بسوزانید - بخش دوم

# شماره‌های گذشته جهانی برای فتح در دسترس است

۱۳۶۳-۱

پرو: آنگاه که کوهستان آند میگرد هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای بزرگداشت پلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترک

۱۳۶۴-۲

پرو انقلاب یا جنگ جهانی سوم ایران: شکل گیری حلقه ضعیف درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۱۳۶۴-۳

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند پرو: تحریم انتخابات رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۱۳۶۴-۴

آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند» بیراهه «چریک شهری» در آلمان غربی

۱۳۶۵-۵

کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ بنگلادش: انبار باروت

۱۳۶۷-۱۰

بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد پرسترویکا - گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته خلیج: نقطه تلاقی تضادها - درباره جنگ ایران و عراق



۱۳۶۵-۷

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۱۳۶۵-۶

پرو - کی میرود زخاطر، خون روان یاران هائیتی - قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۱۳۶۶-۸

سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو - جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین



۱۳۶۶-۹

ناگزالباری هند - بیست سال از غرض تندر بهاری می گذرد گورباچف - وداع با اسلحه؟ پرو - بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۳۶۹-۱۴

چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری یادداشتهای بر اقتصاد سیاسی کوبا - بخش اول جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱۳۶۸-۱۳

پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک می بیند یک مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱۳۶۷-۱۲

دهه شصت در دژهای امپریالیسم حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق شوروی تهدیدی از درون - نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳۶۷-۱۱

فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد! سریلانکا - درباره توافقات هند و سریلانکا نقد شوروی ها از «تروریسم» - دم گرفتن با نمه های دولت بورژوائی

منتشر شده به دیگر زبانها:

جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیایی، انگلیسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود پست هوایی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد. لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراک خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC World to Win  
27 Old Gloucester Street  
London WC1N 3XX, U.K.  
برای درخواست اشتراک در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید:  
Revolution Books, 13 East 16th St,  
New York, NY 10003 USA

МИР ВБИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

جهانی

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم نریخته

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترنا  
سیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴، که بسیاری از  
احزاب و گروه‌های مارکسیست - لنینیست را از سراسر  
جهان گردم آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح  
ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده و صفحاتش بر روی تمام کسانی  
که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنکر  
هستند، باز خواهد بود.

## گام به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش  
نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه‌نامه‌ها  
مقالات، و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی  
پذیرائیم. نوشته‌ها باید یک خط در میان تایپ شوند.  
بعلاوه، برای آنکه این مجله را در اکثر کشورهای جهان  
که ممکن باشد، در دسترس قرار دهیم، محتاج مترجمین  
و یاری در توزیع (منجمله از طریق کانالهای تجارتنی) و  
مجله هستیم. مابه کمک‌های مالی آنان که اهمیت انتشار  
مداوم این نشریه را درک می‌کنند، نیازمندیم. این هم  
شامل کمک‌های فردی است و هم تلاش‌های آنهایی که مسئولیت  
جمع‌آوری کمک‌های مالی برای این مجله را به دوش می‌گیرند.  
چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خود را به نام:  
"A World to Win" ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win  
London  
WC1N 3XX U.K.

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

A WORLD TO WIN विश्व विजय UN MONDO DA CONQUISTARE

# از زبان خوانندگان

کنم می توانیم از تجارب  
یکدیگر بیاموزیم.  
با درودهای انقلابی  
مبارزه تا پیروزی

يك زندانی سیاسی در  
ترکیه

■ ■ ■

چند روز پیش شماره  
۹ - ۱۳۶۶ مجله شما را  
دیدم. در پی یافتن شماره  
های دیگر بر آمدم، اما  
نتیجه ای نگرفتم. در  
حقیقت این شماره مجله  
که اکنون نزد من است،  
متعلق به رفیقی است که  
در زندان استانبول بسر  
می برد. من و دوستانم  
مایلیم این مجله و سایر  
نشریاتی را که به زبان  
ترکی منتشر می کنید،  
داشته باشیم. خیلی مایلیم  
که شماره های گذشته این  
نشریه را در صورتی که  
در دسترس باشند نیز  
داشته باشیم. زیرا فهرست  
مطالب شماره های گذشته  
را در صفحه دوم این  
شماره دیدیم. ما علاقه  
داریم تمام آن مطالب را  
مطالعه کنیم...

من در ژوئن ۱۹۸۰  
دستگیر شدم. در سال  
۱۹۸۱، من و عده ای دیگر  
طی يك پرونده مشترك در  
دادگاه نظامی محاکمه  
شدیم. من به اعدام محکوم  
شدم. پرونده ما اکنون  
برای بررسی به دادگاه  
عالی نظامی ارجاع شده  
است. این دادگاه  
تصمیمش را در ماه ژوئن  
امسال اعلام می کند. ما  
قبلا تا ماه مه سال گذشته  
در زندانی در استانبول  
بودیم. وقتی که طی مدت  
پنج ماه دو تونل کشف  
شد، زندان تخلیه گشت.  
همگی ما را به زندان  
کنونی منتقل ساختند.  
علاوه بر من، ۹۸ زندانی  
دیگر نیز هستند که  
همگی در رابطه با  
تشکلات سیاسی مختلف  
دستگیر و محاکمه شده  
اند. به امید کمکتان! با  
درودهای انقلابی! در  
کارتان موفق باشید.

يك زندانی سیاسی در  
ترکیه

مباحثاتی این چنینی،  
در کمان را از یکدیگر و  
اینکه چگونه انقلاب  
ارضی را حتی تحت  
شرایط سخت به پیش  
ببریم، بیشتر می کند.  
شما می توانید در مورد  
چگونگی مبارزه تحت  
شرایطی که آزادی فعالیت  
برای ما از سوی به

اصطلاح جنبش  
آزادبیشخ ممنوع است،  
ما را راهنمایی کنید.  
می توانید برخی از  
متون مهمتان را که قول  
دادید، برایمان بفرستید.  
زیرا تهیه متون انقلابی  
بخاطر نداشتن امکان مالی  
مشکل است. هر نشریه ای  
که گیرمان بیاید، دست  
به دست میگردد. اگر  
ممکن است نوار  
سخنرانیهای انقلابی که به  
مبارزه مان مربوط باشد،  
برایمان بفرستید.  
خوشحال میشوم اگر  
کتاب سرخ مائو را برایم  
بفرستید. من فکر می کنم  
کتاب سرخ مائو بسیار  
مهم است، چون ما خیلی  
در مورد مائوئیسم صحبت  
می کنیم بدون اینکه چیز  
زیادی درباره خدمات  
مائو بدانیم.

یا درودهای انقلابی  
آفریقا سرزمین ماست.

■ ■ ■

سه سال (۸۴ - ۱۹۸۱) طول  
کشید تا پرونده پیگرد  
قانونی ما تکمیل شد. شش  
سال هم هست که این  
پرونده به دادگاه عالی  
نظامی ارجاع شده است.  
مرحله دادگاه عالی نظامی  
تا ژوئن ۱۹۹۰ طول  
خواهد کشید، و  
محکومیت اعدام من هم  
پابرجا خواهد ماند.  
ما می خواهیم با کلیه  
جنبشهای انقلابی سراسر  
جهان تماس گرفته و  
مکاتبه کنیم. ما مایلیم با  
کلیه انجمنهای خانواده  
های زندانیان سیاسی  
سراسر جهان نیز مکاتبه  
کنیم. نظر شما در  
اینمورد چیست؟...  
فکر می کنم مطالب  
زیادی برای مباحثه وجود  
داشته باشد، و فکر می

اوضاع در آرنایای  
اشفالی، باید گفت چیزها  
و کارهای زیادی برای  
گفتن و انجام دادن وجود  
دارد. از زمانی که رژیم  
اشفالگر سفید (در  
آرنایا)، سازمانهای  
کنگره پان آفریکانیست،  
کنگره ملی آفریقا و  
حزب کمونیست آفریقای  
جنوبی را آزاد ساخته،  
توهماتی در میان توده ها  
و بخشهایی از جنبش  
رهائیبخش بروز کرده  
است، رژیم نژاد پرست از  
مذاکره صحبت می کند و  
«کنگره ملی آفریقا»  
(ANC) نیز از مذاکره

سخن به میان می آورد.  
کنگره ملی آفریقا توده  
را متوهم می سازد. خلق  
تحت ستم و استثمار،  
انقلاب می خواهد و آماده  
مذاکره یا همکاری با  
رژیم نیست. از سوی  
دیگر، در حالیکه کنگره  
ملی آفریقا در تدارك  
مذاکره با رژیم است،  
کنگره پان آفریکانیست  
و جنبش آگاهی سیاهان  
خواهان انقلابند. از زمانی  
که کنگره ملی آفریقا  
برای مذاکره با رژیم  
تدارك می بیند، اعضایش  
پسوی کنگره پان  
آفریکانیست و جنبش  
آگاهی سیاهان روی آور  
شده اند. این مسئله حتی  
به برخوردهای فیزیکی  
در بسیاری نقاط کشور  
منجر شده که میان  
هواداران کنگره ملی  
آفریقا با هواداران  
کنگره پان آفریکانیست  
و جنبش آگاهی سیاهان  
روی میدهد. کنگره ملی  
آفریقا سعی دارد با  
استفاده از کلیه وسایل  
ممکن هر کس که  
هوادارش نیست را درهم  
بکوبد. بنابراین، در این  
حوزه ما در شرایط  
دشواری فعالیت می  
کنیم...  
فکر می کنم

من يك آرنایایی در  
تلاش اسکان یافتن در  
نامیبیا هستم... من  
بکارگیری برخورد  
طبقاتی به مسائل را می  
پسندم... بریده هایی از  
يك روزنامه صبح که  
«نامیبیا» نام دارد را  
برایتان می فرستم.  
امیدوارم مورد پسندتان  
قرار گیرند. من خود را  
در قبال دفاع از جنبش  
بین المللی پرولتری و  
افشای نقض ماهوی  
آزادیهای تحت تکفل  
امپریالیستها، متعهد  
میدانم.

امیدوارم نقدتان از  
تروتسکی را برایم  
بفرستید. بسیار متشکر  
می شوم. با جنبش  
انقلابی انترناسیونالیستی  
به پیش!  
برای يك آلترناتیو  
سوسیالیستی!

■ ■ ■

نامه تان را دریافت  
کردم. اما در موقعیتی  
نیومد سریعا پاسخ دهم.  
علتش هم این بود که در  
مخفیگاه بسر می بردم،  
زیرا که «اینکاتا»  
کسانی را که با آنها هم  
عقیده نیستند تحت پیگرد  
قرار میدهند.

من سال سوم و عضو  
تشکیلات دانشجویی  
کنگره پان آفریکانیست  
(PAC(A) هستم... بیانیه و  
شماره های ۴ و ۷ جهانی  
برای فتح را دریافت  
کردم. مباحثات بسیاری  
میان اعضای تشکیلاتمان  
بویژه آنان که در حوزه  
من هستند، بر سر بیانیه  
براه افتاده است. هنگامی  
که کنگره سراسری مان  
برگزار شود، قرار است  
شماره ۴ جهانی برای فتح  
را که به مسائل کشور ما  
یعنی آرنایای اشفالی می  
پردازد، در سطح سراسری  
مطرح سازیم.  
در رابطه با تکامل

این کاست بزودی عرضه میشود

# ما فقط جهان را می خواهیم!



نمونه هائی  
ارزشمند  
از موسیقی  
شورشگر  
در چهار  
گوشه جهان

تنوع فرهنگها و شکل های جدید و کلاسیک موسیقی در این نوار گرد آمده اند تا ضرورت سرنگونی ستمگران را از جانب توده ها بیان کنند. برخی هنرمندان که اثرشان در این کاست عرضه گشته در کشور یا منطقه خویش مشهورند. برخیشان نیز از شهرت بین المللی برخوردارند. در این میان هستند کسانی که علیرغم مشکلات تکنیکی موجود در کشور خود، نظیر فقدان نیروی برق، موفق به ارائه اجرائی مطلوب گشته اند. این نوار هفتاد دقیقه ای، شنونده را تحت تاثیر موسیقی گوشه و کنار جهان قرار میدهد: از کوهستان آند در پرو گرفته تا کردستان، از بنگلادش گرفته تا جامائیکا، از فلسطین گرفته تا مکزیک، آژانیا و...

در این دوران پر آشوب که امپریالیستها و مرتجعین متفرعانه از «مرگ کمونیسم» (کمونیسم دروغین نوع رویونیستهای شوروی) دم میزنند، این نوار بازتابی است از تکوین و تداوم مبارزه در سراسر جهان در قالب موسیقی. ارائه این مجموعه، گفته مارک تواین نویسنده شهیر آمریکائی را بخاطر می آورد که: «شایعاتی که درباره مرگ من بگوش میرسد، بیش از اندازه غلو آمیز است.»

بدون کمک شمار زیادی از هنرمندان مترقی و انقلابی، و هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تهیه این مجموعه ممکن نبود. ترجمه و گفتاری کوتاه درباره هر اثر با نوار همراه است. لیست برخی اجراء کنندگان ترانه ها و کشورهای مربوطه شان بدین قرار است، جاکت پوتی توز از ایرلند، پابلو موزس از جامائیکا، شوان پرو از کردستان، چودیت ریز از مکزیکو، گروه آیا کوچو از پرو، سمیع چوکر از سوریه، و ترانه هائی از آژانیا، آمریکا، ایران و...

این کاست بزودی در اختیارتان قرار خواهد گرفت. برای کسب اطلاع در مورد بها، یا اطلاعات بیشتر جهت نحوه دریافت نوار، لطفا با آدرس زیر تماس بگیرید:

BCM World to Win, 27 Old Gloucester Street, London, WC1N, 3XX, U.K.

FAX: (1) 831 9489 Ref: W6787.

شماره رفرانس میباید حتما بهمراه فکس مخابره شود.

برای برانگیختن  
توده‌ها  
و گشودن قفل آینده

مائو  
کلید  
است!



جنگجویان رهائی در کنگو (زئیر) - دهه ۱۹۶۰

تظاهرات در نیویورک - دهه ۱۹۶۰





«جمع‌بندی از تجارب تاریخی، خود همیشه عرصه حاد مبارزه طبقاتی بوده است. از زمان شکست کمون پاریس تاکنون اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها بر شکست‌ها و کمبودهای پرولتاریا انگشت گذاشته‌اند تا درست و نادرست را وارونه جلوه داده، جای عمده و غیر عمده را عوض کرده و بدین ترتیب چنین نتیجه‌گیری کنند که پرولتاریا «نمی‌بایست دست به اسلحه می‌برد». ظهور شرایط جدید اغلب بمثابة توجیهی جهت نفی اصول اساسی مارکسیسم، تحت عنوان «تکامل خلاق» آن، مورد استفاده قرار گرفته است. در عین حال این نادرست و بهمان میزان مضر است که روح نقادانه مارکسیسم را کنار نهاده، از کمبودها و موفقیت‌های پرولتاریا به همزمان جمع‌بندی نکرده و به دفاع از مواضعی که در گذشته صحیح ارزیابی می‌شد و اتکا بر آنها قناعت کنیم. چنین برخوردی مارکسیسم - لنینیسم را شکننده می‌کند و در مقابله با حملات دشمن و هدایت پیشرویهای نوین در مبارزه طبقاتی ناتوانش می‌سازد. چنین شیوه‌ای روح انقلابی مارکسیسم را می‌کشد.»

- از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

پلیکهای مائو علیه رویزیونیسم شوروی و برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی علیه رهروان سرمایه داری درون حزب کمونیست چین به انقلابیون سراسر جهان که رشد پوسیدگی در اتحاد شوروی را دیده و در پی راه سرنگونی امپریالیسم و دگرگون ساختن چهره جهان می‌گشتند، امید بخشید. عکس فوق معدنچیان «موچن کین» را نشان می‌دهد که با حرارت به طرد لیوشائوچی، این «خروشچف چینی»، و خط رویزیونیستی و ضد انقلابی او که در معادن بکار بسته میشد پرداختند.

بیداری سیاسی، بی اعتبار شدن حکام سابق و تکه تکه شدن صفوف آنها، همگی مساعدترین شرایط عینی را برای پیشروی های انقلابی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی از زمانیکه خروشچف نظام سرمایه داری را در آنجا در دهه ۵۰ مستقر کرده، ایجاد کرده است. رویزیونیست‌ها، این دشمنان کمونیست‌های انقلابی، نه تنها در کشورهایی که صاحب قدرت بودند ضعیف گشته‌اند، بلکه کل جنبش رویزیونیستی هوادار شوروی در جهان، عمیقاً توسط تحولات

راه انقلابیون راستین محسوب می‌شد. همان بهتر که رویزیونیست‌ها بجای تداوم جنایاتشان تحت عنوان ایدئولوژی ما، ماهیت حقیقی خود را آشکارا اعلام کنند.

بعلاوه سقوط این رژیمها اوضاع بسیار مساعدی را در آن کشورها پدید آورده است. هرچند گیج سری بسیاری در میان اهالی این کشورها که سالها تحت نظام شبه «سوسیالیستی» زیسته‌اند، وجود دارد اما آرزوی نابودی ریشه ای جامعه موجود، گام گذاردن در عرصه

دهه ۹۰ با یکرشته تحولات تکاندهنده تولد یافت: سقوط اغلب رژیمهای اروپای شرقی و دست کشیدن تقریباً کامل حکام شوروی و اروپای شرقی از هر گونه پوشش مارکسیستی - لنینیستی. برای مائونیست‌ها که طی سه دهه گذشته مخالفان سرسخت این رژیمها بحساب می‌آمدند این خوشایند ترین تحول است. وجود این رژیمهای پلید که ماسک «پرولتری» و «سوسیالیستی» به چهره کشیده بودند برای سالیان دراز مانعی در



پائیز و زمستان ۹۰ - ۸۹ بلرزه درآمده و درهم پیچیده است.

اما در شرایطی که يك گروه از دشمنان ما به ورطه تلاشی در غلطیده اند گروهی دیگر، که طبقات حاکمه دول امپریالیستی غرب باشند، دچار تفرعن شده و بخود می بالند. این گانگسترهای ارتجاعی می کوشند از دردهای دارودسته رقیب شان در شرق سود جویند تا پیروزی نهائی سرمایه داری، بازار و «دمکراسی» را بر آنچه بدروغ «کمونیسم» یا «استالینیسم» می نامند، اعلام دارند.

سقوط این رژیمها همچنين مسئولیتهای جدی را بر دوش کمونیستهای راستین می نهد. این شرایط ما را با وظیفه اشاعه هر چه بیشتر ایدئولوژی علمی و درك علمی مان از خصلت سرمایه داری رژیمهای سوسیالیستی دروغین و دامن زدن به يك ضد حمله قدرتمند سیاسی و ایدئولوژیک مواجه می سازد. بدون اینکار، برای مارکسیسم انقلابی، بدست آوردن جای پا در بلوک شرق یا بطور عامتر مغلوب ساختن موج ضد کمونیستی جاری ناممکن خواهد بود.

### مائوتسه دون

بزرگترین اسلحه ما در درك اوضاع جاری و جهت نبرد با دشمن، آموزشهای فراگیر مائوتسه دون در ارتباط با مسائل زیر میباشد: خصلت جامعه سوسیالیستی، مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و خطر احیا سرمایه داری - نظیر آنچه‌ی که در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی متعاقب مرگ استالین صورت گرفت و مائو آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

مائو صرفا از نقطه نظر ثئوریک نبود که سوسیالیسم را فهمید. او همچنین توانست توده های وسیع را در ساختمان سوسیالیسم، و در پیشبرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی رهبری کند. انقلاب فرهنگی يك خیزش بی سابقه توده ای با هدف سرنگونی آندسته از مقامات عالیه حزب کمونیست بود که نظیر همپالگی هایشان در اتحاد شوروی و اروپای شرقی مالکیت عمومی سوسیالیستی را به پوششی برای پنهان ساختن تملک خصوصی خویش بدل ساخته بودند - امری که در جوهر خود با حرکت تمامی استثمارگران سرمایه دار یکسان بود.

بدون شك طبقه کارگر و توده های خلق در کشور های اروپای شرقی مدتهاست دریافته اند که يك قشر خاص

ممتاز که درون احزاب کمونیست متمرکز شده ثمره کار توده های زحمتکش را غصب میکند. در اروپای شرقی، از عبارات کمونیستی برای پوشاندن نابرابری و استثمار واقعی همانگونه سود جسته شده است که در غرب عوامفریبی مسیحی و عباراتی مانند «همسایه ات را دوست بدار» برای توجیه ستم و استثمار زشت طبقاتی، برخلاف بسیاری از رویزیونیستها ما نباید از اینکه توده ها در اروپای شرقی تحت پرچمهای ضد کمونیستی به خیابان می آیند متعجب شویم یا جا بخوریم. چرا که در آنجا کلمه «کمونیسم» برای توجیه هرگونه استثمار، نابرابری و اعمال ارتجاعی این رژیمها بکار گرفته میشود. همانطور که مائو قویا بهنگام صحبت از رهروان سرمایه داری در چین مطرح کرد: «شورش علیه مرتجعین بر حق است.» این بر دوش ما کمونیستهای انقلابی راستین - مائوئیستها - است که نقاب «سرخ» از چهره این مرتجعین بدریم و به همه کس چهره زشت سرمایه دارانه آنها را نشان دهیم.

مهمترین چیزی که می بایست درباره رژیمهای بی اعتبار شده شرق درك کرد، آن نیست که شکل حاکمیت و ایدئولوژی آنها متمایز از شکل حاکمیت و ایدئولوژی رژیمهای غرب سرمایه داری بود؛ بلکه باید فهمید که خصلت طبقاتی اینگونه رژیمها درست همانند خصلت طبقاتی رژیمهای غرب امپریالیستی است.

۱ - اقلیت کوچکی از جامعه ابزار تولید را از طریق اداره دستگاه دولتی تحت کنترل یا درواقع تحت مالکیت خود دارد.

۲ - این اقلیت در تمامی عرصه ها به مثابه يك طبقه عمل می کند. هزاران بند مرئی و نامرئی، آشکار و پنهان سیاستمداران رده بالای حزبی، مدیران کارخانه ها، مدارس و بیمارستانها، چهره های اصلی رسانه ها و حیظه های فرهنگی را بهم متصل ساخته است. بعلاوه خود این موقعیت طبقاتی بدون شك همانند بورژوازی در غرب قدرت و ثروت را به نسل بعدی همین طبقه منتقل می کند.

۳ - این طبقه حاکمه، از پلیس، ارتش، محاکم و زندانها برای اعمال دیکتاتوری پوشیده خود بر اکثریت جامعه و سرکوب سبعمانه تمامی مخالفان استفاده می کند.

۴ - کارگران به موقعیت بردگان مزدی رانده شده و هیچگونه کنترلی بر امور دولت ندارند و حتی کوچکترین نقش

واقعی در چگونگی کارکرد کارخانه ها و شرکتها بازی نمی کند. وظیفه آنها ساکت ماندن، به سختی کار کردن و دریافت دستمزد در قبال اینکار است.

۵ - آنچه تولید را تعیین می کند منافع ضروری خلق نیست بلکه بدست آوردن حداکثر سود است. اینکه این واقعیت اغلب پشت يك برنامه دولتی پنهان میشود، ماهیت امر را عوض نمیکند.

۶ - نظام آموزشی و عرصه فرهنگی طرقي را اشاعه می دهد و دیدگاههایی را تبلیغ می کند که از آن طبقه حاکم است. انتقاد از شرایط موجود بندرت مجاز شمرده می شود.

تمامی جوانبی که درباره رژیمهای اروپای شرقی برشمرديم برای مخاطبان ما در غرب امپریالیستی نیز بسیار آشنا است. اینها خصوصیات تمامی دولتهای سرمایه داری است.

پس چرا نفوذ جنبش کمونیستی اصیل درون این کشورها تا این حد دشوار بوده است؟ چرا حتی برخی کسان از جنبش کمونیستی که سابقا به مخالفت با این رژیمها برخاسته بودند اینک درمقابل چرخش سریع تحولات دچار گیج سری و اغتشاش فکری شده اند؟ در گنه این سئوال نیز مسئله اندیشه مائوتسه دون قرار دارد.

جالب است که به روحیه باختگی آشکار رهبری حزب کار آلبنائی نیز اشاره کنیم. (۱) حزب کار آلبنائی مدتهای دراز کوشید خود را نگهبان «ارتدوکسی» مارکسیستی - لنینیستی جلوه دهد. آنها خود را در دهه ۶۰ از طریق جهت گیری با مائوتسه دون و انقلابیون درون حزب کمونیست چین، در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن خروشچف، شناساندند. (۲) اما بواقع هیچگاه تحلیل مائو را درك نکردند و اغلب نسبت به طوفان انقلابی که مائو با برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی براه انداخت، اظهار ناخشنودی و ابهام کردند. (علیرغم این واقعیت که مائو و چینی ها بمیزان بسیار زیادی رهبری آلبنائی را در جریان امور قرار میدادند - در این زمینه خصوصا می توان از اثر درخشان مائوتسه دون تحت عنوان «گفتگو با هیئت نمایندگی نظامی آلبنائی» نام برد که در شماره اول جهانی برای فتح تجدید چاپ شده است.) بعد از مرگ مائو و کودتای ضدانقلابی دن سیائو پین و هواگو فن در سال ۱۹۷۶، انورخوجه حمله کریهی را علیه اندیشه مائوتسه دون آغاز کرد. این حمله لطمه قابل توجهی به

دون این بود که همواره هدف غائی کمونیسم در سراسر جهان را قاطعانه مد نظر داشت و خط و سیاستها در مورد ساختمان سوسیالیسم را از این زاویه - و نه هیچ چیز دیگر - مورد ارزیابی قرار میداد. مائو درك کرد که رشد نیروهای تولیدی جامعه کافی نیست - البته نیروهای تولیدی میبایست رشد کند، اما بر پایه انقلابی کردن مداوم مناسبات بین مردم و تفکر مردم که کماکان بطرز گسترده ای از ایدئولوژیهای طبقات استثمارگر متأثر است، رشد نیروهای تولیدی نه بمشابه هدفی در خود بلکه باید جهت تامین زیربنای مادی ضروری برای شکل عالیتری از جامعه که عاری از تقسیمات طبقاتی باشد در نظر گرفته شود.

برای فهم قوانین ساختمان سوسیالیسم، مائو از تجارب منفی و مثبت ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی استالین آموخت، او خاطر نشان ساخت که مقوله های اقتصادی نهایتا مناسبات میان انسانها را منعکس میکنند و نادرست است اگر فقط از اشیاء صحبت شود و از مردم حرفی بمیان نیاید.

بدون شك استالین برخلاف افرادی نظیر خروشچف که وی را بعد از مرگش بباد حمله گرفتند، با تمام وجود به هدف کمونیستی متعهد بود. اما استالین در عین حال که مبارزه علیه مخالفان بشمار سوسیالیسم را پیش میبرد، بسختی میتوانست نحوه سر بلند کردن اینان از بطن اقتصاد سوسیالیستی را ببیند. استالین بسختی میتوانست ببیند که چگونه این عناصر فرصت طلب که در پی تغییر بخشهایی از دولت و اقتصاد سوسیالیستی تحت کنترلشان به مایملک شخص خویش اند يك بورژوازی نوین را نمایندگی میکنند. استالین حتی در زمینه تفویض مطرح کرد که بواسطه برقراری نظام اقتصاد سوسیالیستی، موجودیت بورژوازی ناممکن گشته است. او به ضرورت ادامه انقلاب حتی بعد از استقرار سوسیالیسم بی توجه ماند.

از سوی دیگر، مائو توانست چگونگی تولد ناگزیر بورژوازی تحت سوسیالیسم، و بنابراین ضرورت بمیدان کشاندن مداوم توده ها از پائین را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. این کار برای بزیر کشیدن بورژوازی درون خود حزب کمونیست و وچین کردن گام بگام «خاک» اقتصادی و ایدئولوژیک سرمایه دارانه ای که عناصر بورژوا یکی پس از دیگری از آن سر بلند میکردند، ضروری بود.

لنین و استالین در ساختن نخستین دولت سوسیالیستی می شود حائز اهمیت است. ما با اطمینان می گوئیم که انقلاب بلشویکی نقطه عطفی در تاریخ بشر است. نفی تجربه لنین و استالین به معنای دست شستن از دیکتاتوری پرولتاریا، سرنگونی قهری مناسبات مالکیت کنونی و تجدید بنای آگاهانه جامعه بر مبنای منافع پرولتاریا و توده هاست. این به معنای دست شستن از هدف جامعه بی طبقه یعنی کمونیسم است. این بمعنای عقب نشستن از ایده انقلاب پیگیر است.

اما دفاع ما از اصول بدون افشای همه جانبه و عمیق خصالت طبقاتی رویزیونیسم، یعنی مضمون بورژوائی آن موفقیت آمیز نخواهد بود. چگونه است که اشکال سوسیالیستی (مالکیت دولتی، رهبری حزب کمونیست، اقتصاد برنامه ریزی شده) محتوایی کاملا متفاوت یافته اند؟

اما دفاع ما از اصول بدون افشای همه جانبه و عمیق خصالت طبقاتی رویزیونیسم، یعنی مضمون بورژوائی آن موفقیت آمیز نخواهد بود. چگونه است که اشکال سوسیالیستی (مالکیت دولتی، رهبری حزب کمونیست، اقتصاد برنامه ریزی شده) محتوایی کاملا متفاوت یافته اند؟

نخست مارکس خاطر نشان ساخت که جامعه سوسیالیستی هنگام تولد، برخورد نشانه هایی از جامعه کهن را حمل خواهد کرد - از حیث ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی. بعلاوه تاریخ انقلاب پرولتری نشان داده که قدرت، نخست در يك یا تعدادی از کشورها به کف آمده که توسط جهان متخاصم تحت سلطه امپریالیسم محاصره گشته اند. سنگینی بار گذشته و نیز اوضاع جهانی که دولتهای سوسیالیستی در آن حیات یافتند يك مانع عظیم در برابر آنها بوده است.

چگونه ممکن بود در جهت جامعه ای مبتنی بر اصل «از هرکس باندازه توانش، به هرکس باندازه نیازش» حرکت نمود وقتی که زیربنای اقتصادی در اتحاد شوروی و بعد از آن در چین بسیار ضعیف بود و نمی توانست این نیازها را پاسخگو باشد؟

یکی از بزرگترین خدمات مائوتسه

جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد و وظیفه اتحاد مجدد کمونیستهای انقلابی راستین را دشوارتر ساخت.

باید بگوئیم که دیدگاه آلبانیایی درون آنچه جنبش بین المللی کمونیستی خوانده میشد پیرواکی زیادی نیز یافت؛ که علتش صرفا ترس تنك نظراته اپورتونیستی يك عده از اینکه يك جنبش بین المللی «بدون دولت» بماند، نبود. آلبانی کوشید تا خود را بمشابه میراث دار جنبش بین المللی کمونیستی (و خصوصا استالین) معرفی کند اما در عین حال بر عظیمترین دستاورد این جنبش یعنی انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائوتسه دون حمله می برد. در واقع امر، آلبانیایی ها از اشتباهات استالین دفاع می کردند نه از دستاوردهایش در ساختمان سوسیالیسم. این واقعیت که بسیاری جلب این خط شده و یا تحت تاثیر آن به سردرگمی کشانده شدند نشان می دهد که آموزشهای مائو آطور که باید بطور همه جانبه توسط بخش بزرگی از آنچه جنبش بین المللی بود درك و جذب نشده بود.

### سوسیالیسم چیست؟

یکی از عامیانه ترین تحریفاتی که در حق مارکسیسم - لنینیسم صورت گرفته ، دقیقا بر سر نکات پایه ای سوسیالیسم و اینکه سوسیالیسم چیست بوده است. برای مارکسیست - لنینیستها سوسیالیسم فقط می تواند به معنای يك دوره گذار انقلابی از سرمایه داری و سایر اشکال ارتجاعی جامعه طبقاتی بسوی دست یابی به کمونیسم در سراسر جهان باشد. این همه جانبه ترین و ریشه ای ترین انقلابیست که تا بحال در تاریخ بشر صورت گرفته است.

تاریخ نشان داده که انقلاب سوسیالیستی تنها زمانی میتواند آغاز شود که پرولتاریا قدرت سیاسی را توسط نیروی مسلح بکف آورده و دیکتاتوری انقلابی خویش را برقرار کرده باشد. این راه انقلاب اکتبر است که بقول مائو برای تمامی کشورها معتبر است. برای پرولتاریا فقط با محکم در دست گرفتن قدرت سیاسی است که ساختمان يك نظام اقتصادی سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت دولتی و کلکتیو بر ابزار عمده تولید (کارخانجات، معادن، راه آهن، زمین و غیره) ممکن می گردد.

ایستادگی در مقابل انتقاداتی که به مارکسیسم از زاویه نفی دستاوردهای

ماتو متوجه شد که باید دیکتاتوری پرولتاریا را بقول مارکس بعنوان اعلام ادامه انقلاب درک کرد و فهمید که قدرت دیکتاتوری پرولتاریا از طریق درگیر کردن بیش از پیش پرولتاریا و توده های وسیع در «امور دولتی» - یعنی پایه ای ترین مسائل جامعه - بدست می آید. ماتو میدانست که دیکتاتوری پرولتاریا صرفا نمیتواند از طریق حزب کمونیست به پیش برده شود. ماتو فهمید که حزب پیشاهنگ کمونیست برای رهبری انقلاب سوسیالیستی ضروری است، ولی او اینرا هم درک کرد که دشمنان انقلاب در خود حزب هم پیدا میشوند. ماتو مبارزه قاطعی را علیه این تئوری که میگفت بمحض استقرار مالکیت سوسیالیستی وظیفه عمده عبارتست از رشد نیروهای مولده، به پیش برد. ماتو مطرح نمود که عامل تعیین کننده در پیشرفت سوسیالیسم، انقلابی کردن هر چه بیشتر جامعه و ادامه نبرد با رهروان سرمایه داری است.

ماتو فهمید که ساختمان اقتصاد سوسیالیستی يك برنامه اقتصادی دولتی را میطلبد. این روشی حیاتی است که در آن پرولتاریا بجای آنکه همانند جامعه سرمایه داری صرفا برده قوانین اقتصادی باشد، کار تغییر آگاهانه طبیعت را آغاز میکند. اما ماتو مسئله اقتصاد متمرکز را بطریقی بسیار دیالکتیکی می فهمید؛ بدین معنا که وی وحدت و مبارزه اضداد را درک میکرد - بین تعادل و عدم تعادل، کشاورزی و صنعت، و بین مرکز و مناطق. او میدانست که برنامه ریزی متمرکز میباید با ابتکارات محلی همراه گردد. در مورد این مسائل نیز ماتو از تجارب منفی و مثبت استالین - خاصه گرایش استالین به اتکاء بر شیوه های خشک، بوروکراتیک و بشدت متمرکز - جمعبندی نمود. از نظر ماتو این پرولتاریا است که باید بر برنامه حکم براند، نه بالعکس. شعار مشهوری که طی انقلاب فرهنگی بر فراز اسکله شانگهای نصب گشته بود، چنین میگفت: «برده تَن (اوزان) نباشید، بلکه سروران بندر باشید!»

ماتو فهمید که مبارزه جهت دستیابی به کمونیسم، طولانی، مداوم و پیچیده خواهد بود و دربرگیرنده چرخشها و عقبگردها، همراه با مبارزاتی که جنبش کمونیستی هنوز با آنها آشنا نیست. این درک در اظهاریه ماتو بازتاب یافته که: «حدود ۵۰ تا ۱۰۰ سالی که در پیش است، عصر کبیر تغییرات ریشه ای در نظام اجتماعی سراسر جهان خواهد بود. این عصری تکان دهنده است که در دوره

های تاریخی گذشته نظیرش دیده نشده است. ما که در این عصر زندگی میکنیم میباید برای شرکت در مبارزات عظیمی مهیا شویم که خصوصیات متفاوت بسیاری نسبت به مبارزات گذشته دارند.» (۳)

### يك نبرد طولانی و سخت

در سراسر تاریخ ثابت شده که گذار از يك نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر يك پروسه طولانی و مملو از شکستها و پیروزیها است. حزب کمونیست چین تاکید داشت که چگونه نشستن نظام فئودالی بجای برده داری در چین باستان صدها سال بطول انجامید. بهمین ترتیب انقلاب بورژوازی در اروپا چند قرن طول کشید تا اینکه بالاخره فئودالیسم بطور کامل توسط سرمایه داری ریشه کن گشت. برای مثال، هم در بریتانیا و هم در فرانسه، پیش از آنکه حاکمیت بورژوازی استوارانه استقرار یابد، احیاءگری ضد انقلابی بوقوع پیوست و حاکم شد.

برای کمونیستهای راستین جهان، فهم خصلت حقیقی و متناقض جامعه سوسیالیستی نه مایه هراس، بلکه رهائیبخش بود.

این مسئله که در مورد انقلاب بورژوازی حقیقت دارد برای انقلاب پرولتری بیشتر صدق میکند چراکه انقلاب پرولتری در پی جایگزینی يك طبقه استثمارگر با دیگری نبوده، بلکه بدنبال پیشبرد عمیقترین انقلاب در تاریخ است؛ بقول مارکس بدنبال يك «گسست ریشه ای» از تمامی جوامع استثماری سابق است. کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا يك دستاورد عظیم است اما اینکار تنها دروازه ای است گشوده بر مبارزه جهت دگرگونی روابط بین مردم در تمامی جوانب حیات اجتماعی.

ایده ها و عملکردهائی که بر هزاران سال جامعه طبقاتی مبتنی است بدون يك مبارزه سخت از میان نخواهد رفت. این ایده ها و عملکردها مداوما گرایش دارد که جامعه سوسیالیستی را بفساد کشانده و حتی دگرگونش سازد. زمانیکه مدیران کارخانه ها معتقد باشند نقش آنها تصمیم گیری است و نقش کارگران صرفا تولید کردن است، و زمانیکه خود کارگران براین باور باشند که تقدیر

آنها صرفا اطاعت کردن است؛ زمانیکه مهندسين و متخصصان معتقد باشند که جایگاه بهتر آنها در جامعه نتیجه استعداد های طبیعی خودشان است، زمانیکه معلمان رفتاری مستبدانه داشته باشند و آثار فرهنگی بعنوان مثال نقش سنتی زن را تقدیس کنند، ما فاصله چندانی از سرمایه داری نداریم.

و اما در رابطه با مسئله حیاتی «حق بورژوازی»، تحت سوسیالیسم کماکان يك سیستم دستمزدی مورد نیاز است و به کارگران طبق اصل «بهرکس به اندازه کارش» پرداخت میشود. چرا که شکل عالیتر سازمان اجتماعی مبتنی بر «بهرکس به اندازه نیازش» را هنوز نمی توان مستقر کرد. تحقق اصل اول بدون شك يك پیروزی بزرگ بر سرمایه داری بوده، اصل «هرکس کار نکند، چیزی هم نمیخورد» را حکمفرما ساخته و بدین طریق ضربه عظیمی بر طبقه سرمایه دار کهن که از شیره کار کارگران ارتزاق میکند، وارد میسازد. اما در عین حال اصل «پرداخت برابر در مقابل کار مساوی» بناگزیر با خود نابرابریهای واقعی بهمراه میآورد؛ چرا که بقول مارکس، مردم نیازهائی بس نابرابر دارند (مثلا مقایسه کنید يك مرد مجرد را با زنی که سرپرست ۳ بچه است). بعلاوه ایده هائی که از اصل «بهرکس به اندازه کارش» برمیخیزد یقینا بورژوازی میباشند؛ مثلا این ایده که «کار سخت شایسته پاداش است» یا اینکه «به کسانی که سختتر کار میکنند باید بیشتر پرداخت شود» و غیره.

باقی ماندن سیستم دستمزدی و نیاز به مبادله کالا با پول در جامعه سوسیالیستی، بازتابی است از اینکه جامعه هنوز موانع مربوط به تولید کالائی و توزیع بر حسب ارزش کالاها را پشت سر نگذاشته است. این همان نکته ای است که لنین آن را گوشزد میکرد و میگفت «ما يك دولت بورژوازی بدون بورژوازی ایجاد کرده ایم.» تحت حاکمیت رویزیونیستی اصل مربوط به «حق بورژوازی» مورد ستایش قرار گرفته است. در چین متعاقب مرگ ماتو، رویزیونیستها حتی شعار «ثروتمند شدن شکوهمند است» را علم کردند. ماتو خاطر نشان کرد که تحت سوسیالیسم حق بورژوازی را «فقط میتوان محدود ساخت» و نمیتوان آن را از میان برداشت. اما وی برای تحدید حق بورژوازی و انتقاد از ایدئولوژی ناشی از آن بسختی جنگید. اگر این حق محدود نشود، آنوقت جامعه به سرمایه داری سوق

باشیم، گزیده ای از دو اثر مهم تحت عنوان «نقد اقتصاد شوروی» نوشته مائو و «مبانی اقتصاد سیاسی» که يك كتاب آموزشی منتشره در شانگهای بسال ۱۹۷۴ تحت رهبری خط مائو است را در این شماره از جهانی برای فتح بازتکثیر میکنیم؛ به این امید که چنین آثاری بطور کامل مورد مطالعه قرار گیرند.

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح ساخته، «لنین گفت فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا بسط میدهد. در پرتو درسها و پیشرفتهای حاصله توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون، این معیار لنینی مشخصتر و براتر گشته است، اینک میتوان گفت فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا و به قبول موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و تداوم مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تا کمونیسم بسط میدهد. و همانطور که مائو قویا اعلام داشت، ناروشنی بر سر این مسئله به رویونیسم میانجامد.»

## شکل و محتوا

بارها خاطر نشان شده که، مائو توانست درك عمیق و موشکافانه ای از انقلاب سوسیالیستی ارائه دهد چرا که تسلطی عالی بر روش ماتریالیستی دیالکتیکی داشت، او هرگز خود را با ظواهر پدیده ها راضی نمیکرد بلکه همراه در پی یافتن جوهر آنها بود؛ مائو دریافت که وحدت و مبارزه اضداد تعیین کننده خصلت هر پروسه در طبیعت و در جامعه بشری است، او پیگیرانه این روش را در بررسی و تشریح جامعه سوسیالیستی دنبال کرد.

قدرت سیاسی در دست حزب کمونیست است؟ خوب است که چنین باشد. اما آیا این حزب واقعا حزب پرولتاریا است و آیا گسترده ترین منافعش را نمایندگی میکند؟ یا اینکه به کلوب خصوصی اقلیتی از جامعه تبدیل شده و در پی حفظ و بازتولید منافع این عده است؟ مائو ثابت کرد که چیزی بعنوان «حزب مونولیت یا یکدست» (آنطور که استالین میگفت) وجود ندارد؛ بلکه حزب خود همواره صحنه مبارزه سخت دو خط میان خط پرولتری و خط رویونیستی است و نتیجه این مبارزه،

کودتا علیه سرسختترین پیروان وی که تحت رهبری چیان چین (همسر مائو) و چان چون چیانو قرار داشتند، غصب کنند. انقلاب سوسیالیستی در چین دچار شکستی موقتی شد و بدون شك این ضربه ای عظیم برای پرولتاریای جهانی بحساب میامد. اما مائو ما را برای ایستادگی در مقابل این ضربه مسلح ساخته بود؛ تا بتوانیم آنرا درك کرده، نبرد را در سایر جبهه ها و دیگر کشورها به پیش برده و اعتماد استراتژیک خود به پیروزی نهائی امر خویش را حفظ کنیم.

مائو تصویر مارکس و انگلس از جامعه سوسیالیستی را احیاء نمود: جامعه ای که در آن زن و مرد آگاهانه و داوطلبانه - بی آنکه موجودیت طبقات از حرکت بازماند - جهان و خود را تغییر میدهند؛ این تصویر توسط رویونیستها تحریف گشته، بر آن سرپوش نهاده شده و از هرگونه اهمیت عملی منفي گردیده بود.

تمامی اینها نکاتی پیچیده است و نه فقط قوانین عام طبیعت و انقلاب بر آن حاکمند، بلکه با قوانین خاص که مشخصه اقتصاد سوسیالیستی می باشد، رقم میخورند. برای آنکه کمونیستهای انقلابی راستین بتوانند خصلت سرمایه دارانه رژیمهای اروپای شرقی را واقعا و بطور همه جانبه افشاء کنند و مهمتر از آن، برای آنکه بتوانیم بعد از کسب قدرت امر ساختمان سوسیالیسم را بخوبی به پیش بریم، ضروری است که عمیقتر به این مسئله پرداخته و بر اقتصاد سیاسی سوسیالیسم تسلطی کافی داشته باشیم. بعلاوه کمونیستها میباید درك استواری از انتقادات مائو نسبت به استالین بدست آورند؛ نه بدان خاطر که با آوای ضداستالینی همراهی کنند، بلکه برای آنکه بهتر بتوانند خط تمایز روشنی را برای خود و توده ها میان جوامع هیولائی اروپای شرقی و يك جامعه سوسیالیستی راستین رسم نمایند. رژیمهای رویونیست بسیاری از شکلهای سوسیالیسم را به ارث بردند. بعلاوه، آنها از اشتباهات استالین و انقلابیون راستین سود جستند. مسئله در اروپای شرقی پیچیده تر از اتحاد شوروی بود؛ چون در این کشورها برخلاف شوروی تحولات انقلابی ناچیزی صورت گرفته بود. برای آنکه به مطالعه و بررسی این نکته کمک کرده

مییابد. اگر بورژوازی نوحاسته ابزار تولید را در اختیار خود بگیرد، حتی اصل «بهرکس به اندازه کارش» هم دوباره به اصل مشهور سرمایه داری یعنی «کسی که کمتر کار میکند بیشترین بهره را میبرد» بدل خواهد گشت.

مائو به این نکته پی برد که محو «سه اختلاف بزرگ» بین شهر و روستا، کارگر و دهقان، و کاریدی و کار فکری، نه سریع است و نه آسان، تا زمانیکه این اختلافات موجود باشد کمونیسم ناممکن است. بعلاوه محو این مرده ریگهای قرنها جامعه طبقاتی، علاوه بر انقلاب رادیکال در سازمان اجتماعی نیاز به سطح عالیتري از نیروهای تولیدی آنروز چین داشت.

پاسخ مائو به مشکلات و خصلت طولانی گذار به کمونیسم این بود که در برابرشان سر تعظیم فرود آورد و «خصلت بشری» را شکست ناپذیر اعلام کند. بالعکس، او ابزار پیشبرد انقلاب تحت چنان شرایطی را جست و کارگران، دهقانان، سربازان و روشنفکران انقلابی در چین و جنبش کمونیستی انترناسیونالیستی را با این درك صحیح علمی از انقلاب سوسیالیستی مسلح گرداند. برای کمونیستهای راستین جهان فهم خصلت حقیقی و متناقض جامعه سوسیالیستی نه مایه هراس، بلکه رهاییبخش بود.

درك این مطلب بما فهماند که چرا آنچه مدتها «قلعه تسخیر ناپذیر» سوسیالیسم در اتحاد شوروی خوانده میشد، از درون تسخیر گشته بود. و مهمتر از آن، بما نشان داد که از طریق مبارزه انقلابی پرولتاریا و توده ها، نظیر آنچه طی انقلاب فرهنگی دیدیم، میتوان کسانی را که قصد کشاندن جامعه به راه سرمایه داری را دارند شکست داد و با اینکار صدها میلیون نفر را برانگیخت که در راه دگرگون ساختن تمامی جوانب جامعه گامهای جهش وار بردارند. مائو تصویر مارکس و انگلس از جامعه کمونیستی را احیاء نمود: جامعه ای که در آن زن و مرد آگاهانه و داوطلبانه - بی آنکه موجودیت طبقات از حرکت بازماند - جهان و خود را تغییر میدهند؛ این تصویر توسط رویونیستها تحریف گشته، بر آن سرپوش نهاده شده و از هرگونه اهمیت عملی منفي گردیده بود.

علیرغم پیروزیهای عظیمی که طی دهسال انقلاب فرهنگی بدست آمد، رهروان سرمایه داری در چین موفق شدند متعاقب مرگ مائو قدرت را از طریق

جهت گیری واقعی جامعه را تعیین میکند. آیا شما دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار کرده اید؟ این دستاوردی مهم است. اما این دولت آیا قدرت را واقعا در اختیار کارگران و دهقانان قرار داده؟ سؤال مائو این بود «چه کسی انتقاد میکند؟» مائو نقاب از چهره این نظریه اکونومیستی - رویزیونیستی که «سوسیالیسم» را صرفا بهبود شرایط زندگی توده ها میدانند، درید و در مقابل بر قدرت سیاسی پرولتاریا در اتحاد با کلیه توده های انقلابی تاکید گذارد. مائو فهمید که خود دولت تحت سوسیالیسم يك پدیده متناقض است. ایجاد و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا امری مطلقا ضروری است، اما اگر توده ها مبارزه ای بس سرسختانه را به پیش نبرند همین دستگاه دولتی به سلاحی علیه توده ها، به دیکتاتوری کله گنده های حزبی، مدیران کارخانجات و تکنوکراتها، یا يك بورژوازی نوین تبدیل میشود.

میگوئید يك کشور سوسیالیستی قدرتمند بنا کرده اید؟ این دستاورد بزرگی است. ولی مائو خاطر نشان ساخت که صحبت از پیروزی نهائی در يك کشور «با لنینیسم در تضاد قرار میگیرد» و ما هیچگاه نباید هدف جهانی کمونیسم را از دیده دور بداریم. اگر دولت سوسیالیستی بهدفي در خود تبدیل شود، اگر دیگر در خدمت پیشروی بسوی کمونیسم جهانی نباشد، دیگر سوسیالیستی نبوده و به مانعی در راه انقلاب جهانی بدل میگردد - این درست همان چیزی است که در اتحاد شوروی اتفاق افتاد.

مائو میدانست امکان این هست که امور تحت شرایط مشخص بحد خود تبدیل شوند. ما نیز باید این شیوه را در تحلیل از وقایع بکار بندیم. شورش توده های اروپای شرقی از لحاظ عینی شورش است علیه پلیدیهای امپریالیسم، هرچند که بسیاری از مردم این کشورها این شورش را علیه سوسیالیسم و کمونیسم میندازند. این دلیل بر آن نمیشود که دنبال احساسات عقب مانده توده های این کشورها بیفتیم. نه، باید آنها را بی پروا با حقیقت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به مصاف طلبیده و روبرو سازیم. ولی همچنین اشتباه خواهد بود اگر فقط به ظواهر نگاه کنیم و درباره فرصتهای انقلابی در این کشورها به نتایج غلط برسیم. «مارکسیسم - لنینیسم» قلابی یعنی رویزیونیسم واقعی، ایدئولوژی رسمی و دین دولتی

در کشورهای بلوک شرق بوده است. تا زمانیکه این دین دولتی کاملا رسوا نشده بود و توده ها آن را رد نکرده بودند، امکان واقعی برای نفوذ مارکسیسم راستین در آنجا وجود نداشت. دیدن ظواهر ضدکمونیستی و نفی محتوای ضد سرمایه داری (این شورشها) تخطی از دیالکتیک و کاری خطاست.

## ابعاد بین المللی

همانطور که پیشتر گفتیم، يك دلیل وجود مشکلات در برابر دولتهای سوسیالیستی این واقعیت بود که آنها درون جهانی متخاصم پا به عرصه وجود گذارده و زیستند که کماکان تحت سلطه امپریالیسم و ارتجاع بود. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد، کشورهای سوسیالیستی برای انقلاب جهانی حکم مناطق پایگاهی را داشته و يك جزء تابع آن هستند. کشورهای سوسیالیستی در نبرد مرگ و زندگی با نظام جهانی امپریالیستی درگیر میشوند. این مطلقا ضروری است. که پرولتاریا و توده های انقلابی قدرت را در هرآنجا که امکان دارد بگف آورند و ساختمان جامعه سوسیالیستی را بیازازند. پیروزیهای که در این پروسه بدست میآیند - نظیر آنچه در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین و در چین تحت رهبری مائو کسب شد - کل جنبش انقلابی جهانی را به پیش میرانند؛ خصوصا آنکه این پیروزیها گواه زنده ای است بر این حقیقت که ضرورتی ندارد استثمار انسان از انسان اصل سازمانده جامعه باشد. این پیروزیها امکان آینده ای بهتر را ترسیم نموده و همچون سنگری در خدمت ستمدیدگانند.

دولتهای سوسیالیستی سیاست «همزیستی مسالمت آمیز» را با دول سرمایه داری و امپریالیستی اتخاذ کردند. اما چنین همزیستی مسالمت آمیزی تنها میتواند ترك مخاصمه ای در جریان يك زدوخورد ادامه دار بحساب آید؛ و این زدوخورد در درازمدت تنها با پیروزی يك اردو بر اردوی دیگر تمام خواهد شد. امپریالیستها نشان داده اند که هرچند در مقاطعی مجبور به قبول موجودیت يك دولت سوسیالیستی شده اند، اما هرگز از اقداماتشان جهت بمحاصره درآوردن، آزار، خرابکاری و حتی تجاوز به آن کشور دست نکشیده اند.

بعلاوه، جدا از جنبه نظامی قضیه باید

دانست که تا وقتی هنوز نظام امپریالیستی بر جهان مسلط است، بخش بزرگی از نیروهای تولیدی جهانی و همراه با آن، شهرگهای مهم اقتصاد جهان تحت کنترلش خواهد بود؛ و همه اینها علیه جامعه سوسیالیستی بکار گرفته خواهد شد. با توجه به این مسئله و با توجه به خصلت جهانی جامعه بشری - چیزی که بواسطه ظهور امپریالیسم بسیار برجسته تر گشته است - این است که، اصلا نمیتوان تصور کرد که جامعه کمونیستی تنها در يك نقطه از کره خاکی موجودیت بیابد.

## آیا سوسیالیسم میتواند بمفهوم «تحویل کالا» باشد؟

یکی از ادعاهای بزرگ خروشچف این بود که «سوسیالیسم» بلوک شرق، غرب را از طریق پروسه رقابت مسالمت آمیز «دفن» خواهد کرد. او گمان میبرد میتواند يك امپراتوری بنا کند که با ایالات متحده و اروپا در زمینه سطح زندگی و معیشتی که آنها برای بسیاری از اهالی شان در متروپولهای امپریالیستی فراهم میکنند، به رقابت برخیزد. البته خروشچف و جانشینانش هیچگاه قادر به تحقق این ادعا نشدند، و امروز ثروتهای نسبی غرب بمثابه گواه نهائی برای اثبات باصطلاح برتری نظام سرمایه داری غربی بکار گرفته میشود.

دلیل عمده اوضاع اقتصادی نسبتا فقیرتر شرق نسبت به غرب صرفا آنست که غربیها در استثمار يك امپراطوری بین المللی موفق تر بوده اند. اینطور نیست که سوسیال امپریالیستهای شوروی در ساختن يك چنین امپراتوری و سودبری از آن تلاش نکردند - چرا کردند. اما بنا به برخی دلائل تاریخی و ژئوپلیتیک، بلوک تحت رهبری شوروی هرگز نتوانست يك شبکه جهانی از کشورها را منطقه امن خود بسازد و آنها را بهمان درجه امپریالیستهای غربی بطور سودآور مورد بهره کشی قرار دهد.

يك کشور سوسیالیستی راستین هرگز وارد مسابقه بر سر خوان یغمای نومستعمرات و جهان سوم نمی شود. رشد ظرفیت تولیدی يك دولت سوسیالیستی راستین هرگز هدفي در خود نیست و حتی ارتقاء سطح زندگی توده ها در این کشور نیز تابعی از هدف پیشروی بسوی کمونیسم است. با صراحت بگوئیم اگر قرار است تنها راه دستیابی به کالاهای مادی مورد نظر تبدیل شدن به يك دولت

بجنگند. هم اکنون بسیاری از مردم بدنبال پرچمهای رنگارنگ دشمنان روانند؛ اما بالاچار توهماتشان نسبت به وعده های دروغین آنان زوده خواهد شد.

دشمن امپریالیستی بدون شك از احتمال بهاخیزی موج نویی از مبارزه انقلابی غافل نیست. یکی از بزرگترین دغدغه های اینان در شرق، تامین سریع يك ثبات قسمی در نظم بورژوازی آنجاست. سرمایه داران در شرق و غرب مجبورند که مفهوم حقیقی - یعنی مضمون طبقاتی - «دمکراسی» ادعایشان را خیلی زود برملا سازند. و به آن کسانی که علیه نابرابریهای اجتماعی و امتیازات اقلیت کوچک جامعه بهاخاسته اند بیاموزند که چنین امتیازات و نابرابریهایی دقیقا گنه همان دمکراسیهای سرمایه داری است که قرار است برایشان برپا دارند. آنان نیاز دارند که توده های بهاخاسته را دوباره خواب کنند - و با توجه به مشقاتی که برای توده ها در اینان دارند، مجبورند که هر چه سریعتر این کار را انجام دهند. اما تاریخ نشان داده که چنین کاری را همیشه نمیتوان به آسانی به انجام رساند. ■

#### توضیحات

۱ - رامیز آلیا - رهبر حزب کار آلپانی - در سخنرانی خود در نهمین پلنوم کمیته مرکزی این حزب تحولات اخیر در اروپای شرقی را بمشابه «تحولاتی کاملا مساعد بحال سرمایه داری» تشریح نمود. او گفت: «چگونه برای طبقه کارگر و توده ها ممکن است که به دست اندر کاران و حامیان احیای سرمایه داری بدل شوند؟» او در پایان اظهار داشت که کمونیستها «میباید با این تراژدی دردناک سر کنند، البته نباید دچار نومییدی گردند.»

۲ - نیکیتا خروشچف طی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. در سال ۱۹۵۶، کمی بعد از مرگ استالین، خروشچف حمله همه جانبه ای را علیه وی و اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم و دستاوردهای سوسیالیسم در شوروی آغاز کرد. او امر احیای سرمایه داری در آن کشور را تا سال ۱۹۶۵، یعنی تا وقتی که خود در جریان يك کودتای درون قصری توسط برژنف و کاسیگین برکنار شد، رهبری نمود.

۳ - بنقل از «رهروان سرمایه داری، بورژوازی درون حزب هستند»، خبرنامه پکن شماره ۲۵، ۱۸ ژوئن ۱۹۷۶.

را بسازد که معمولا - لاقول در جهان سوم - توسط زاغه های «مدرن» احاطه شده است. امپریالیسم میتواند يك کشور را بر مبنای همان الگوئی رشد دهد که در کل جهان برقرار است - انباشت مداوم ثروت در يك «قطب» و انباشت مداوم فقر و فلاکت در «قطب» دیگر. سرمایه داری و امپریالیسم درست مانند يك آهن ربا نمیتوانند بدون هر دو قطب وجود داشته باشند - خواه در يك کشور معین، خواه در سطح بین المللی.

اتحاد شوروی نیز نسخه «سوسیالیستی» همین تئوری را با بصف کردن کشورهای بلوک خود در يك «تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی» به پیش برد. نتایج مخرب این سیاست در کوبا یکی از موضوعات مقاله ای است از رودی مامبیسا که در همین شماره نشریه بچاپ رسیده است.

#### اوضاع عالی است

بحران عمیق رژیمهای بلوک شرق و سقوط رویزیونیسم مدرن نوع شوروی فرصتی عالی را برای کمونیستهای راستین پدید آورده است. هرچند شیوهای ضد کمونیسم با صدای بلند نواخته میشوند، اما جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و دیگر نیروهای مائوئیست به ابزار ضروری برای استفاده از این فرصت عالی و پیشبرد مبارزه انقلابی مجهز گشته اند. این ابزار همانا مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است: دشمن سرسخت بدبینی، شك گرایی و تمامی اشکال رویزیونیسم، درسهائی که پرولتاریا در راه انجام انقلاب و ساختمان سوسیالیسم آموخته به هدر نرفته است؛ همین دروس ما را قادر میسازد که آشغال ها را از سر راه برویم و نو را بنا نهیم. این واقعیت که انقلاب سوسیالیستی پیچیدگی و طولانی بودن خود را اثبات کرده بهیچوجه دلیلی علیه برپائی انقلاب نیست، بلکه گواهی بر عظمت وظیفه آفرینش يك جهان سراسر نوین است.

توده های خلق در کشورهای تحت سلطه، در بلوک شرق و همینطور بطور فزاینده ای در کشورهای امپریالیستی غرب، به عرصه مبارزه علیه طبقات حاکم رانده میشوند. علت این امر همانگونه که مائو خاطر نشان ساخت، چنین است: «هر جا ستم باشد، مقاومت هم هست.» و هر جا مقاومت باشد، توده ها بناگزیر بدنبال ایدئولوژی ئی میگردند که به آنان بیاموزد علیه چه کسی و چگونه باید

استثمارگر نوین باشد، بهتر است هیچگاه به آنها دست نیابیم. بلوک شرق بی هیچ دغدغه ای وارد این رقابت ارتجاعی شد؛ آنها به اهالی کشورهایشان آموختند که هدف اصلی سوسیالیسم، «آبگوشت» بیشتر بر سر هر سفره ای است. بهمین خاطر بود که مائو بطنز از «کمونیسم آبگوشتی» خروشچف صحبت میکرد. اما در تحلیل نهائی غرب ثابت کرد که بهتر از شرق میتواند آبگوشت تهیه کند.

مع الوصف باید اضافه کنیم، که امپریالیستهای غربی با «سنگ محك» های قلابی برتری ادعائی نظام خود را اندازه زده و «ثابت» میکنند. نشان دادن اینکه چنین انقلابی تحت رهبری مائو یا اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین نسبت به غرب فقیرتر بودند، ساده است. اما کشورهای تحت استثمار غرب چگونه؟ نظام امپریالیستی دو «قطب» دارد - آنها که در دژهای امپریالیستی زندگی میکنند و بدرجات گوناگون از جایگاه ممتاز این کشورها منتفع میگردند؛ و آنها که در نواحی گسترده آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین میزیند؛ جانیکه همه کشورها از شکل افتاده اند و تماما در خدمت تضمین انباشت ثروت برای کشورهای امپریالیستی قرار دارند. چین قبل از رهائیش در سال ۱۹۴۹ دقیقا یکی از این کشورها بود که ملل امپریالیستی شیره جانش را مکیده بودند. زخمهای این ستم بعد از کسب قدرت به پرولتاریا به ارث رسید. اما علیرغم دشواریهای اقتصادی بسیار چنین انقلابی توانست گام بگام اقتصاد را در همه جوانب تکامل دهد بگونه ای که سطح زندگی توده ها بمیزان زیادی و خصوصا در حیظه های کلیدی یعنی تغذیه، بهداشت و آموزش ارتقاء یافت و نیز زمینه پیشرفت هر چه بیشتر بر جاده سوسیالیسم فراهم شد. در واقع استاندارد زندگی توده ها در چین در مقایسه با استاندارد زندگی زحمتکشان در کشورهای تحت سلطه بسیار مطلوب بود.

از ورشکستگی «سوسیالیسم» بلوک شرق، در ضمن، برای طرح این موضوع استفاده میشود که، تنها راه رشد اقتصادی متصل ساختن این رشد به «موتور» امپریالیسم است. البته این حقیقتی است که ماشین استثمار امپریالیستی، موتور قدرتمندی برای «رشد اقتصادی» است. این ماشین میتواند انسانها را میلیون میلیون زیر چرخ دنده های خود بچود و چندین تن استخوان خرد شده را به بیرون تف کند، و در این پروسه شهرهای مدرنی

# ماوتسه دون

## – نقدی بر اقتصاد شوروی –

ماوتسه دون مقاله زیر را بر مبنای سخنرانی‌اش در سال ۱۹۵۸ درباره اثر استالین، «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی» به رشته تحریر درآورد. این مقاله در آن زمان بطور گسترده در چین انتشار یافت. درست در آستانه جهش بزرگ به پیش، سخنرانی مائو بخشی از تلاشهای فزاینده او جهت جمع‌بندی از تجربه شوروی – منجمله احیای سرمایه داری در آن کشور – ، ترسیم مسیری نوین برای ساختمان سوسیالیسم در چین و تدوین تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بود؛ همین تئوری بود که راه را برای انقلاب فرهنگی هموار ساخت. بدنبال این مقاله، ما یادداشت‌های مائو پیرامون کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی شوروی که در همان مقطع منتشر گشته را ارائه می‌دهیم - جهانی برای فتح

درباره «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی» (۱)

حیثیت‌های محلی و منطقه‌ای باید این کتاب را مطالعه کنند. در گذشته، همه این کتاب را بدون آنکه از آن تاثیر عمیقی بپذیرند مورد مطالعه قرار می‌دادند. این کتاب را باید در ارتباط با شرایط مشخص چین بررسی کرد. در سه فصل اول، مطالب جالب توجه و مطالب درست بسیار است، گرچه نکاتی هم هست که احتمالاً خود استالین آنها را بوضوح مطرح نکرده است. برای مثال، در فصل اول او تنها به ذکر چند نکته در مورد قوانین عینی و چگونگی برنامه ریزی بسنده می‌کند، ولی عقاید خود را نمی‌شکافد. البته شاید در نظر او برنامه ریزی اقتصادی در شوروی خود منعکس کننده قوانین عینی حاکم بر برنامه ریزی است. در زمینه صنایع سنگین و سبک کشاورزی، اتحاد شوروی به صنایع سبک و کشاورزی تاکید کافی نکرد و در نتیجه ضررهائی بی‌ار آمد. بعلاوه، آنها در امر تلفیق منافع کوتاه مدت و بلند مدت مردم چندان موفق نبودند. آنها، عمدتاً روی يك پا راه می‌رفتند. اگر برنامه ریزی ما با برنامه ریزی آنها مورد مقایسه قرار گیرد، باید پرسید به واقع کدامیک از ما توانسته ایم، به «توسعه برنامه ریزی شده متناسب» دست یابیم؟ يك نکته دیگر: استالین تنها بر تکنولوژی و کادریهای تکنیکی تاکید می‌کرد. او هیچ چیز جز تکنولوژی و کادریهای متخصص را نمی‌خواست؛ نه سیاست را و نه توده‌ها را. این هم راه رفتن روی يك پا است! در زمینه صنعتی هم آنها روی يك پا گام بر می‌دارند چرا که توجه آنها تنها معطوف به صنایع سنگین است و عنایتی به صنایع سبک ندارند. بعلاوه، آنها جنبه عمده تضادها در مناسبات میان بخشهای گوناگون صنایع سنگین را روشن نکردند. آنها در ذکر اهمیت صنایع سنگین اغراق کرده مدعی اند که فولاد بنیاد و ماشین آلات قلب و روح را تشکیل می‌دهند. موضع ما اینست که گندم بنیاد کشاورزی و فولاد بنیاد صنایع

است و اگر فولاد را بنیاد بیانگاریم و مواد خام نیز در دسترس قرار داشته باشد، آنگاه صنایع ماشینی نیز پدید خواهد آمد. در فصل اول، استالین پرسش هائی طرح کرده و قوانین عینی حاکم را بر شمرده ولی نتوانسته پاسخ های قانع کننده ای عرضه کند.

در فصل دوم، کالا و در فصل سوم قانون ارزش مورد بحث قرار گرفته است. من کم و بیش با بسیاری از نظریات طرح شده موافقم. این نکته در خور مطالعه است که تولید را به دو بخش عمده تقسیم کنیم و ابزار تولید را در مقوله کالاها بشمار نیاوریم. در کشاورزی چین، هنوز ابزار تولیدی متعددی وجود دارد که باید بعنوان کالا باقی بماند. به نظر من آخرین نامه از سه نامه ای که در ضمیمه کتاب استالین آمده (۲)، کاملاً غلط است. این نامه مبین يك نگرانی عمیق و این اعتقاد است که نمیتوان به دهقانان اعتماد کرد تا ماشین آلات را پس بدهند و اینکه آنها ماشین آلات را در اختیار خود نگاه خواهند داشت. استالین از سوئی می گوید که ابزار تولید متعلق به دولت است، و از سوی دیگر مدعی است که دهقانان توان مالی داشتن این ابزار را ندارند. حقیقت این است که او خود را می فریبد. دولت دهقانان را بشدت هر چه تمامتر و بدون هیچ انعطافی کنترل می کرد. استالین هیچگاه نتوانست برای مسئله دو گذار راه حل و طرق مناسبی بیابد و این کمبود همواره گریبانگیر او بود.

رمایه داری شکل کالائی را از خود بجا می گذارد و ما مجبوریم برای مدتی این شکل را حفظ کنیم. در تولید ما، قوانین ارزش حاکم بر تولید کالائی، هیچ نقش تنظیم کننده ای بعهده ندارند. در نظام ما، این کار از طریق قوانین برنامه ریزی، از طریق جهش بزرگ به پیش تحت برنامه ریزی و از طریق تفوق سیاست، انجام میگردد. استالین تنها از روابط تولیدی سخن می گوید و ذکری از روبنا و روابط بین روبنا و زیربنای اقتصادی به میان نمی آورد. در چین کادرها در تولید و کارگران در مدیریت شرکت می کنند. اقداماتی از قبیل فرستادن کادرها به سطوح پائین تر جهت آبدیده شدن و بیرون ریختن قوانین و مقررات کهنه، همه با مسئله روبنا، با ایدئولوژی مربوطند. استالین تنها اقتصادیات را ذکر می کند و نه سیاست را. او درباره از خود گذشتگی در کار سخن می گوید حال آنکه در واقع حتی يك ساعت کار اضافی نیز با بی رغبتی و اکراه صورت می گیرد و به هیچوجه از خود گذشتگی وجود ندارد. در کتاب ذکری از نقش مردم و زحمتکشانشان نیامده، بدون وجود يك جنبش کمونیستی، تصور گذار به کمونیسم دشوار است. «همه مردم برای من، من برای همه مردم». این يك شعار درست نیست. چون همه چیز را به «من» وصل میکند. برخی مدعی اند که مارکس جمله فوق را گفته است. اگر او چنین چیزی گفته باشد، بیائید تبلیغش نکنیم. «همه مردم برای من» یعنی همه مردم در خدمت من، من فردی است. «من برای همه»: مگر در خدمت چند نفر می توان بود؟

حق بورژوازی تبلور خود را در قوانین و آموزش بورژوازی می یابد. ما قصد آن داریم که بخشی از حق بورژوازی را نابود کنیم. منظورم، برخوردهای ارباب مآبانه، سه سبک (بوروکراتیک، سکتاریستی و ذهنیگرا) و پنج روحیه (رئیس مآب، متکبر، بی علاقه، ولخرج و تافته جدا بافته) است. ولی گردش کالا، شکل کالائی و قانون ارزش را نمی توان یکباره از میان برداشت، حتی با اینکه هر يك مقولات بورژوازی هستند. البته بیاد داشته باشید که اگر هم اکنون برای نابودی تام و تمام ایدئولوژی حق بورژوازی تبلیغ کنیم، معقول نخواهد بود.

در يك جامعه سوسیالیستی، هستند اندك کسانی - چون زمینداران، دهقانان مرفه و عناصر دست راستی - که به سرمایه دارای متمایل اند و آن را تبلیغ می کنند. البته اکثریت مردم در فکر گذار به کمونیسم اند. ولی این کار را باید قدم به قدم انجام داد - با يك گام نمی توان به بهشت رسید. برای مثال، کمونهای خلق را مورد نظر قرار دهید: آنها باید از یکسو در جهت ایجاد يك اقتصاد خود کفا بکوشند و از سوی دیگر مبادله کالا را توسعه دهند. ما از مبادله کالا و قانون ارزش بعنوان ابزاری در راه توسعه تولید و تسهیل امر گذار استفاده می کنیم. ما ملتیی هستیم که تولید کالائی آن سخت عقب افتاده است. در سال پیش، ما ۳۷۷ تریلیون کاتی دانه های غذایی تولید کردیم. از این رقم، دانه های کالائی نزدیک به ۸۰۰ تا ۹۰۰ میلیارد کاتی را در بر می گرفت. بجز دانه های غذایی، تولید محصولات صنعتی از قبیل پنبه و کتان نیز بسیار عقب افتاده است. در نتیجه، ما باید این مرحله رشد [کالائی] را پشت سر بگذاریم. در حال حاضر، در بسیاری از مناطق غذا کاملاً رایگان است ولی هیچیک از این مناطق توان پرداخت حقوق ندارند. سه منطقه از این نوع در ایالت هوپه وجود دارد. منطقه چهارمی هم هست که می تواند حقوقی بپردازد. ولی این حقوق چندان زیاد نیست و از سه تا پنج ین فراتر نمی رود. پس هنوز باید تولید را توسعه بخشیم و چیزهای قابل فروشی جز دانه های غذایی تولید کنیم. کنفرانس کشاورزی سیان به این نکته توجه کافی نکرد. در کل، ما کشوری هستیم که تجارت آن عقب افتاده است. ولی با این حال از بسیاری جهات ما وارد مرحله سوسیالیسم شده ایم. ما باید بخشی از حق بورژوازی را



نابود کنیم ولی هنوز باید تولید کالائی و مبادله را حفظ کرد. این روزها این احساس در مردم پدید آمده که مرحله کمونیسم هر چه زودتر بیاید بهتر است، برخی حتی پیش بینی میکنند که ما در پنج سال این گذار را پشت سر خواهیم گذاشت. در منطقه فان در ایالت شانتوگ حتی گفته شده بود که چهار سال هم کمی طولانی است!

این روزها اقتصاددانانی پیدا می شوند که از اقتصاد خوششان نمی آید. یاروشنکو (۳) یکی از اینهاست. ما فعلا باید کماکان به کمون ها کمک کنیم و این امر قاعدتا برای مدتی ادامه خواهد یافت. ما باید تولید کالائی را نیز گسترش دهیم، در غیر اینصورت ما قادر به پرداخت حقوق و یا بالا رفتن سطح زندگی مردم نخواهیم بود. برخی از رفقا که از درک نادرستی برخوردارند، هر بار که به کالا و تولید کالائی می رسند قصد نابودی کامل و یک روزه قوانین بورژوائی را پیدا می کنند و می گویند که حقوق و رتبه و غیره منحل نظام عرضه رایگان است. ما در سال ۱۹۵۳ نظام عرضه رایگان را با نظام دستمزدی تعویض کردیم. (۴) این برخورد اساسا درست بود. در آن زمان لازم بود که ما گامی به پس برداریم. ولی مسئله ای وجود داشت: ما در زمینه رتبه ها نیز گامی به پس برداشتیم و حاصل آنکه بلبشویی در این زمینه بوجود آمد. پس از یک دوره اصلاح سازی، رتبه ها پائین آورده شدند. نظام رتبه ای مانند رابطه پدر - پسری و رابطه سک و گربه است. هر روز باید به آن حمله کرد. فرستادن کادرها به سطوح پائین تر و اداره مزارع آزمایشی (۵) در واقع راههائی برای تغییر نظام رتبه ای است، در غیر اینصورت جهش بزرگی در کار نخواهد بود!

در شهرها، سرمایه داران می توانند وارد کمون های خلق شوند و در مقام کارمند خدمت کنند. البته صفت سرمایه دار باید بر آنان باقی بماند. در ارتباط با سوسیالیسم و کمونیسم، منظور از ساختمان سوسیالیسم چیست؟ ما دو نکته مطرح می کنیم: ۱ - بیان فشرده ساختمان سوسیالیسم عبارتست از متحقق ساختن مالکیت سوسیالیستی همگانی (۶) در تمامی زمینه ها. ۲ - ساختمان سوسیالیسم یعنی تبدیل مالکیت جمعی کمونی به مالکیت همگانی. برخی رفقا با متمایز ساختن این دو نوع نظام مالکیت مخالفند و چنان وانمود می کنند که کمون ها کاملا در مالکیت همگانی قرار دارند. در واقع، دو نوع نظام مالکیت وجود دارد: یکی مالکیت همگانی است که نمونه آن را می توان در کارخانه آهن و فولاد آشان سراغ گرفت و دیگر مالکیت جمعی کمونی. اگر این نوع دوم را ارتقاء ندهیم، پس فائده ساختمان سوسیالیسم در چیست؟ استالین هنگامی که از شروط سه گانه سخن گفت خط و مرز را مشخص کرد. این شروط سه گانه کاملا منطقی بنظر می رسند و آنها را می توان بشرح زیر خلاصه کرد: محصول اجتماعی را افزایش دهیم، مالکیت جمعی را به مالکیت همگانی ارتقا دهیم، از مبادله کالا به مبادله محصولات و از ارزش مبادله به ارزش مصرف گذر کنیم.

ارتباط با دو نکته فوق، ما چینی ها مشغول اقدامات زیر هستیم: ۱ - گسترش تولید و کوشش در جهت افزایش آن، تقویت همزمان کشاورزی و صنعت با قائل شدن ارجحیت برای رشد صنایع سنگین، ۲ - ارتقاء مالکیت جمعی کمون های کوچک به مالکیت همگانی و سپس به مالکیت همگانی همه جانبه و در همه زمینه ها. آنانی که حاضر نیستند این تمایزات را برسمیت بشناسند ظاهرا بر این نظرند که ما قبلا به نظام مالکیت همگانی دست یافته ایم. این نادرست است. استالین زمانی که از شروط سه گانه و رشد مادی و آموزش تمام خلق صحبت می کرد، در واقع فرهنگ را مد نظر داشت. برای این امر، او چهار پیشنهاد کرد: ۱ - شش ساعت کار در روز، ۲ - ترکیب آموزش فنی با کار، ۳ - بهبود وضعیت مسکن، ۴ - افزایش حقوق. البته در این رابطه، افزایش حقوق و کاهش قیمت ها نقش بسزائی دارند، ولی شرایط سیاسی از قلم افتاده است.

همه این شرایط اساسا در جهت افزایش تولیدند. زمانی که تولید فراوان باشد، آنگاه مسئله ارتقاء مالکیت جمعی به مالکیت تمام همگانی آسانتر خواهد بود. برای افزایش تولید، ما باید شعار زیر را رعایت کنیم: «بیشتر! سریعتر! بهتر! با صرفه تر!» برای تحقق این امر نیازمند اجرای اصل تفوق سیاست، چهار پیشبرد همزمان، جنبش های نو سازی و نابودی ایدئولوژی حق بورژوائی هستیم. اگر کمون های خلق را نیز بر اینها بیافزایم، آنگاه تحقق بخشیدن به شعار «بیشتر! سریعتر! بهتر! با صرفه تر!» هر چه آسانتر خواهد شد!

پی آمدهای مالکیت همگانی همه جانبه کدام است؟ این پی آمدها دو گانه اند: ۱ - ابزار تولید جامعه به مالکیت تمام خلق در می آید، ۲ - محصول اجتماعی در مالکیت تمام خلق قرار می گیرد.

ویژگی کمون های خلق در آنست که آنها واحدهای پایه ای هستند که صنعت و کشاورزی،

ارتش و آموزش و بالاخره تجارت باید در ساخت اجتماعی ما ادغام شوند. در شرایط فعلی، کمون سازمان اداری پایه نیز بشمار می رود. میلیشیا با خطرهای خارجی مخصوصاً خطر امپریالیستها سر و کار دارد. کمون خلق بهترین شکل سازمانی برای تحقق بخشیدن به دو گذار، از نظام سوسیالیستی (امروزی) به مالکیت همگانی همه جانبه و از آن به مالکیت کمونیستی است. در آینده، زمانی که این گذارها جامه عمل پوشیده باشد، کمون، مکانیسم اساسی جامعه کمونیستی خواهد بود.

### بخش اول: فصول ۲۰ تا ۲۳

#### ۲۱ - باصطلاح تثبیت کامل

«...نظام جمعی مزارع، کاملاً تثبیت شده.» «تثبیت کامل» مفهومی است نگران کننده. تثبیت همه چیز نسبی است. چگونه می تواند «کامل» باشد؟ چه می شد اگر از آغاز بشریت هیچ کس نمی مرد و هر کس «کاملاً» تثبیت می شد؟ در اینصورت چگونه جهانی داشتیم! در عالم، در جهان ما، همه چیز بی وقفه به دنیا می آید، رشد می کند و از میان می رود. هیچ کدام هرگز «کاملاً» تثبیت نمی شود. برای مثال، به زندگی یک کرم ابریشم توجه کنید. نه تنها در پایان باید از میان برود، بلکه در دوران حیات خود نیز باید از چهار مرحله تکامل بگذرد: تخم، کرم ابریشم، پیله و پروانه، باید از مرحله ای به مرحله دیگر حرکت کند و نمی تواند خود را در هیچیک از مراحل کاملاً تثبیت نماید. در پایان، پروانه می میرد و طبیعت سابقش به طبیعت نوینی بدل می شود (زیرا تخم های متعددی از خود بجای می گذارد). این یک جهش کیفی است، بدون شک حاصل گذار از تخم به کرم، از کرم به پیله و از پیله به پروانه هر کدام به معنای چیزی بیش از تغییرات کیفی هستند. البته در این مراحل تحول کیفی صورت می گیرد، ولی تحولی است قسمی

اقتصاد سوسیالیستی کنونی ما از طریق دو شکل از مالکیت همگانی سازمان یافته است: مالکیت همگانی خلق و مالکیت جمعی. این اقتصاد سوسیالیستی تولد و تحول خاص خود را داشته است. چه کسی باور خواهد کرد که این جریان تغییر پایان گرفته و اینکه «این دو شکل مالکیت برای همیشه تثبیت خواهد شد»؟ چه کسی باور می کند که فرمولهای جامعه سوسیالیستی از قبیل «بهر کس به اندازه کارش» و «تولید کالائی» و «قانون ارزش» برای همیشه به حیات خود ادامه خواهند داد؟ چه کسی باور خواهد کرد که تنها تولد و تحول مطرح است و مرگ و تغییری در کار نیست و فرمولهای فوق، بر خلاف دیگر چیزها، تاریخ - گریز میباشند؟

سوسیالیسم باید به کمونیسم گذر کند. در آن زمان عناصری از مرحله سوسیالیستی وجود خواهد داشت که باید از میان برود. در دوران کمونیسم نیز تحول بی وقفه وجود خواهد داشت. کاملاً ممکن است که کمونیسم نیز از مراحل متعددی گذر کند. چگونه می توان گفت که پس از تحقق کمونیسم دیگر هیچ چیز تغییر نخواهد کرد و همه چیز «کاملاً تثبیت» خواهد شد و تنها تغییراتی کمی وجود خواهد داشت و تغییرات کیفی قسمی در بین نخواهد بود.

نحوه تکامل پدیده ها چنان است که مرحله ای به مرحله دیگر می انجامد و تکامل بی وقفه ادامه دارد. اما هر مرحله حدود و ثغور معین خود را دارد. برای مثال، ما هر روز ساعت چهار شروع به مطالعه می کنیم و ساعت هفت یا هشت آنرا به پایان می رسانیم. این یک حدود و ثغور است. نوسازی ایدئولوژیکی سوسیالیستی یک وظیفه طولانی مدت است. ولی هر مبارزه ایدئولوژی پایانی یا بعبارت دیگر حدود و ثغوری دارد. در جبهه ایدئولوژیکی، هنگامیکه تغییرات کیفی و تغییرات کیفی قسمی بلاانقطاعی را پشت سر گذارده باشیم، بالاخره روزی فرا خواهد رسید که کاملاً از نفوذ ایدئولوژی سرمایه داری مبری خواهیم بود. در چنان زمانی، تغییراتی کیفی امر نوسازی ایدئولوژیکی پایان خواهد پذیرفت، ولی پیرو آن تغییرات کیفی با سرشتی نوین آغاز شد.

ساختمان سوسیالیسم نیز حدود و ثغور خاص خود را دارد. ما باید بیلان اوضاع را در دست داشته باشیم. برای مثال، باید بدانیم تولیدات صنعتی باید چه نسبت از کل تولید را تشکیل دهد، چقدر فولاد باید تولید گردد. سطح زندگی مردم را تا چه حد می توان بالا برد و الخ. البته وقتی که می گوئیم ساختمان سوسیالیسم حدود و ثغوری دارد این اصلاً بدان معنا نیست که مایل نیستیم گام بعدی را بر داریم و گذار به کمونیسم را به مرحله عمل در آوریم. گذار از سرمایه داری به کمونیسم را میتوان به دو مرحله تقسیم کرد: اولی از سرمایه داری به سوسیالیسم، که می توان آن را سوسیالیسم تکامل نیافته نامید، و دومی از سوسیالیسم به کمونیسم، یعنی گذار از سوسیالیسم نسبتاً نامتکامل به سوسیالیسم نسبتاً متکامل، که آنرا می توان کمونیسم خواند.

شاید مرحله دوم از مرحله اول طولانی تر باشد. ولی هنگامی که این مرحله را پشت سر بگذاریم، تولید مادی و رفاه معنوی کاملاً وافر خواهد بود، آگاهی کمونیستی توده ها عمیقاً بالا رفته و آماده خواهند بود که به بالاترین مرحله کمونیسم گام نهند.

در صفحه ۴۰۹ کتاب آمده است که پس از تحکیم و تثبیت اشکال تولید سوسیالیستی، تولید بطور پیوسته و گسترده رشد خواهد کرد. نرخ کار آئی تولید افزایش خواهد یافت. کتاب مفاهیم پیوسته و بی وقفه را مکرراً بکار می گیرد، ولی فقط برای مطرح کردن تغییرات کمی. کمتر ذکری از تغییرات کیفی قسمی در میان است.

## بخش دوم: بخش های ۲۹ - ۲۴

### ۲۹ - تضاد بین روابط تولیدی سوسیالیستی و نیروهای مولده

صفحه ۴۳۳ کتاب تنها به بحث «عملکردهای مشترک» روابط تولیدی و نیروهای مولده در سوسیالیسم می پردازد و تضاد میان این دو را مد نظر قرار نمی دهد. روابط تولیدی شامل مالکیت بر ابزار تولید، روابط مردم در جریان تولید و نظام توزیعی جامعه می گردد. بعبارتی، انقلاب در نظام مالکیت، اساس است. برای مثال، پس از آنکه تمام اقتصاد ملی از مالکیت جمعی به مالکیت همگانی خلق در آید و در حقیقت به مایملک تفکیک ناپذیر تمام خلق بدل شود، گرچه مالکیت خلقی برای مدتی نسبتاً طولانی باقی خواهد ماند، اما بهر حال در هر يك از موسساتی که در این مقوله از مالکیت قرار دارند، برای مدتها مسائلی باقی خواهد ماند. مثلاً آیا باید دو قدرت تفکیکی بر اساس قدرت محلی و مرکزی بوجود آورد؟ کدام موسسه، تحت مدیریت کی قرار گیرد؟ در سال ۱۹۵۸، در برخی از واحدهای ساختمانی، نظامی به مرحله عمل در آمد که بر حسب آن مسئولیتهای مشخصی برای سرمایه گذاری ثابت تعیین شد. حاصل این برنامه شکوفا شدن بی حد و حصر شور و شوق توده ها بود. زمانی که مرکز نمی تواند بر قدرت ابتکار خود متکی باشد، باید در شکوفا ساختن ابتکار و خلاقیت موسسات و یا مناطق محلی کوشا باشد. اگر مانعی در راه این ابتکار پدید آید، به امر تولید ضرر خواهد خورد.

بدینسان می بینیم که حتی در نظام مالکیت همگانی تضادهائی که باید جهت حل آنها اقدام کرد، تضادهائی مربوط به حیطة روابط تولیدی میباشند. بعلاوه، در زمینه روابط بین مردم در جریان تولید و نیز روابط توزیعی، باید بی وقفه در جهت بهبود این روابط گام برداشت. در این زمینه ها بسختی بتوان گفت که زیربنا چیست. مطالب بسیاری است که هنوز باید در زمینه روابط انسانها در جریان تولید نوشته شود، مطالبی در زمینه هائی چون اتخاذ برخوردهای مساوات گرایانه توسط رهبران، تغییر برخی قوانین و کردارهای تثبیت شده، «دو مشارکت» (شرکت کارگران در امر مدیریت و شرکت مدیران در امر تولید)، «سه ترکیب» (ترکیب فعالیتهای کادرها، کارگران و تکنیسینها) و غیره. مالکیت همگانی کمونهای اولیه برای مدتها ادامه داشت، ولی در همین مدت روابط بین مردم در جریان تولید، شاهد تغییرات متعددی شد. ■

### توضیحات

- ۱ - این سخنرانی در «نقدی بر اقتصاد شوروی» (انتشارات ماتنلی ریویو، نیویورک، ۱۹۷۷) تجدید چاپ شد. این مقاله همچنین نظرات نقادانه مائو درباره یکی از کتابهای آموزشی اقتصاد سیاسی شوروی مربوط به همان دوره و نیز مقاله دیگری از مائو درباره کتاب «مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی» نوشته استالین را در بر میگیرد.
- ۲ - «پاسخ به رفقا آ. و. سائینا و وی. ج. ونژر» از کتاب «مسائل اقتصادی...».
- ۳ - مخاطب نامه دوم استالین که در منبع فوق الذکر بدان اشاره شده است.
- ۴ - نظام دستمزدی که در سال ۱۹۵۳ برقرار شد تأکیدی بسیار بر انگیزه های مادی کوتاه مدت فردی داشت. این نظام يك سیستم هشت رتبه ای دستمزد شامل ۱۳۹ تا ۳۹۰ درجه مزدی ماهانه را در بر میگرفت. کار یکسان در مناطق متفاوت، درجه معادلی را نصیب خود میساخت. اما ارزش درجات کاری برحسب هزینه معیشت در مناطق مختلف با یکدیگر تفاوت داشت. از سال ۱۹۵۶ نظام درجه بندی دستمزدی با يك نظام دستمزدی دیگر تعویض شد، اما ساختار هشت رتبه ای باقی ماند.
- ۵ - مزارع آزمایشی با هدف رشد و پیشرفت تکنیکهائی نظیر کشت چندباره، شخم عمیق و غیره. اگر این تکنیکها در امر افزایش محصول موفقیت آمیز بود، در سراسر چین اشاعه میافت. مقوله مزارع آزمایشی بواسطه افزایش تولید و بنابراین افزایش کل منبع دستمزد میتوانست زیربنای ایدئولوژیک سیستم رتبه بندی دستمزدها را تضعیف کند - این کار با نشان دادن اینکه متخصصین میتوانند از دهقانان بیاموزند، انجام میگرفت.
- ۶ - در چین این عبارت برای مالکیت توسط تمام خلق بکار میرود.

# مبانی اقتصاد سیاسی

متن زیر برگزیده ای است از کتاب آموزشی بنام مبانی اقتصاد سیاسی که در سال ۱۹۷۴ تحت رهبری خط مائو در شانگهای منتشر گردید. مخاطب این کتاب جوانان و دانشجویانی بودند که به منظور پیشبرد بخشی از مبارزه جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین، به روستاها می رفتند. در قسمت اول

اند، اعمال میگردد.» مدیر موسسه صلاحیت دارد سطح استخدام و قدرت پرسنل را تعیین کند، حق استخدام و اخراج، تشویق و تنبیه دارد؛ دستمزد و پاداش را تعیین می کند، وسایل تولید موسسه را کرایه میکند یا اجاره می دهد و می فروشد؛ و به «بودجه انگیزه های اقتصادی» که توسط رویزیونیستها به موسسه اختصاص داده شده، دسترسی دارد و به عناوین

در تحلیل نهائی بواسطه اینکه کدام طبقه اجتماعی آن را در اختیار دارد و به کدام طبقه اجتماعی خدمت میکند، تعیین می گردد. مارکس در کاپیتال از ارسطو نقل می کند که: «موقعیت اجتماعی ارباب بیشتر بخاطر اینکه او ارباب برده است تعیین می شود تا بدین دلیل که او برده را خریده است.» مارکس ادامه میدهد: «موقعیت اجتماعی سرمایه دار بیشتر بخاطر اینکه دارای قدرت استخدام کارگر، یعنی مزد بگیر، در پروسه تولید است تعیین می شود، تا بدلیل اینکه او صاحب سرمایه - که قدرت خرید نیروی کار را به او می دهد - است.»

این کتاب درباره اقتصاد سرمایه داری و در قسمت دوم - که این مقاله از آن اقتباس شده است - درباره اقتصاد سوسیالیستی بحث شده است. این قسمت، تحلیل راه گشای ساز مائو از ساختمان سوسیالیسم را در یکجا جمع کرده و ارائه می دهد - ج.ب.ف.

## درسهایی مهم از احیای نظام مالکیت سرمایه داری در اتحاد شوروی

پس از آنکه دار و دسته مرتد خروشچف - برژنف دیکتاتوری بورژوازی را در شوروی احیا کرد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی که تحت دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد شده بود، توسط بورژوازی انحصاری بوروکرات، کاملاً به یک نظام مالکیت جدید تغییر یافته است. این درسی جدی است. این رویداد نشان میدهد که پس از ایجاد نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، کماکان دو راه موجود است: امکان پیشروی بسوی کمونیسم یا برگشت دوباره به سرمایه داری.

مارکسیسم به ما می آموزد که ماهیت نظام مالکیت بر وسایل تولید

امروزه یک نظر اجمالی بر چگونگی استخدام پرولتاریا و زحمتکشان در شوروی، جوهر رویزیونیسم شوروی را بر ملا می سازد. برژنف و شرکاء با پوشیدن قبا مالکیت همگانی سوسیالیستی، وسایل تولیدی خلق شوروی را غصب کرده و در خدمت به بورژوازی انحصاری بوروکرات بکار گرفته اند.

در نظامنامه کاری مربوط به موسسات تولیدی دولتی، رویزیونیستهای شوروی قید کرده اند: «کنترل بر تولید و مدیریت توسط مدیر (مباشر - رئیس) در مشاورت با دیگر پرسنل مسئول، که طبق تقسیم وظایف شان منصوب شده

مختلف میتواند برداشت کند. در «نظامنامه کاری مزارع نمونه کلکتیوی»، رویزیونیستهای شوروی قید کرده اند که رئیس کلکتیو صلاحیت دارد زمین تحت مالکیت دولت را اجاره کند یا کرایه دهد و یا واگذار کند؛ از بودجه کلکتیو برداشت کند، و یا حتی به فراغ بال وسایل تولیدی از قبیل ماشین آلات کشاورزی را بخرد و یا بفروشد؛ در مورد دستمزد و پاداش اعضای کلکتیو تصمیم بگیرد؛ افرادی از بیرون جهت کار در کلکتیو استخدام کند، و غیره. این «مدیران» یا «روسای مزارع» قدرتهای متعدد دارند. اما کارگران چه قدرتی دارند؟ هیچ. آنها از حق مالکیت بر وسایل تولیدی توسط بورژوازی انحصاری بوروکرات خلع ید شده اند. با تقلیل زحمتکشان شوروی به سطح کارگران مزدبگیر «در پروسه تولید»، بورژوازی انحصاری بوروکرات ثابت کرده است که واقعا بورژوازی انحصاری بوروکرات است. براساس گزارشات مجلات رویزیونیستی شوروی، دستمزد قطعه کاری ماهانه یک تراشکار در موسسات اقتصادی دولتی شوروی در سطح نازل ۵۰ تا ۶۰ روبل است. در صورتی که سطح متوسط دستمزد ۷۰ تا ۸۰ روبل است. اما آنچه مدیر، رئیس کارخانه و سایر اعضای

بورژوازی انحصاری بوروکرات تحت عنوان حقوق، پاداش، سوبسید و سایر طرق «قانونی» بدست می آورند بیشتر از ده برابر و حتی چند ده برابر دستمزد يك کارگر است. درآمد ماهانه يك کارگر عادی مزرعه کمتر از ۶۰ روبل است. در حالیکه درآمد ماهانه رئیس مزرعه ۶۰۰ روبل است، که در برخی موارد به یکهزار روبل نیز می رسد. يك کارگر سالخورده شوروی با بیش از ۳۰ سال سابقه کار گفت: «ما اینجا میلیونر زیاد داریم که نه تنها از لحاظ سطح زندگی با ما فرق دارند بلکه به لحاظ سخن گفتن هم با ما تفاوت دارند.» یکی از مدیران تراست ساختمان سازی وزارت کشاورزی دیوانه وار بانگ زد: «تراست خانه منست. من ارباب تراست هستم. هر چه دلم بخواهد انجام میدهم.» همانطور که تخم، نوع گیاه را تعیین می کند، طبقه هم نوع حرف زدن را تعیین می کند. زحمتکشان و بورژوازی انحصاری بوروکرات از مواضع مختلف و زوایای مختلف يك چیز را نشان میدهند: بورژوازی انحصاری بوروکرات سرور تولید شده است. از سوی دیگر، توده های وسیع زحمتکش به کارگران مزدبگیر مبدل شده اند. آنها برده و استثمار شده اند و شدیداً در رنجند.

این واقعیت که نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی در شوروی کاملاً از بین رفته، مبهوت کننده است. این مسئله نشان می دهد که نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی پس از استقرار، بطور خودبخود تحکیم نمی یابد و از عیب میرا نمی گردد؛ استقرار این نظام يك مبارزه طولانی بدنیاال دارد.

نظام مالکیت، شیئی نیست بلکه يك رابطه اجتماعی است. نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، برای کارگران، يك رابطه اجتماعی است که در آن همه اربابند و بطور یکسان بر وسایل تولید حق تصرف دارند. از سوی دیگر، این نظام رابطه دیگری را نیز تجسم می بخشد - رابطه ای که در آن پرولتاریا و زحمتکشان از سلب مالکیت کنندگان، سلب مالکیت می کنند و بر کلیه افراد طبقه استثمارگر اعمال حاکمیت کرده و آنها را متحول می سازند. پرولتاریا و زحمتکشان طی این مناسبات اجتماعی باید دستاوردهایشان را که از طریق سلب مالکیت از طبقه استثمارگر بدست آورده اند تحکیم کنند؛ اعمال حاکمیت بر طبقه استثمارگر و ایجاد تحول در افرادش را تقویت نمایند تا بتوانند با جبران مداوم تخریب و سابوتاژ طبقه

استثمارگر، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را استحکام بخشیده و به اكمال رسانند. از جانب دیگر، بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر در برابر این حاکمیت و تحول مقاومت می کنند تا بلکه بتوانند از طریق تخریب و سابوتاژ در نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، نظام مالکیت خصوصی سرمایه داری را به جایش بنشانند. تضاد و مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریا بر سر مسئله نظام مالکیت، جوانب بسیار می یابد. اما عمدتاً در مبارزه بر سر رهبری اقتصاد که بر نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی استوار است، تبارز میابد. هر کس که رهبری را در این زمینه کسب کند، ارباب بالفعل مناسبات مالکیت می گردد. هنگامی که رهبری بدست بورژوازی یا نمایندگانش بیفتد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی نه تنها نمیتواند تحکیم و تکمیل گردد، بلکه بصورت مسلم به انحطاط خواهد گراشد. دقیقاً از آنجا که مشتی از افراد در قدرت که راه سرمایه داری در پیش گرفته بودند؛ در شوروی رهبری اقتصاد متکی بر نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را ربودند، این نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به نظام مالکیت بورژوازی انحصاری بوروکرات تبدیل شده و پرولتاریا و زحمتکشان شوروی از اربابان نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به بردگان نظام مالکیت بورژوازی انحصاری بوروکرات تنزل مقام یافته اند. از زمانی که دار و دسته مرتد خروشچف - برژنف عالیترین مقامات حزبی و دولتی در شوروی را غصب کردند، سرمایه داری کاملاً احیا گردیده است.

## مبارزه برای تحکیم و بسط نظام مالکیت

### همگانی سوسیالیستی

مسئله نظام مالکیت حتی پس از برقراری مالکیت همگانی سوسیالیستی هنوز بطور کامل حل نشده است. هنوز دو امکان وجود دارد: امکان پیشروی بسوی کمونیسم یا بازگشت بسوی سرمایه داری. این امر وظیفه ای تاریخی را به توده های وسیع زحمتکش یادآوری میکند: آنها همواره باید برای تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی مبارزه نمایند.

برای تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی، پیش از همه چیز باید رهبری مارکسیستها و توده های

وسیع زحمتکش بر اقتصاد سوسیالیستی تأمین گردد.

نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی نشان میدهد که پرولتاریا و زحمتکشان سروران وسایل تولیدند. اما چگونه می توان گفت که آنها واقعا سروران وسایل تولیدند؟ این مسئله به نقششان در پروسه تولید بستگی دارد. سرمایه دار در جامعه سرمایه داری از کارگر بمشابه نیروی کار در پروسه تولید استفاده می کند. با استفاده از این نیروی کار سرمایه دار تا جایی که می تواند از کارگر ارزش اضافی بیرون میکشد. کارگر صرفاً برده مزدبگیر است و سرمایه دار ارباب واقعی است. این امر به مقابله جدی کارگر و سرمایه دار منجر میگردد. نقش کارگران در پروسه تولید در جامعه سوسیالیستی کاملاً متفاوت است. آنها بمشابه ارباب در پروسه تولید شرکت دارند. آنها از طریق کار آگاهانه برای جامعه ثروت تولید می نمایند. پس چه کسی این پروسه تولید را سازماندهی میکند؟ نهایتاً، این خود کارگر است که باید اینکار را انجام دهد. طبیعتاً، این بدان معنی نیست که همه کارگران مستقیماً تولید را اداره نموده و آن را سازمان میدهند. توده های وسیع زحمتکش نمایندگانشان را از طریق دولت و یا کلکتیوها یا انتخاب نمایندگان، جهت سازماندهی تولید تعیین می کنند. اما يك مشکل بوجود می آید: اگر توده های وسیع زحمتکش صلاحیت سازماندهی تولید را به نمایندگانشان واگذار کنند، آیا این نمایندگان میتوانند منافع پرولتاریا و زحمتکشان را در سازماندهی تولید نمایندگی کنند؟ پس از اینکه کارگر قدرتش جهت سازماندهی تولید را به نماینده اش واگذار نمود، آیا هیچ قدرتی برای خودش باقی میماند؟ این مشکلی است که در تاریخ اتفاق افتاده است. در اواخر دوران کمون اولیه، مستخدمین خدمات عمومی که از طرف همه اعضای کمون انتخاب می شدند، بتدریج به اربابان جامعه تبدیل گردیدند؛ این امر بالاخره به اضمحلال نظام مالکیت همگانی کمونها و ظهور مالکیت خصوصی انجامید. این امر نشانگر يك حرکت تاریخی پیشرونده در آن زمان بود. امروزه کسانی که تولید را در شوروی سازماندهی می کنند، بهیچوجه منافع پرولتاریا و زحمتکشان را نمایندگی نمی کنند. در عوض آنها نماینده منافع بورژوازی انحصاری بوروکرات هستند. نظام مالکیت همگانی بورژوازی انحصاری بوروکرات،

زیربنای اقتصادی جامعه شوروی را تشکیل می دهد. این يك انحطاط بزرگ تاریخی است. در چین نیز، تحت دیکتاتوری پرولتاریا شرایط مشابهی در برخی عرصه ها مشاهده گردیده است. پیش از انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، رهبری واقعی بعضی از واحدها با وجود اینکه ظاهرا تحت نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی قرار داشتند، توسط مستی مرتد، مباشرین ویژه و رهروان سرمایه داری غصب شده بود. و یا هنوز هم در دست سرمایه داران قدیم بود. در نتیجه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که توسط شخص مائو برافه افتاده و رهبری شد، رهبری این واحدها به توده های وسیع زحمتکشی باز گردانده شد که بر روی پرچمهای برافراشته شان نوشته شده بود: «شورش علیه مرتجعین بر حق است» و «تجارب تاریخ ارزشمندند». دهمین کنگره سراسری حزب، درسها و تجارب ارزشمند را جمعبندی کرده و بوضوح خاطر نشان نمودند که: «رهبری در سازمانهای پایه ای باید بنحوی تحکیم یابد که رهبری واقعا در دست مارکسیستها، کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی اقشار متوسط آن، و سایر توده های زحمتکش باشد. وظیفه تحکیم انقلاب پرولتری باید در تمام واحدهای پایه ای به پیش برده شود.» این مسئله از اهمیتی تعیین کننده در انکشاف و تحکیم نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی برخوردار می باشد.

برای اینکه رهبری مارکسیستها بر موسسات در اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیوی تضمین شود، پرولتاریا و زحمتکشان باید در مبارزه ای بی امان با مرتدین، مباشرین ویژه و رهروان سرمایه داری که رهبری را غصب نموده اند، درگیر شده و آن را پس بگیرند. تنها یکبار انقلاب کبیر فرهنگی برای حل این مبارزه کافی نخواهد بود. بورژوازی در تلاش احیاء گرانه اش، برای غصب رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیوی دست به هر کاری می زند. در عین حال، نمایندگان (کادرهای سطوح مختلف) پرولتاریا و زحمتکشان که رهبری اقتصاد دولتی و کلکتیوی را دارند، باید جهانیینی خود را متحول ساخته و سخت بکشند تا مارکسیست شوند که بتوانند حقیقتا منافع پرولتاریا و زحمتکشان را نمایندگی کنند. اگر در این راستا سخت کوشی نکنند، این خطر برایشان وجود دارد که تحت تاثیر جهانیینی بورژوازی قرار گرفته و در پروسه سازماندهی تولید، علیه منافع پرولتاریا و

زحمتکشان عمل نمایند. برخی افراد در مقام مدیریت اقتصاد سوسیالیستی طالب انگیزه مادی، پاداش و برقراری اقدامات انضباطی اند. به بیان دیگر، آنها با زحمتکشان بمشابه صاحبان موسسات سوسیالیستی رفتار نمی کنند. این امر بناگزییر مانع برقراری نظام مالکیت اجتماعی سوسیالیستی گردیده و آنرا تضعیف می سازد. اگر این گرایش ادامه یابد، نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی به انحطاط خواهد گراید. توده های وسیع و کادرها این گرایش را طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به باد انتقاد گرفته و رد کردند. اما تحت شرایط معین، آنچه رد شده و مورد انتقاد قرار گرفته میتواند دوباره ظاهر گردد. در آغاز سال ۱۹۷۴، بعضی از کارگران در ناحیه بارگیری و باراندازی شماره ۵ دفتر مسائل بندر شانگهای روزنامه ای دیواری با حروف درشت با این عنوان نصب کردند: «سرور بندر باشید، نه برده وزن» این روزنامه چنین تصریح داشت: «رهبری، کارگران را سروران بندر نمی داند، در عوض با کارگران بمشابه بردگان وزن رفتار میکند. این انعکاسی از خط رویزیونیستی در اداره يك موسسه است.» این عبارات، هسته مرکزی تحکیم و بسط نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی را نشانه گرفته و از اهمیت عملی جهانشمول برخوردارند.

برای اینکه رهبری اقتصاد دولتی و اقتصاد کلکتیوی واقعا در دست مارکسیستها باشد، باید حقیقتا در دست کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی قشر متوسط آنان، و سایر توده های زحمتکش نیز باشد. این دو وجه از هم تفکیک ناپذیرند. از آنجا که توده های زحمتکش اربابان اقتصاد سوسیالیستی هستند، هنگامی که رهبری به چند نماینده واگذار می شود بدین معنی نیست که این توده ها دیگر حق دخالت ندارند. «نظام مدیریت فردی» رویزیونیستی است و مورد حمایت رویزیونیستهای شوروی است و در واقع، وجه نهادی شده این دیدگاه است که توده ها حق دخالت ندارند. حقایق نشان داده است که این سموم توسط بورژوازی و کارگزارانش جهت غصب رهبری پخش گردیده است. زمانی انگلس چنین خاصر نشان ساخت: «نتیجه اجتناب ناپذیر مدیریت فردی در صنایع، مالکیت خصوصی است.» اگر رهبری بنگاهها تحت نظام مالکیت همگانی سوسیالیستی در دست کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی قشر متوسط آنها، و سایر زحمتکشان نباشد،

«نظام مدیریت فردی» رویزیونیستی دوباره سربلند خواهد کرد. توده های کارگر تحت «نظام مدیریت فردی» رویزیونیستی عملا از وسایل تولید جدا شده اند. آنها گوش به اوامر «ما فوق» دارند. آنها بدون دست داشتن رهبری بنگاه، اربابان آن نخواهند بود. اگر چنین تحولی رخ دهد، آنگاه کارگران از سوی «ما فوق» تنها بمشابه نیروی کار صرف در پروسه تولید بحساب خواهند آمد. توده های زحمتکش از حق طرح این پرسش محروم خواهند بود که آیا این پروسه تولید در خدمت منافع پرولتاریا و زحمتکشان است یا نه؟ بدین ترتیب، موسسات سوسیالیستی بتدریج به لجنزار سرمایه داری در خواهند غلتید. اما هنگامی که رهبری موسسات واقعا در دست مارکسیستها و کارگران، دهقانان فقیر و لایه های تحتانی متوسط آنان، و سایر توده های زحمتکش باشد، موقعیت توده های زحمتکش بمشابه اربابان موسسه تضمین خواهد شد. حال که اربابانند، تحرك سوسیالیستی را بطور کامل بسیج خواهند کرد. اگر برخی افراد ناصالح رهبری موسسه را غصب کنند، توده های زحمتکش تحت هدایت حزب این رهبری را بازپس خواهند گرفت. این نکته بارها در جریان انقلاب سوسیالیستی چین، بویژه طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به اثبات رسیده است. باز هم به اثبات خواهد رسید.

مسئله مرکزی این که چه کسی رهبری اقتصاد سوسیالیستی را در دست دارد، در این نکته نهفته است که آیا خطی که توسط بخشهای مسئول در عملیات تولیدی یا مدیریت اقتصادی به اجرا گذارده میشود، در انطباق با منافع پرولتاریا و زحمتکشان است یا نه. خط رویزیونیستی همواره علیه منافع پرولتاریا و زحمتکشان حرکت می کند. این مشی انگیزه های مادی، پاداش و تدابیر انضباطی را ترویج می کند. از سوی دیگر، بنا بر اصول سوسیالیستی، مشی مارکسیستی همواره بر این اصرار دارد که انقلاب تولید را هدایت کند و مدیریت عملیات از طریق اتکا به توده ها بمشابه سروران جامعه، تقویت گردد. بنابراین، حمایت قاطعانه از مشی مارکسیستی و انتقاد و طرد مشی رویزیونیستی، تنها تضمین نهایی تحکیم و بسط مالکیت همگانی سوسیالیستی است. ■

# توهمات را به دور افکنید! انقلاب - تا به آخر

فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی  
به مردم اروپای شرقی

فراخوان زیر از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبانهای لهستانی، چک، رومانیایی، صرب - کروآتی، آلمانی و غیره ترجمه شد و دهها هزار نسخه از آن در سراسر اروپای شرقی توزیع گشت - جهانی برای فتح

مارکسیسم در برگیرنده هزاران حقیقت است، اما همه آنها را میتوان در یک جمله خلاصه کرد:  
«شورش بر حق است!»

مائو تسه دون

نظم کهن در اروپای شرقی به ناگهان به لرزه در آمده است. زمزمه های اعتراض دیروز، به طغیانهای خشمگین امروز، در کوچه و خیابان، بدل گشته است. دارودسته های فاسد احزاب کمونیست اروپای شرقی هم اکنون خوار و ذلیل، زیر باران ناسزا و خشم توده ها، بخود می لرزند. اوضاع واقعا عالیست! اما برای نگهبانان غربی و شرقی نظم کهن، اوضاع زیاده از حد پیشرفت کرده است. آنان با خیانت علیه «حاکمیت مردم کوچه و خیابان» هشدار می دهند و به مردم رهنمود می دهند که «آرام بگیرید» و «به سرکار و زندگی خود بازگردید»، آنان اعلام می کنند که: «انقلاب تمام شد» ما مائوئیستهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی جواب می دهیم: خیر عالیجنابان، انقلاب تازه آغاز شده است - و باید راه درازی را طی کند.

مشاهده وضعیت روسای احزاب اروپای شرقی که بدنبال سوراخ موشی برای قایم شدن هستند، برای ستمدیدگان جهان لذت بخش است. آنان جنایتکاران بزرگی بودند. این «بورژوازی سرخ» و بنام کمونیسم توده های زحمتکش را استثمار می کرد. آنان در همان حال که زاهدانه در مورد «مساوات» سخن می گفتند، در بانکهای سوئیس حسابهای خود را انباشته از میلیونها می کردند. آنان تحت لوای «انترناسیونالیسم پرولتری»، امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی را از چکسلواکی تا افغانستان تقویت می کردند. آنان از لنین حرف می زدند اما در حفا مانند تزار می زیستند. امروز این احزاب، برچسب «کمونیست» را از روی خود گنده و نامهای جدیدی اتخاذ کرده اند - این بسیار خوب است. بگذار آنچه که واقعا هستند، خود را بنامند: حزب انگلهای امتیاز طلب، یا دقیقتر بگوئیم، حزب سرمایه داران بوروکرات.

سرمایه دار، همان چیزبست که اینها هستند. گفته می شود، این «بحران کمونیسم» است که اروپای شرقی را بلرزه در آورده است - اما اروپای شرقی کمونیستی نمی باشد! آیا جدأ کسی باور می کند که هونکر، زیوگف، یاروزلسکی و احزابشان برای سوق دادن انقلاب جهانی بسوی جامعه بی

طبقه ای که مارکس تصویر کرده بود، مبارزه می کردند؟! چقدر مسخره. دیکتاتورهای فاسد عجزه ای که اروپای شرقی را می چرخاندند نمایندگان طبقات بورژوا بودند و توده ها را به همان طریقی که سرمایه داران نقاط دیگر بهره کشی می کنند، استثمار می کردند. آنان از اشکال سوسیالیستی که به ارث برده بودند استفاده می کردند، اما مضمون و محتوی همان سرمایه داری بود: يك اقلیت کوچک که از کنترل خود بر ابزار تولید و دولت برای مکیدن خون کارگران و انباشت ثروت و امتیاز استفاده می کرد. حتی برخی از آنان، مانند بورژوازی آلمان شرقی، امپریالیست شده و از فعالیتهای خود در خارج - مثلاً آنگولا، کوبا و دیگر نقاط - سود می بردند.

امروزه، تمام بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی در چنان بحران عمیقی گرفتار آمده که قدرتمند ترین رهبران آن، یعنی گورباچف و بورژوازی شوروی، دست به يك برنامه تغییرات بیسابقه زده اند. این کار دریچه بخار خشم دهها ساله توده ها را بکناری زد و به انفجار اعتراضات توده ای از پائین منجر گردید. طبقات حاکمه در تفرقه و بی نظمی بسر می برند؛ توده ها چشم به زندگی سیاسی گشوده اند. فرصت بیسابقه ای برای تشدید مبارزه مردم بوجود آمده است؛ اما چنین لحظاتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته مانند اروپای شرقی نادر بوده و دیری نمی پایند. طبقات حاکمه شرق و غرب، بر پایه توافق عمومی، در حال مستقر کردن نیروهای قابل ملاحظه شان می باشند که ثباتی نوین را برقرار سازند. یا شما مبارزه تان را در چنین وضعی به جلو سوق خواهید داد یا اینکه توسط اربابان قدیم و جدید مغلوب خواهید گشت.

هم اکنون برنامه مشترک تمام طبقات حاکمه عبارتست از برقراری ثبات. یکی از سلاحهای اصلی زرادخانه آنان برقرار کردن دمکراسی پارلمانی، که بسیاری از شما چشم به انتظار آن هستید، می باشد. آنها می گویند که چون شما اکنون دمکراسی پارلمانی دارید پس دست از مبارزه بکشید. آنها می گویند که این دمکراسی ضامن آنست که شما بتوانید مشکلات خود را حل کنید و زندگی خود را بهبود بخشید. این يك دروغ است. به لهستان بنگرید واز خود سؤال کنید: چرا علیرغم در هم شکسته شدن رژیم حکومت نظامی تسهکار، علیرغم برقرار شدن انتخابات چند حزبی، آزادی بیان و مطبوعات و حتی پیروزی انتخاباتی اپوزیسیون طرفدار غرب، رنج و بدبختی توده ها تشدید یافته است؟

دمکراسی پارلمانی برای توده های وسیع هرگز آزادی به ارمغان نیاورده است. گفته می شود که همه آزاد و برابرند، «يك فرد - يك رای»، اما فقط يك طبقه است که ثروت و قدرت - یعنی ابزار تولید، رسانه های گروهی، ارتش و پلیس - را کنترل می کند و آزاد است که از تمام اینها برای استثمار توده ها، سرکوب آنان و دروغ گفتن به توده های وسیع، استفاده کند. دمکراسی پارلمانی وسیله ای است که حاکمیت سرمایه داری را زیر نام حاکمیت مردم مخفی می کند، و توده ها را به توهماتى مانند اینکه فلان یا بهمان نماینده طبقه حاکمه تغییراتی را برای آنان به ارمغان خواهد آورد، امیدوار می سازد؛ در حالیکه توده ها باید فقط بر آن نیروئی که واقعا می تواند اوضاع را تغییر دهد، تکیه کنند: مبارزه انقلابی خودشان.

دمکراسی پارلمانی، فقط برای اقشار و طبقات ممتاز دمکراسی است. اکنون آنان در صفوف خودشان بر سر اینکه چه کسی چه مقدار از حق حکومت کردن، استثمار کردن و داشتن زندگی مرفه، برخوردار شود نسبت به گذشته رقابت بیشتری دارند. اکنون بخشهای جدیدی از برگزیدگان را که قبلاً خارج از قدرت قرار داشتند، به صفوف ممتازان راه می دهند. اکنون «رفقای» حزبی راه را برای مدیران متجدد غرب زده باز می کنند؛ اکنون صاحبان مزارع بزرگ جایگزین مدیران مزارع کلکتیو میشوند - اما اغلب این صاحبان جدید همان مدیران حزبی قبلی می باشند. چرا که آنان دارنده پول، رابطه ها و مهارت استفاده از فرصتهای تازه هستند. اما تجمع قدرت و ثروت در دست يك اقلیت کوچک، و شرایط بی چیزی و بی قدرتی توده های وسیع بدون ذره ای تغییر برجای خواهد ماند؛ چرا که این اساس سرمایه داری چه در شکل شرقی و چه غربی آن می باشد.

هرگونه تغییرات مهم و حقیقتاً فرحبخشی که بوجود آمده، نتیجه رفرمهای دمکراتیک از بالا نیست، بلکه دستاورد مبارزه مردم از پائین و در شرایط از هم گسیختگی صفوف حاکمین است. مثلاً مبارزه مردم برلین شرقی در اشغال و نابود کردن مقرهای سازمان امنیت آلمان شرقی Stasi را در نظر بگیرید. اگر جوانان در آلمان غربی سعی می کردند که به مقرهای پلیس مخفی آنجا حمله کنند فکر می کنید چه اتفاقی می افتاد؟ چند نفر به رگبار بسته می شدند، چند نفر به حبس در می آمدند؟ به رومانی بنگرید. جایی که کارگران نقاط مختلف کشور دست به اعتصاب زدند، جلسات توده ای برگزار کردند، مدیران منفور کارخانجات را بیرون کرده و افراد خود را گماردند. چنین چیزهایی در غرب «دمکراتیک» بندرت اتفاق می افتد و اگر اتفاق بیفتد سرعت و بیرحمته سرکوب می شود. همینکه رژیمهای حاکم بر شما خود را جمع و جور کنند، مسلماً دست به حمله برای خرد کردن تمام دستاوردهای قدرت توده ای خواهند زد - البته تحت لوای حفاظت از قدرت دمکراتیک جدیدالولاده!

وعده داده میشود که سرمایه گذاری غربی و بنگاههای آزاد تغییرات بزرگی به ارمغان خواهند آورد: فقط معدودی از ممتازان از آن منتفع شده و اکثریت توده ها نخواهند شد. ببینید تکنولوژی غربی برای لهستان چه آورده است: برخی صاحبان صنایع، کامپیوتردار شده اند و کارگران هم بیکار. رقابت حادثتر می شود و قطب بندی جامعه شدیدتر. غنی، غنی تر و فقیر، فقیرتر. اما اشتباه



نکنید؛ این روندی نیست که توسط اقدامات جدید بوجود آمده باشد، اقدامات جدید اساساً به شتاب گرفتن روندی که از قبل موجود بود خدمت می‌کند. دهها سال است که سود نیروی محرکه اقتصادهای اروپای شرقی می‌باشد؛ مدت‌هاست که فاصله فقیر و غنی عظیم است. حتی قبل از این، قرض کشورهای اروپای شرقی به بانکهای غربی به صد میلیارد دلار رسیده بود؛ بانکهای غربی هر ساله میلیاردها دلار بابت بهره این قروض از اروپای شرقی می‌مکند.

تحولات اخیر در اروپای شرقی گذر از يك «اقتصاد راکد سوسیالیستی» به يك «اقتصاد پویای سرمایه داری» نبوده، بلکه گذر از سرمایه داری پوشیده به سرمایه داری آشکارتر است. در این میان چه چیزی جدید است؟ تلاشهای مایوسانه حکام شما برای جایگزین کردن يك سرمایه بی کفایت با سرمایه ای که کارآئی بالاتر دارد، بالا بردن بازدهی مکانیسم های استثمار و تندتر کردن گردش چرخهای انباشت سرمایه - منجمله از طریق زیاد کردن سهم امپریالیستهای غربی در این پروسه.

اصلاحات نوع غربی و نفوذ غرب، بیش از هرجائی در لهستان و مجارستان پیش رفته است، ببینید چه بر سر آنها آمده است. به دلیل آنکه کارخانجات و معادن «سودآور نیستند» چه تعداد دیگر به صدها هزار تن کارگر بیکار شده خواهند پیوست و لهستان چند گداخانه دیگر لازم خواهد داشت؟ بخاطر آنکه خانه سازی «سودآور» نیست چند نفر دیگر به هزاران بیخانمانی که در خیابانهای بوخارست شب را به صبح می‌رسانند افزوده خواهد گشت؟ اکنون رژیمهای شما از قید رشوه ای که سرمایه داری بوروکراتیک بابت بهای حفظ ظاهر سوسیالیستی می‌پرداخت، رها شده اند؛ شما اکنون مانند مردم غرب آزاد هستید که نه تنها رای دهید، بلکه بیکار و بیخانمان باشید.

تبلیغاتچی های غربی به شما می‌گویند، فراموش کنید که لهستان و مجارستان امروز آئینه تمام نمای آن چیز نیست که نفوذ بیشتر غرب برای شما به ارمغان خواهد آورد، و در عوض به آلمان، اسکاندیناوی یا فرانسه نگاه کنید. آنها مدعی اند که اگر شما دمکراسی را در پیش بگیرید و به اروپای غربی بپیوندید، روزی روزگاری شما نیز مانند آنان خواهید زیست. چه زهری از دهانشان جاریست! البته که غرب ثروتمندتر است - غربیها در بوجود آوردن يك امپراطوری جهانی از رقباي خود در بلوک شوروی موفق تر بودند. قلمرو استثمار آنان از معادن مس شیلی آغاز شده و تا معادن طلای آفریقای جنوبی، تا حوزه های نفتی خاورمیانه گسترش می‌یابد و سراسر جنوب آسیا تا خاور دور رادر بر می‌گیرد - جایی که دهها میلیون انسان در ازای چند ریال در ساعت، پارچه و ابزار الکترونیکی تولید می‌کنند. و غرب بخاطر آنکه ثروتمند تر و دارای طبقه میانی بزرگتری می‌باشد، می‌تواند به برخی از اهالیش اجازه دهد که گاهی اوقات هرآنچه که می‌خواهند بگویند و اگر استطاعت مالیش را دارند (که اکثریت ندارند) بخارج سفر کنند. ثروت غرب از دمکراتیک بودنش نیست بلکه دمکراتیک بودن آن از ثروتش است! راز ثروت غرب و از اینرو دمکراسی آن، در داشتن يك امپراطوری عظیم است. این امپراطوری بر پایه فتوحات خونین ساخته شده و از طریق جنگهای وحشیانه ای مانند ویتنام، تجاوزات مکرر به کشور های کوچکتر مانند پاناما، گرانادا یا جزایر مالدیو، فلاکت و رنج بی پایان هزاران میلیون انسان تحت رژیمهای آپارتاید و جونتاهای نظامی و درون خود کشورهای امپریالیستی، حفظ شده است. اگر می‌خواهید واقعیت دمکراسی غرب را دریابید، رادیو «اروپای آزاد» را ببینید و بطرفی از سیاهان آفریقا یا فلسطینی های نوار غزه، از رفتگر عرب خیابانهای پاریس یا ترکه‌های هامبورگ، از معدنچیان ذغال سنک انگلستان یا اهالی زاغه های شیکاگو بپرسید؛ آری از آنان بخواهید که درباره «عجایب» دمکراسی غرب برای شما سخن بگویند. در غیر اینصورت می‌توانید صبر کنید و خودتان آنرا از نزدیک مشاهده کنید.

امپریالیستهای غربی بشما قول می‌دهند که اگر رویاهای خود را بچرخ ماشین آنان ببندید زندگی بهتری نصیبتان خواهد شد. آنها در واقع از شما دعوت می‌کنند که در غارت مردم جهان به آنان بپیوندید. این يك دعوت بیشرمانه و همچنین يك دروغ است، طعمه ای است برای به دام انداختن شما. آیا واقعا فکر می‌کنید که آنان اجازه خواهند داد امثال کارگران لهستانی، رومانیایی و بلغار در کنار بورگهای آلمانی محترم بر سر خوان یغمای جهانیان، جلوس کنند؟! البته که خیر. آنان نه می‌خواهند و نه می‌توانند، چرا که امپریالیستهای غربی نیز گرفتار يك بحران جهانی هستند. مسئله اینست که بر سر سفره چپاول و تناول امپریالیستها جای نشیمنی نمانده است. حداکثر، خرده نانهای را جلوی اقبال ممتاز شما پرت خواهند کرد - البته اگر رموز گدائی را خوب فرا گرفته باشند؛ و اکثر شما در خواهید یافت که در وعده بعدی غذا، شما صرف خواهید شد! زمان آن فرا رسیده که توهمات را بدور افکنید. ای استادان لهستانی که به دانشجویان خود در مورد نظام خدمات اجتماعی سوئد درس می‌دهید، ای پزشکان رومانی که طبق الگوی نظام بهداشتی فرانسه طرح می‌ریزید - قبل از اینکه دیر شود بیدار شوید! بیش از اندازه از عرق آلمانی و شامپانی فرانسوی آنها خورده اید - بهتر است کمی عرق پرتغالی یا براندی یوگسلاوی بنوشید، چرا که امپریالیستهای غربی در نظر دارند شما را در بهترین حالت مانند اینان کنند.

آیا ما غلو می‌کنیم؟ طرحهای آنان را برای لهستان در نظر بگیرید. آیا امپریالیستهای آلمانی خود را اصلاح کرده اند و آنگونه که ادعا دارند می‌خواهند دست و دلبازانه و بدون چشمداشت، يك لهستان نوین، نیک بخت و قوی بسازند؟ یا اینکه آنان نقشه می‌کشند و توطئه چینی می‌کنند که مردم لهستان را به انقیاد يك رایش نوین که از بالتیک تا دریای سیاه را در بر می‌گیرد، در آورند؟ فقط

نگاهی به گشت و گذارهای متفرعانه حکام آلمان غربی در اطراف اروپای مرکزی بیفکنید تا حقیقت را دریابید، و به آروغ زندهای «آلمان وای همه» (Deutschland Uber Alles) که از پارلمان آلمان غربی شنیده می شود و شعارهای «یک ملت، یک سرزمین پدری» جماعت شوونیستهای آلمانی گوش دهید، آنگاه جواب را خواهید دانست.

برخی از شما، بالاخص اگر از آلمان شرقی هستید، ممکن است بتوانید با موفقیت خود را در این کابوس ادغام کنید: آنگاه در خواهید یافت که زندگی در قلب یک هیولای امپریالیستی قدرتمند بهای سنگینی را طلب می کند. امپریالیستهای آلمانی تاکنون دوبار با انگیزه دستیابی به امپراطوری رایش، به براه افتادن حمامهای خون جنگ جهانی کمک کرده و با اردوگاههای مرگشان سراسر جهان را تکان داده اند. اما چنین تاریخچه دهشتناکی موجب آن نشده که امپریالیستهای آلمانی در مارش مجددشان بسوی آلمان بزرگتر، حتی یک لحظه تردید بخود راه دهند. جواب ما چیست؟ یک دوچلند دیگر هرگز!

ما می دانیم که کلماتی مانند «مارکسیسم» و «انقلاب پرولتری» برخی اوقات گوش شما را همانگونه می آزارد که کلماتی مانند «دمکراسی» و «سربازان آزادیبخش» گوش توده ها را در غرب - چرا که همیشه به آنان گفته اند جنگ آمریکا برای به انقیاد کشیدن ویتنام، دفاع از «دمکراسی» است و یا اوباشان سازمان سیا در آمریکای مرکزی «سربازان آزادیبخش» هستند! اما در همان زمان که حکام شما مارکسیسم اصیل را دفن کردند و فقط یک نقاب فریبنده را برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت فاسدشان نگهداشتند، مائوتسه دون علیه آنها بپا خاست و خیانت آنان به مارکس و لنین را افشا کرد. مائو تسه دون نشان داد که حکام شما چگونه سرمایه داری را احیاء کرده اند. او، فراخوان یک انقلاب نوین در اتحاد شوروی و در اروپای شرقی را داد. مائو، از دستاوردهای انقلاب اکبر تحت رهبری لنین و استالین دفاع کرد. او همچنین از مبارزه مردم شوروی تحت رهبری استالین برای مغلوب ساختن متجاوزین نازی در جنگ جهانی دوم حمایت کرد اما مائو تشخیص داد که استالین مرتکب اشتباهات جدی شده، که به لزوم ادامه انقلاب برای ممانعت از بقدرت رسیدن یک طبقه نوین سرمایه داران بوروکرات پی نبرده است - چیزی که بواقع اتفاق افتاد. مائو نشان داد که سوسیالیسم یک دوره گذار به جامعه بی طبقه است. دوره ای که پر از جهشها و مبارزه انقلابی می باشد. او نشان داد که سوسیالیسم عبارتست از بپا خاستن پرولترها و تمام آنهایی که نسل اندر نسل در اعماق جامعه بوده اند، برای کسب قدرت و اعمال قدرت توسط خودشان - نه یک سیستم متحجر بوروکراتیک که در آن گردن کلفتی حزبی «به نیابت از» مردم حکومت می کنند.

مائو می خواست از طریق سازمان دادن بزرگترین جنبش توده ای تاریخ بشر، یعنی انقلاب فرهنگی، آن مقامات حزبی که قصد گردن کلفت شدن داشتند را از تخت شان پائین بکشد و از قدرت براند. این کار، برزف و حکام شما را دیوانه کرد. آنان مائو را «دیوانه» خواندند و به آموزه های او بهتان زده، تحریف کردند و بالاتر از همه آنکه کل آنرا سانسور کردند. مردم چین برای سالها موفق شدند که از طریق مبارزه تلاشهای احیاگرانه را در هم شکنند، اما پس از مرگ مائو، دن سیائو پین و شرکاء قدرت را غصب کرده و سرمایه داری را در چین احیاء کردند. قتل عام میدان تین آن من پکن، در ژوئن ۱۹۸۹، میوه خونین این احیاء بود. با وجود آنکه سرمایه داری در چین هم احیاء شد، اما مبارزه ای که در دوران انقلاب فرهنگی انجام شد، نسل حاضر چین را از یک نقطه رجوع انقلابی برخوردار می سازد، در حالیکه متأسفانه مردم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی از چنین نقطه رجوعی محرومند. سال گذشته در خیابانهای پکن هنگامیکه بسیاری از کارگران عکسهای مائو تسه دون را حمل می کردند و فراخوان انقلاب سوسیالیستی دیگری را می دادند و دانشجویان شورشگر سرود «انترناسیونال» را می خواندند، دیدیم که اندیشه های انقلابی معتبر مائو تسه دون هنوز زنده است.

در چند سال گذشته نیروهای مائوئیست اقصی نقاط جهان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد آمده و مبارزه انقلابی را علیه تمام نظامهای ستمگرازه شرق و غرب، پیش می برند. تشکلات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در هر آنجا که هستند، وظیفه بسیج آنانی که هیچ چیز برای از دست دادن ندارند و متشکل کردن پرولترهای داغ لعنت خورده و متحدین آنها بقصد قیام و سرنگونی انقلابی طبقات حاکم، دنبال می کنند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درود خود را نثار شورش شما مردم اروپای شرقی می کند و از شما می خواهد که حملات خود علیه نظم کهن را همه جانبه تر، رادیکال تر و با عزم بیشتر به پیش برید، به سلاح انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو که حکام شما پیگیرانه آنرا از انظار شما پنهان کرده اند، دست بیابید و با جنبش ما و احزاب آن ارتباط برقرار کنید تا بدین ترتیب صفوف ما تقویت گردد - صفوف کسانی که مصمم هستند مبارزه خود را تا محو همیشگی هرگونه ستم و استثمار، تحت هر نامی که صورت می گیرد، ادامه دهند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

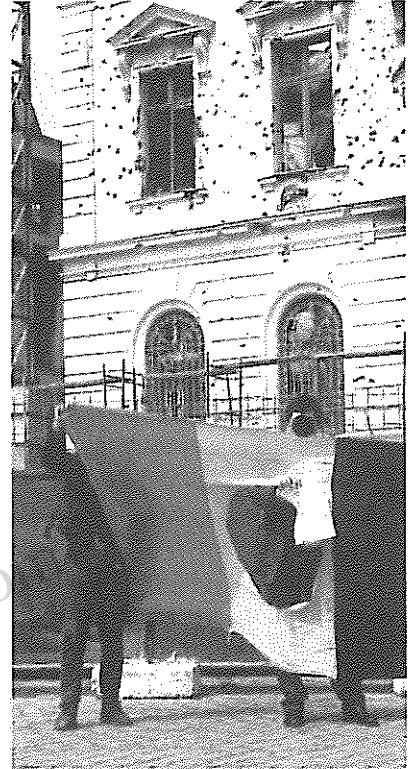
۲۰ فوریه ۱۹۹۰

# مائوئیسم

فراخوان به مردم اروپای شرقی که از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر شد، به اکثر زبانهای اروپای شرقی ترجمه شده و در سطح وسیع در چند کشور اروپای شرقی پخش گردیده است. پاسخها شگفت انگیز بوده است، جمعیت برای گرفتن اعلامیه گاهی دور کسانی که اعلامیه پخش می کردند حلقه می زدند و حتی صف تشکیل میدادند، یکی از کسانی که اعلامیه پخش می کرد بوسیله گروه کشیری از مردم که میترسیدند اعلامیه ها تمام شود به دیواری چسبانده شده بود. در میان پیشروان همه جا يك عكس العمل بود: «لطفًا اطلاعات بیشتری در مورد ج. ا. ا. و مخصوصا مائو تسه دون بماند.»

همانطور که در فراخوان آمده است، در کشورهای سرمایه داری نظیر اروپای شرقی چنین بحران عمیقی نادر است. این بحران فرصت طلائی برای اشاعه درکی که مائو از درسهای احیا سرمایه داری در بلوک تحت سلطه شوروی بدست داد و اینکه فقط انقلاب پروولتری قادر است ستم و استثمار را در آنجا و سراسر جهان از بین ببرد، فراهم کرده است. فرصت مناسبی است تا کسانی که خواهان انقلابی تمام و کمال هستند در تماس با کسانی از سایر نقاط جهان قرار گیرند، که همین نقطه نظر را دارند.

سلاحی که به فوریت مورد نیاز است تا به این مبارزه طلبی پاسخ گوید، بیش از هر چیز منابع و مآخذ انقلابی مربوط به سالهای ۱۹۶۰ تا به امروز میباشد - زمانی که مردم بلوک شوروی از جنبش انقلابی سایر نقاط دنیا بوسیله اربابان رویزیونیستشان بریده شده بودند. این واقعیتی است که برای تقریبا ۵۰۰ میلیون



پخش اعلامیه هواداران ج. ا. ا. در بخارست

از: رومئو XXX در بخارست، رومانی  
من شهروند رومانیائی هستم و مایلم  
حزبی با پلاتفرمی انسانی و اجتماعی  
بسازم. خواهشمندم برنامه تان را در  
اختیار من بگذارید. همچنین مایلم با  
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مکاتبه  
کنیم.

از: وُرچیک، در يك شهر صنعتی لهستان  
خواهشمندم اطلاعات بیشتری در  
مورد جنبش تان برایم بفرستید. مایلم  
هستم اطلاعاتی در مورد آنچه که می  
کنید همچنین نظرات کلی جنبش شما را  
بدانم. همچنین خیلی مایلم هستم  
اطلاعاتی در مورد اندیشه مائو تسه دون  
داشته باشم.

از: اینا XXX در برلین شرقی، آلمان  
شرقی  
با کمال اشتیاق فراخوان به مردم  
شرق را خواندم. در اکثر موارد با شما  
موافق هستم و خود را در وحدت با شما  
می بینم. ۲۷ ساله هستم و مجرد با يك  
بچه. بقولی یکی از افراد حاشیه ای در  
جمهوری دمکراتیک آلمان هستم. بعنوان  
يك زن احساس می کنم تحت نظام سرمایه  
داری محدودتر خواهم شد. احساس می  
کنم پایمال شده ام، ناتوانم، بمن خیانت  
شده است. (در اینجا فقط از موقعیت

شخصی خودم سخن می گویم.) در آینده  
چه خواهد شد؟ فکر می کنم کارم را که  
«اداره جاتی» است، از دست خواهم داد  
(که اساسا انتخاب خودم نبوده، مجبور  
شده ام که کار معمولی داشته باشم، ساعت  
کارم خیلی زیاد است و خیلی کسالت  
آور است). مانند خیلی ها من هم نگران  
آینده هستم - مجبور شدم استقلال را از  
دست بدهم برای اینکه وارد رابطه ای شوم  
که واقعا نمی خواستم. این مرا غمگین می  
کند.

در مورد تغییر در کشورمان: خیلی  
بد است که توده های ما اینقدر کوتاه بین

Odvrhňte iluze!  
REVOLUCI - AŽ DO SAMEHO KONCE  
Fort mit den Illusionen!  
REVOLUTION AUF DER GANZEN LINIE!

# در خیابانهای شرق

دیوار چی - آیا می بایست باقی بماند تا  
ما پایه های خود را مستحکم کنیم و  
غیره؟

من واقعا دلم می خواهد در مورد  
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدانم،  
چقدر وسیع است، چگونه سازمان یافته و  
غیره - موسسین آن چه کسانی هستند و  
اساسا چه می کنید؟

همچنی در مورد کتاب آلترناتیو  
«بارو» چه فکر می کنید؟ (یادداشت  
مترجم: کتابی است نوشته «رودلف  
بارو»، کارمند سابق حزب حاکم آلمان  
شرقی که بخاطر انتقادش از حزب به  
زندان رفت و سپس به آلمان غربی تبعید  
گردید در آنجا یکی از شخصیتهای  
رهبری سبزه ها شد. او اخیرا مجددا با  
کتاب جدیدی ظهور کرده و علیه اتحاد  
دو آلمان سخن می گوید.)  
بعلاوه، مایلیم همه چیز در مورد مائو  
تسه دون را بدانم.

از: یونس، در یکی از حومه های

کارگری شهر ورشو

توانستم یکی کپی از فراخوان به

مردم اروپای شرقی را از دوستی که از  
برلین غربی دیدار کرده بود بگیرم.  
خیلی علاقمند به مشکلاتی که در آن  
بحث شده هستم - ممکن است خواهش  
کنم نشریات دیگر جنبش تان را برایم  
بفرستید.

از: دنیا، در براسوو در رومانی  
با اشتیاق اعلامیه شما را خواندم. بعد  
از انتخابات برایتان بیشتر خواهم  
نوشت. خواهش می کنم اطلاعات  
بیشتری، مخصوصا در مورد جنبش  
خودتان برایم بفرستید.

مردم شوروی و اروپای شرقی تحلیل مائو از دقایقی که در شوروی  
اتفاق افتاد و مبارزه عظیمش برای جلوگیری از احیای سرمایه  
داری در چین هیچگاه به زبان آنها در دسترس نبوده است. در  
سرزمینی که لنین را به جهان تقدیم کرد، مائو تسه دون عملا  
ناشناخته است. همچنین اخبار جنگ توده ای تحت رهبری حزب  
کمونیست پرو کاملا موقوف شده است. میلیونها نفر تشنه آن  
در کی هستند که تنها مائوئیسم قادر است آن را فراهم کند - معهذا  
آنچه که به حلقومشان ریخته می شود دروغهای رنگارنگ غرب است.  
جهانی برای فتح از خوانندگان و هواداران خود می خواهد تا  
برای این مبارزه طلبی بسیج شوند. ما باید با هر کس که بتواند به  
این زبانها ترجمه کند تماس برقرار کنیم، ما نیازمند نسخ کتب  
مناسب که اکنون به این زبانها موجود است میباشیم (بعنوان مثال  
کتاب سرخ کوچک، نقل قولهایی از مائو بوسیله انقلابیون چینی به  
چندین زبان اروپای شرقی و روسی ترجمه شده بود). فرصت را  
غنیمت بشمرید: این فراخوان را در اختیار مردمی که با اروپای  
شرقی ارتباطی دارند بگذارید. از همه مهمتر، کمک مالی ضامن  
چاپ و پخش ادبیات انقلابی است.  
اگر قادر هستید به هر کدام از این امور کمک کنید، چک یا چک  
تضمین شده بین المللی خود را به جهانی برای فتح بفرستید و  
مستقیما با جهانی برای فتح یا یکی از احزاب و سازمانهای ج. ا. ا  
تماس بگیرید. این فراخوان در حال حاضر به زبانهای زیر موجود  
است: لهستانی، آلمانی، چکسلواکیایی، رومانیایی، صرب -  
کروآتی، فرانسوی اسپانیایی، فارسی، ترکی و انگلیسی (روسی در  
حال تهیه است).

نبود شاید من هم می توانستم برای خود  
«سهمی بگیرم». انسانها بقدری فاسد  
هستند، آمادگی جامعه بی طبقه را ندارند  
- جامعه بی طبقه بر خلاف خوی انسانی  
است. تعداد زیادی ایده آلیست وجود  
دارد. مثلا از خودم می پرسم، چرا تمام  
گروههای چپ در این مملکت برای  
جلوگیری از اینکه آخرین ایالت آلمان  
غربی بشویم متحد نمی شوند؟ اما راه  
پیشرفت را هم نمی دانم. چطور اقتصاد ما  
می توانست پیشرفت کند؟ آیا هیچگونه  
تصوری دارید که چه می بایست بکنیم -  
با این همه نوع مردم گوناگون؟ در مورد

هستند. مردم به تمام جهان نظر نمی  
افکنند، فقط میگویند «چی به من می  
رسد» ... بنظر من، «مجمع بحثی» که ما  
در اینجا داشتیم تنها راهی است که می  
توان دمکراسی واقعی را ساخت. شهروند  
برای شهروند. احزاب هیچگاه حاکمیت  
دمکراتیک ندارند - هیچ حزبی که  
نمایندگی مرا بکند وجود ندارد. احساس  
می کنم تحت ستم هستم و در بند، در  
این دوران چنان دست و پایم بسته شده  
است و یا اینکه باید بحدی سازش کنم تا  
از غوطه ور شدن جلوگیری کنم.  
اگر تا به این حد دست و پایم بسته

Lăsați iluziile !  
REVOLUȚIA SA CONTINUE !

Precz z iluzjami!  
REWOLUCJA NA CALEGO!

## ورشکستگی رویزیو ویلسم در شرق

نوشته فرانک اومالی  
اواخر زمستان ۱۹۹۰  
غرب با داستانهای  
گونگون در مورد بیداری  
میلیونها رومانیایی از  
کابوس چائوشسکو اشباع  
شده است؛ طبق این داستانها،  
مردم رومانی دست اندر کار

رومانی نیستند. آنان مردم  
عادی هستند که نه تنها با  
کنجکاوی بلکه اغلب با ترس  
به غرب مینگرند. آنان برخی  
اوقات عمیقا از واقعیات  
ساده غرب بی خبرند، و  
برخی اوقات يك عمر تعمق و  
نظاره کردن از دور را  
منعکس میکنند. مردی  
پرسید آیا صحنه های  
تلویزیونی که او از بی  
خانمانهای نیویورک دیده  
است، صحت دارد و یا صحنه  
سازی رژیم چائوشسکو می

بار دیگر لبخند زدن را می  
آموزند» چه با نمک و  
متفردانه باید گفت که  
برخی از اروپای شرقی ها  
چیزهای مهمتری آموختند؛  
آنان یاد گرفتند که تفنگ  
AK - 47S بدست گیرند و  
شکم نگهبانان نخبه نظم  
ارتجاعی حاکم را سوراخ  
سوراخ کنند. این چیزی  
است که طبقات حاکم شرق  
و غرب سعی در در کش  
دارند. انقلابیون نیز باید آن  
را درک کنند.

گابریل نیکلاس همراه  
دوستش پترو قبول کردند که  
مصاحبه ای انجام دهند؛ هر  
دو کارگر زاده بوده و برای  
يك سال یا بیشتر به کالج  
فنی رفته اند و اکنون خدمت  
نظام ۲۱ ماهه را که برای  
مردان رومانی اجباری است  
می گذرانند؛ گابریل ترکید  
و هرچه در درون داشت  
بیرون ریخت؛ انگار که یافتن  
فرصتی برای صحبت در  
مقابل جمعی وسیعتر سد  
مقابل او را بر کند؛ سیل  
رنجش، خشم و امیدهای  
سرکوب شده از درون به  
بیرون جاری شد:

«ما دو سربازیم که می  
خواهیم بیانیه ای به  
برادرانمان در ارتش رومانی  
و به یاد کسانی که در نبرد  
بخارست، تیمشوارا و سیبویو  
جان باختند بدهیم. باید  
متذکر شویم که ما عضو  
واحد XXX هستیم که در  
زمان قیام در اطراف  
بیمارستان نظامی در سیبویو  
جنگید. ما سربازان رومانی  
کماکان زندگی سختی داریم؛  
زندگی ای که توسط افسران  
و نخبگانی که هنوز به اصول  
چائوشسکوئی و اصول  
استثمارگرانه خود چسبیده  
اند عذاب آور گشته؛ آنان  
مداوما و بطور بیرحمانه ای  
ما را بکار شاق وامیدارند. يك  
سرباز رومانیایی از هیچ  
حقوقی، حتی از حقوق  
صحبت کردن برخوردار  
نیست - تنها حقوقی که ما  
داریم کتک خوردن و مورد  
بدرفتاری قرار گرفتن است.  
»(در طول انقلاب، افسران  
می بایست برای سربازانی  
که جنگیدند و جان باختند  
سرمشق شجاعت می شدند - و  
آنها این را می دانستند.  
بسیاری از میان ما کشته  
شدند ولی از میان آنها تعداد  
بسیار کمی. آنان بجای آنکه  
ما را در نبرد رهبری کنند  
کنار نشسته و ما را به خط  
مقدم فرستادند. آنان باید  
شرم کنند. سربازان شجاع  
بودند زیرا با مردم بودند،  
زیرا سربازان نماینده  
برادران، خواهران، والدین،  
دوستان، کودکان، مردم پیر

# صدهای

# ناشنیده

# از رومانی

یکی از خطوط تمایزی  
که مردم را در سراسر رومانی  
رو در روی هم قرار می دهد،  
موضعی است که هر فرد در  
قبال نخبگان رژیم گذشته می  
گیرد. جبهه نجات ملی سعی  
می کند تا آنجائی که می  
تواند از نظم کهنه حراست  
کند و زمانی که برخی از  
ستمگران آبروباخته زیر  
آماج حمله توده ها یا  
نیروهای اپوزیسیون قرار می  
گیرند، کمی عقب می  
نشینند، اما از اهرم قدرت  
دولتی و رسانه ها برای خرد  
کردن تدریجی مقاومت و  
تحمیل پیگیرانه قدرتش  
استفاده می کند.

باشد؛ سپس استدلال نمود که  
آمریکا بسیار غنی است و  
هرگز اجازه نمی دهد که  
چنان فقری موجود باشد. این  
ساده اندیشی ممکن است  
منجر به پوزخندی شود، اما  
مهمتر از آن باید ضرورت  
فعالیت بیشتر را برای پایان  
بخشیدن به حیات نظامی  
یادآوری کند که نه تنها  
موجد فقر، بلکه هزاران  
دهشت دیگر در نیویورک و  
بخارست می باشد.  
سر دبیر يك روزنامه  
غربی در واقع لحن عمومی  
رسانه های غربی را منعکس  
کرد وقتی در مورد مردم  
اروپای شرقی گفت: «آنان

ساختن دمکراسی بسبک  
غربی، در حال گذراندن دوره  
سخت کارآموزی می باشند.  
این دید تحریف شده ای است  
که خبرنگاران از آمال مردم  
و آنچه بخاطرش دست به  
انقلاب زده اند، ارائه می  
دهند؛ این خبرنگاران دست  
در گردن روشنفکران غرب  
زده شهری رومانی انداخته و  
آنان را بعنوان تنها صدای  
مردم معرفی می کنند.  
مردمی که از طریق  
صفحات حاضر با شما سخن  
می گویند، بوروکراتهای  
حکومتی، مقامات نظامی،  
اساتید دانشگاه یا افراد  
دیگری از اقشار ممتاز



۲۱ دسامبر ۱۹۸۹ - بحث در همه جا جریان داشت.





بالا: زنی سلاح بر کف،  
سقوط چائوشسکو را جشن  
میگیرد.

پائین: عمارت دانشگاه در  
سمت چپ - اینجا مرکز  
آغازگر مبارزه مسلحانه علیه  
ماموران امنیتی بود.





«معدنچیان، فعالین حزب کمونیست رومانی! ماموران امنیتی! معدنچیان شما را بمصاف میطلبند!»  
- شعاری بر دیوارهای بوخارست -

و تمامی مردم کشورند. ما برای انقلاب بیشتر ریسک کردیم؛ ما از آن زمان به رفرمهائی که توسط ایان ایلیسکو و پترو رومان اعلام شد گوش فرا دادیم؛ اما چه بدست آورده ایم؟ هیچ چیز بجز ملودیهائی زیبائی از چند رادیو که در سربازخانه ها کار گذاشته اند. «افسران و روسای قدیمی مقامهای خود را حفظ نموده و درون حکومت جدید رخنه کرده اند. آنان در تلویزیون ظاهر می شوند و بهانه هایی برای خودشان سر هم می کنند و می گویند از آنچه اتفاق افتاد آگاه نبودند. دروغ می گویند، شما می دانید که دروغ می گویند. آنها بودند که از نظام چائوشسکو منفعت می بردند، از حقوق بالا، امتیازات و مزایا برخوردار بودند؛ کارگران رومانی هرگز هیچکدام از آنها را نداشتند.

«نگاه کنید چه بر سر تمامی آن کمکهای که از خارج شد، آمد. مردم از اروپا و سراسر جهان به مردم و سربازان رومانی کمک ارسال کردند با اینحال سربازان رومانی هیچ چیز دریافت نکردند. کمکها کجا رفتند؟ از افسران بهر سید، همان کسانی که میدانند چگونه لقمه را درست از دم دهان دیگران بزدند. در حالی که آنان بطوریهای شامپانی فرانسوی خود را نوشیدند به ما چند تا شکلات و یک لیوان شراب پرتقالی دادند. کوئی این همان چیزی است که سربازان رومانی احتیاج دارند! با وجود این ما از صمیم قلب از تمام کسانی که از خارج کمک ارسال کردند تشکر می کنیم. «من می خواهم از ته قلب خود بگویم که مهره بازی کسی نیستیم - من یک فرد سربازم که در نبرد سخت

سیبوی شرکت کردم، من با چشمان خود شاهد بودم که اکثریت واحد من زخمی یا کشته شد. چگونه ممکن است که بعد از انقلاب هیچ چیز تغییر نکرده باشد؟ «سربازان عزیز رومانی، صدایتان را بلند کنید - شما می دانید که ما حقیقت را می گوئیم، شما می دانید تحت حاکمیت چائوشسکو ما هیچ بودیم، کمتر از یک بودیم، کتک می خوردیم لگد کوب می شدیم و در گرسنگی، سرما و بیچارگی بسر می بردیم. فقط طایفه چائوشسکو مقصر نبود، این ادعای دروغ بسیاری از افراد، از جمله آن شخصیتهای حقیر و مبتذل است که فقط بلد بودند دیگران را حبس کنند تا هر آنچه آنان داشتند را بر دارند. سربازان رومانی، از اجرای فرامین خطرناک و غیرممکن دست بکشید. سربچی کنید! باید تغییری در ارتش صورت گیرد، باید امور، از هر ذره روح من گرفته تا به آخر، تغییر نماید. ما نباید دیگر ترس بخود راه دهیم، اکنون دیگر آنقدر خونها ریخته شده که جای ترسیدن باقی نمانده است - خود را در جبهه های سربازان متشکل کنید، مطالبات خود را به آگاهی برسانید، با فرماندهان مقابله کنید، نزد خود وزیر دفاع بروید. «ما، یک گروه از سربازان جوان رومانی، آماده انقلاب دیگری هستیم؛ اگرچه شاهد جان دادن و مرگ خیلی ها در کشورمان بوده ایم، اما این چیزی نیست که می خواستیم؛ انقلاب باید کامل شود. ما می خواهیم رومانی کشوری باشد شایسته مباحات، چیزی که زمانی بود؛ در ۱۹۴۴ ما قهرمانانه جنگیدیم و حتی قبل از آنکه کشور توسط طایفه

چائوشسکو و حزب کمونیست اشغال شود به آزادی دیگر کشورها کمک کردیم. خونهای بسیاری ریخته شده - معدنچیان در

پتروسانی در ۱۹۷۷، کارگران در براسووا در ۱۹۸۷ و حالا قیام، هرگز نباید بار دیگر اجازه داد چنان حزبی در هیچ جای دنیا اظهار وجود کند. آنچه ما می خواهیم یک زندگی بهتر است. ما می خواهیم همکاری کنیم و دوست مردم اروپا و مردم تمامی دنیا باشیم. این چیزی است که ما سربازان رومانی بنام کودکان، خانواده ها، جان باختگانمان و تمامی کسانی که خونشان را برای آزادی ریختند خواهانش هستیم.»

از آنان پرسیدم چه تعداد از سربازان اینطور فکر می کنند، پترو جواب داد، «همه ما».

ما در مورد محاکمه عوامل سیکوریتات (ساواک رومانی - م) که آنموقع در سیبوی جریان داشت بحث کردیم. پترو گفت که حکومت می خواست ۱۵۰ نفر را در سیبوی محاکمه کند، اما تعداد بسیاری از عوامل سیکوریتات که بعضی ها آن را ۳۵۰ نفر تخمین می زدند آزاد شده بودند زیرا حکومت می گفت مدرکی وجود ندارد که ثابت کند آنان جرمی مرتکب شده اند. آیا این نشان نمی دهد که جبهه نجات ملی در حال توطئه برای پیشبرد «سیاستهای چائوشسکو» بدون طول کشید تا عوامل سیکوریتات تنها با تغییر نام دوباره بفعالیت بپردازند؟ این دو سرباز برای پیشبرد مبارزه تقلا می کردند، با این وجود اغلب خشم خود را جایگزین هر گونه ایده روشن در مورد اینکه چه کسی می تواند چنان مبارزه ای را رهبری کند، علیه چه کسی و بالاخره برای چه هدفی می کردند. آنان، علیرغم تنفرشان از افسران، نسبت به

اینکه ارتش چیست توهم داشتند. هر قدر که ممکن است قلب سربازان با مردم باشد اما دستورات از فرماندهی عالی صادر می شود. اگرچه ارتش بالاخره در مقابل چائوشسکو ایستاد اما برای منافع افسران و نخبگان رومانی جنگید و نه مردم. بسیاری از مردم رومانی می دانند و می گویند که چگونه بسیاری از کشتارهای تیمیشوارا و دیگر شهرها را ارتش انجام داد. ارتش یک نهاد کاملاً ارتجاعی است که می باید در هم شکسته شود، نه اینکه فقط آن را در قبال صفوف درون ارتش «جوابگو» تر نمود. امروز ارتش برای اعمال نظم و ثبات و منکوب کردن توده های مردم در سراسر کشور مورد استفاده قرار می گیرد.

با این وجود، بیانیه این سربازان قلب آدم را میفشارد. در زمانی که روسای ارتش با تفرعن همه جا می رفتند و خود را ناجیان انقلاب می خواندند، این بیانیه بطور زنده ای دورویی آنان را برملا کرد. صدای آنان یکی از آن صداهائی که برای خرد راحتی های زندگی در غرب ناله می کند و روزنامه نگاران غربی را به یایه سرائی می کشاند، نبود؛ این خروش خشمناکی از اعماق وجود بود، خروشی که هر کس اگر در ارتش ارتجاعی هر کشوری خدمت کرده بود می توانست آنرا عمیقاً درک کند.

\*\*\*\*

«گذرگاه زیرزمینی» نزدیک دانشگاه بخارست: صدها تن از اول صبح تا آخر شب برای بحث اجتماع می کنند. در یک سمت یک تابوت فقیرانه تشییع جنازه با گل و چند شمع زینت شده قرار دارد که نشان دهنده نقطه ای است که دو تن از اولین قربانیان تیراندازی سکوریتات بر زمین غلتیدند. هر شب چند جوان با کتھای ارزان دوخت خود

در اطراف گرمای شمعا جمع می شوند و داستان دو قربانی را به عابران بازگو می کنند.

پوسترها و اعلامیه هایی بر روی دیوار چسبانده شده و مردم تقلا می کنند آنان را در روشنائی کم سوئی بخوانند؛ بیانیه های دست نوشته زیاد طرفدار دارد؛ ستایشنامه شهدا در قالب شعر، طنزهایی مربوط به جبهه نجات ملی، نامه های ضد این یا آن مستبد محلی که بطریقی موفق به حفظ مقام خود گشته است.

گروههایی که مناظرات سیاسی را تشکیل می دهند بطور قطع له یا علیه جبهه نجات ملی هستند. امشب بزرگترین گروه در اطراف يك نماینده جوان حزب ملی دهقانان تشکیل گردید. این حزبی است مانند احزاب دمکرات مسیحی اروپا که حتی قبل از جنگ جهانی دوم با فاشیستهای رومانی اتحاد کرد. يك گروه سه یا چهار نفره کارگر از کارخانه ۲۳ اوت در کانون بحث با او بودند که بوسیله مرد جوان بلند قدی با چهره شاهین گونه و چشمان تیز رهبری می شدند.

«کله گنده های حزبی! آیا کلمه خود کشی بگوشتان خورده؟»

- شعاری در گذرگاه زیر زمینی -

نماینده حزب ملی دهقانان بحث می کرد که حتی اگر لازم باشد چند تا از بنگاههای بغایت تعیین کننده را در دست حکومت حفظ کرد با این وجود کلید بهبود اقتصادی تکیه به مکانیسم بازار آزاد است. - یکی از کارگران بلافاصله گفت: «چه کسی از آن منفعت خواهد برد.»

- همه می توانند. این کار سطح عمومی اقتصاد را بالا خواهد برد. - ببین، چائوشسکو اصلا خوب نبود، اما قبل از جنگ

جهانی دوم ما بازار آزاد شما را داشتیم و وضعیت همان موقع نیز بد بود.

- ولی نگاه کن به غرب، بازار آزاد و دمکراسی آنها را غنی ساخت.

- پس از جان ما چه می خواهند؟ ما نمی خواهیم آخرش به آنجا برسیم که چیزی نباشیم بجز دستهای کارگری ارزان برای غنی کردن غرب، این چیزی است که آنها از ما می خواهند. من به غرب می گویم، خیرا کسی فریاد زد، «به

روسها هم می گوئیم، خیر.» یکی دیگر وارد بحث شد و گفت: «ما به هیچ کمک خارجی احتیاج نداریم.»

نماینده حزب ملی دهقانان در مخالفت گفت: از کجا قرار است تکنولوژی مدرن را بدست آوریم؟ چه کسی کارخانه های

کامپیوترسازی را برایمان خواهد ساخت؟ اینکارها متخصص لازم دارد. و بهترین آنها در غرب هستند. اگر آنها کمک نکنند چه کسی اینکار را خواهد کرد - تو می توانی؟

- چرا می گوئی آنها می خواهند به ما کمک کنند؟ آنها می خواهند هر طور شده پول در آورند.

نماینده حزب ملی دهقانان با پافشاری گفت: «پس چطور می خواهی این کار را بکنی؟»

- بهتر است از صفر و با هر آنچه داریم شروع کنیم تا اینکه به سرمایه داری تکیه نمائیم.

- اینطوری ما هرگز بجائی نخواهیم رسید. مشکل کمونیسم این است که خیالی و رویائی است و انسانها اصلا آنطور نیستند؛ آنان برای کار احتیاج به يك انگیزه دارند. برای همین است که غرب غنی می باشد. حتی اگر حضور غرب را در اینجا نخواهیم باز هم باید بازار آزاد داشته باشیم.

آنوقت اگر کسی يك ایده خوب داشته باشد یا سخت کار کند می تواند آنچه برای شروع حرفه خود نیاز دارد را

خریداری کند.

- اگر کسی بیايد پیش تو و بگوید می خواهم این رستوران مجلل را از دولت خریداری کنم و تجارت خود را راه بیندازم، آیا تعجب نخواهی کرد که او پول را از کجا آورده است؟

- شاید او يك کارگر، یا يك عضو قدیمی سکوریتات یا رئیس حزبی باشد.

- تو نمی دانی و اهمیتی هم به آن نمی دهی؟!

- اگر او يك بزهکار نباشد، مسئله ای نیست. این يك دنیای آزاد است. اگر او بزهکار است، مسئله دیگریست و تو باید آن را روشن کنی.

- پس فقط این سوال را جواب بده: چه کسی آنقدر پول دارد؟ امروز در رومانی از کجا می توان چنان پولی بدست آورد؟

- شاید تو خانه ات را برای براه انداختن تجارت فروخته ای....

- از کجا می توانم چنان خانه خوبی داشته باشم؟

- تو می توانی از بانک پول قرض بگیری - این کاری است که در انگلستان انجام می دهند.

- کدام بانک چنان پولی را به يك کارگر که ماهی ۲۵۰۰ لای (۱۵۰ دلار به نرخ رسمی و ۳۰ دلار در بازار سیاه) می گیرد قرض خواهد داد؟ تو فقط به بورس بازان که

منتظر نشسته و از طریق خریدن از یکی و فروختن آن به کس دیگر تجارت می کنند پاداش خواهی داد. در این کار هیچ چیز شرافتمندانه نیست. هیچ چیزی در آن برای کارگران وجود ندارد.

- اما این طریقی است که تو می توانی چیزی بدست بیاوری، نه تنها برای خودت بلکه برای فرزندان، تا بتوانند چیزی برای شروع زندگی داشته باشند. این طریقی است که آنان در غرب پیش گرفتند.

- این همان کشفاتی است که ما قبلا داشتیم؛ تمام آن کسانی که فقط مرتب فرمان

می دادند و کار کردن بلد نبودند.

- اما آنان بالاچار خواهند آموخت چگونه مدیریت کنند و گرنه پیش نخواهند رفت؛ می بینی، این راز سرمایه گذاری آزاد است. اینکار انگیزه بوجود می آورد؛ در غیر اینصورت چرا کسی ۱۰ سال صرف آموختن علم در دانشگاه کند در حالی که تو مرتب کار می کنی و پول در میاوری، مگر آنکه يك چیز فوق العاده در آن برایش باشد.

- ببین رفیق....

- به کی می گوئی رفیق؟!

- خوب دلت می خواهد چی صدایت کنم - عالیجناب؟ - من نمی دانم چه باید

همدیگر را صدا کنیم، این مشکل ماست، اینطور نیست؟

اگر تلاش نماینده حزب ملی دهقانان برای آن بود که یادداشت تفاهمی به امضاء برساند، در آنصورت باید گفت او نتیجه معکوس گرفت. کارگر رو به چند عضو دیگر جمعیت کرد و با طعنه پرسید، آقایان عزیز، ارباب می خواهند بدانند کدام يك از شما چند میلیون لای برای شروع يك تجارت و كمک به راه اندازی تشکیلات اقتصادی آزاد در رومانی دارد؟

عده ای خندیدند. او ادامه داد:

«تنها کسانی که چنان پولی دارند همان افرادی هستند که همین حالا مانند شیاطین بر ما حکم میرانند. اگر ما راه شما را برویم، همان رابطه با روسای قدیم یعنی کله گنده های حزب تکرار خواهد شد - آنها فرمان می دهند و ما مانند بردگان اطاعت می کنیم و تمام کارها را انجام می دهیم. چیزی که من می گویم این است: کسی که کار نمی کند حق خوردن ندارد.»

بحث ساعتها ادامه یافت. برای هر کسی که می دانست این نوع بحث در میان توده ها توسط سرکوب شریانه در سراسر بلوک امپریالیستی شوروی سالها متوقف شده

بود، دیدن شور و عطش این کارگران که سعی می کردند بفهمند چه بر سر جامعه شان آمده بود و به چه طرف می رفت هیجان انگیز و در عین حال دردآور بود. اگرچه آنان سرسختانه فشار تبلیغاتی هدفمند برای متقاعد کردن آنان در مورد برتری سرمایه داری غرب را دفع می کردند ولی بخاطر عدم درک اینکه جامعه شان يك جامعه سرمایه داری دولتی بود، مبارزه شان به بن بست رسیده بود و هیچ آلترناتیو واقعی برای ارائه نداشتند. عده ای در مورد يك راه سوم، آلترناتیوی میان نظام شوروی و سرمایه داری به سبک آمریکا صحبت می کردند (که شك عمیقی را برانگیخت)؛ آنان دنباله روی رومانی از راه سوئد یا فرانسه سوسیال دمکرات را تبلیغ می کردند. عده ای دیگر معتقد بودند که آینده غم افزاست و امید داشتند که با باز شدن درهای غرب، برخی، از جمله خودشان، این فرصت را بیابند تا راه خلاصی فردی را پیدا کنند. من نیز از شیوه برخورد آنان به روابطشان با غرب حیرت کردم. حتی کارگران رزمنده ای مانند اینان باز شدن درها بسوی غرب را يك مسئله جدید می دانستند؛ در حالی که واقعیت آن است که رومانی سالها میلیاردها دلار بابت قروض خود به بانکهای غربی پرداخت و سرگل محصولات کشاورزی و صنعتی خود را نه تنها به شوروی بلکه به آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا و آمریکا صادر می کرد. رژیم چائوشسکو با عوامفریبی ناسیونالیستی بر روی مناسبات اقتصادی واقعی کشور پرده میافکند، اما مردم را از سفر به خارج، داشتن ارز خارجی و حرف زدن با خارجی ها منع می کرد و آنان را در افراد نگاه میداشت. امروز سوالات مهم جدیدی در ذهن مردم جریان یافته است، اما برخی از مهمترین سوالات مربوط

است به درك عمیقتر گذشته و تسویه حساب با آن.

در اتاقی که سابقا کلاس دانشگاه بخارست بود، يك گروه از دانشجویان عضو یا نزدیک به رهبری اتحادیه دانشجویی که اکثرا در قیام فعال بودند، يك فرستنده رادیویی را نصب می کردند؛ این فرستنده را رادیو FUN پاریس در اختیارشان قرار داده بود. آنان با حرارت در مورد یکی از شروط FUN که در يك قرارداد رسمی مربوط به شرایط استفاده از رادیو ذکر شده، بحث می کردند. این شرط حاکی از آن است که «ایستگاه وابسته» (به رادیو FUN - م) در رومانی باید «حداقل ۵۰ درصد موزیک» پخش کند و اکیدا «غیر سیاسی» بماند (در غیر اینصورت پارسی ها حق دارند دستگاه رادیویی خود را پس بگیرند!) برخی از دانشجویان مقاومت کرده و معتقد بودند درست در زمانی که آنان چائوشسکو را سرنگون کرده اند گفتن اینکه آنان «غیر سیاسی» هستند مضحک می باشد؛ دیگران بالعکس استدلال می کردند که «غیر سیاسی» بودن همیشه یکی از طرق مبارزه با رژیم چائوشسکو بوده است. در گذشته گفتارهای دارودسته چائوشسکو برای توجیه هر عمل مستمگرانه بکار برده می شد، در چنان شرایطی «غیر سیاسی» بودن معنای رد هرگونه دخالت حکومت در امور مردم را پیدا کرد.

متناوب گیتار زده و بحث سیاسی تلویزیونی را نگاه می کردند، هیچکس نمی دانست رئیس دانشگاه کجا رفته است. اما همه مطمئن بودند که او قطعا دیگر باز نخواهد گشت.

ناگهان در ها باز شد و مرد یونیفورم پوشی با يك کلاشینکوف وارد شد... سپس یکی دیگر و یکی دیگر. دانشجویی به من گفت که سربازان به درخواست دانشجویان و برای حمایت از آنان آمده اند و توضیح دادند که: تمام شب در مورد «رومانی آزاد» برنامه پخش می کنیم و با توجه به اینکه افراد سکوریتات هنوز آزاد می گردند از مورد حمله واقع شدن ترسیدیم و از جبهه درخواست کمک کردیم.

این ترس مداوم از سکوریتات بر همه فعالیتها سایه افکنده بود، اما بواقع در طول بیش از دو هفته هیچ سکوریتاتی به کسی حمله نکرده بود؛ عده ای رومانیائی دقیقتر در مورد مسئله اینطور بحث می کردند که جبهه چنین شایعاتی را برای توجیه ادامه حضور ارتش دامن می زند یا حتی بوجود می آورد. بهر جهت، بنظر می رسید که دانشجویان از روباه خواسته بودند از مرغداتی پاسداری کنند.

يك هفته بعد دوباره دانشجویان اتحادیه را دیدم. یکی از آنها اکنون گزارشگر رادیو FUN بخارست بود. او برای مصاحبه با يك مقام حکومتی در هتل انترناسیونال قرار داشت و با عجله رهسپار

«گرگ فقط پوشش را عوض کرده نه ماهیت را. مراقب باشید.»

- از بوسری در دانشگاه بخارست -

آنجا بود. يك دانشجوی جوان مهندسی ساختمان و تعدادی از دوستانش بعنوان مترجم برای گزارشگران ژاپنی کار می کردند و در روز ۳۰ دلار درآمد داشتند - که در بازار سیاه برابر است با حقوق

ماهانه يك کارگر. رادیو FUN با وجود آنکه از نظر تکنولوژیکی ساده بود ولی موزیک غربی بی وقفه اش به اکثر کافه ها، رستورانها و حتی ایستگاههای زیرزمینی راه یافته و رادیو اصلی حکومت را از میدان بیرون کرده بود.

رئیس دانشگاه هنوز برنگشته بود. اما دفتر او اکنون تحت اشغال معاون رئیس بود. دانشجویان تشکهایشان را به ایستگاه رادیو منتقل کرده بودند. يك دانشجو مرا با آخرین تحولات مربوط به رادیو آگاه کرد. او متذکر شد که آنان پیشنهاد کمکهای بیشتری دریافت کرده اند ولی این بار از سوی رادیو اروپای آزاد.

آیا او می دانست که آنان کیستند؟ خب، آنها شنیده بودند که ممکن است سیا (CIA) در این رادیو «اروپای آزاد» دست داشته باشد و بقول خودشان طرحی برای چگونگی معامله با آن داشتند؛ FUN بخارست نقش داشت که تقاضا کند کمک «اروپای آزاد» محدود به تجهیزات بوده و بدون پرسنل یا برنامه های ضبط شده باشد.

چقدر سریع نفوذ غرب برخی از رهبران دانشجویی را به خدمتگزاران آشکار آنان تبدیل کرده بود. اما این نوع نفوذ به محافل معدودی در بخارست و چند شهر بزرگ دیگر خلاصه می شد. فزاتر از آن محدوده داستان دیگری دارد که باید گفته شود.

\*\*\*\*

براسوو، ترانسیلوانیا. نزدیک نیمه شب بود؛ در پی يك تظاهرات پر آشوب هزاران نفره علیه جبهه نجات ملی، شهر بخارست را ترك کرده بودیم؛ در تظاهرات مذکور اعضای برجسته حکومت شخصا حضور یافته و سعی نموده بودند جمعیت رزمجو را آرام کنند ولی موفقیت زیادی بدست نیاورد

کارخانه تراکتورسازی ۲۳ اوت شورش کردند و قبل از آنکه توسط سکوریتات و ارتش در هم شکسته شوند مرکز براسوو را تصرف نمودند، او گفت: بدین خاطر است که ما چنین جیره بندی سختی در اینجا داریم. چائوشسکو این جیره بندی سخت را از ۱۹۸۷ شروع کرد تا ما را تنبیه کند.

من و والنتین در مورد قیام و آنچه اکنون در جریان است صحبت کردیم. او گفت یکی از مطالعات آنان در آن شب، سرنگونی رئیس کارخانه راستیوگول روسو بود. او مستبدی همانند چائوشسکو است، اما جبهه نجات ملی تا کنون اجازه داده بر سر جایش بماند. وضعیت شبیه کارخانه تراکتورسازی ۲۳ اوت، یعنی بزرگترین کارخانه براسوو، بود.

والنتین نمی دانست در جاهای دیگر رومانی چه می گذرد. در واقع بسیاری از کارخانه ها، بویژه در شهرها در تلاطم بودند. کارخانه

داسیا در پیستستی که کارخانه ماشین سازی اصلی رومانی است، شاهد تظاهرات مکرر و تصرف کارخانه بوده است. کارگران مدیران جدیدی از بخش غیر اداری کارخانه انتخاب کردند؛

مدیران سابق باقی ماندند؛ اما حالا در خط تولید مانند کارگران عادی کار می کنند. لیکن نه والنتین و نه کارگران کارخانه پیستستی اندیشه روشنی از اینکه نتیجه این تغییرات چه خواهد بود، نداشتند. نیروی محرکه آنان تنفر عمیق از شرایطی بود که تحت آن مجبور به زندگی و کار کردن بوده اند.

کارگران می گفتند، مدیران جدید باید کسانی باشند که ما را می شناسند و مانند ما فکر می کنند. احساس آنان این بود که سرنگونی چائوشسکو و حزب کمونیست رومانی همراه با تغییراتی در سطح مدیریت کارخانه ممکن است کافی باشد، و با اینکه فقط این مقدار امکانپذیر است.

بالاخره افسر شروع می کند و می گوید که جبهه نجات ملی این شهر، در حال بر گذاری یک جلسه فوق العاده برای بحث در مورد وقایع بخارست است و رئیس جبهه نجات ملی اول صبح فردا مردم را ملاقات خواهد کرد. او با جمعیت صحبت می کند و به آنها اصرار می کند که صبور باشند و با التماس ورد تبلیغاتی جبهه نجات ملی را تکرار میکنند که «رم یک شبه ساخته نشد و رومانی آزاد نیز چنین نخواهد شد.» از چند کارگر پرسیدم که چرا تظاهرات کرده اند.

زنی بنام مارینا به دختری که دستش را گرفته بود اشاره کرد و گفت: «نگاه کن به دختر من، آیا او شباهت به کسی دارد که خوب غذا می خورد؟ او حتی بعضی از میوه های تازه را نمی شناسد. برای همین ما اینجا جمع شده ایم. ما به غذا نیاز داریم. ما انقلاب کرده ایم ولی هنوز هیچ چیز تغییر نکرده است.»

من در مورد روابط میان گروههای مختلف قومی در کارخانه پرسیدم، مارینا که خود رومانیایی است پاسخ داد: «رژیم چائوشسکو سعی کرد همه ما را، مردم رومانی، آلمانی، مجاری را به رقابت با یکدیگر وا دارد. اما این هدف زیاد خوب پیش نرفت. ما همه در یک وضعیت بسر می بریم. ما از هر ملیت چند تائی در کارخانه داریم و با هم خوب کنار میائیم. از والنتین پرس، اصلیت او مجاری است.» من به والنتین نگاه کردم، او سرش را به علامت تصدیق تکان داد.

حدود ساعت ۲ صبح مارینا دختر خود را به خانه برد، گروه هم از هم پاشید و چند تای دیگر از آنجا دور شدند. درجه هوا زیر صفر بود ولی والنتین تصمیم داشت شب را بماند و به من پیشنهاد نشان دادن صحنه نبرد با سکوریتات را کرد. والنتین از سال ۱۹۸۷ شروع کرد، و به جایی اشاره کرد که کارگران استیگول و

براسوو، یکی از شهرهای بزرگتر رومانی، با ماشین تنها چند ساعت با بخارست فاصله دارد. اما فاصله ایندو شهر فقط به مسافتشان محدود نمی شود. براسوو یک شهر صنعتی با جمعیتی اکثرا کارگر و تعداد زیادی آلمانی و مجاری است. در اینجا زیاد کسی در مورد انتخابات حرف نمی زند و هیچکس در مورد گذراندن تعطیلات در غرب پرسش نمی کند. شعار عمده تظاهر کنندگان امشب ساده و مناسب است: دیگر غذای جیره بندی پس است! بالاخره یک افسر خپله و سفیدموی با ورقی در دست بیرون می آید. چند دقیقه طول می کشد تا جمعیت به او اجازه صحبت دهد. او شروع می کند،

آخرین آرزوی نیکولای و باقی چائوشسکوها را برآورده کنید. بگذارید همه افراد خانواده در کنار هم باشند. - شعاری بردیوارهای بوخارست -

«رفقا...» صحبت او بلافاصله با صداهای پراکنده قطع می شود. دیگر «رفقا» نمی خواهیم! خنده مثل موجی در میان جمعیت پخش می شود. یک نفر غرغر کنان می گوید، «احتمالا این اولین سخنرانی این لاشخور در تمام عمرش است!» مردم با صدای هیس و «هو» او را دعوت به ساکت شدن می کنند ولی نه بصورت تهدید کننده، چون کارگران اینجا، همانند سایر جاهای دیگر رومانی، هنوز ارتش را نمی رنجانند. این شانس است برای افسر پیر، ولی قبل از آنکه بتواند دوباره صحبت خود را شروع کند بار دیگر جمعیت او را خاموش کرد؛ جمعیت فریاد زد، «دست تکان دادن نداریم، دست تکان دادن نداریم.» زنی توضیح داد که افسر داشت همان دست تکان دادنهای افراطی چائوشسکو را بکار می برد. امشب همه چیز باید تغییر کند.

بودند. ناگهان سروصدائی به گوش رسید و سایه هائی را مشاهده کردیم که بر بالای تپه در حال جنبیدن بود. سرعتمان را کم کردیم و متوجه شدیم که این موجود نیمه شب یک تظاهرات است. ۵۰ یا ۱۰۰ جوان در خیابان راهپیمائی می کنند و با صدای خوشی سرود می خوانند. آنان زمانی که در یک مسابقه فوتبال بودند جریان وقایع بخارست را از رادیو شنیده و تصمیم گرفته بودند بطرف ستاد ج م ن راه بیافتند. حتی در رومانی نسبتا عقب مانده که در اکثر حاده های روستائی تعداد گاریها بر اتومبیلها می چربد، روحیه مبارزاتی در جو تب آلود پس از قیام از روی امواج رادیویی از شهری به شهر دیگر خیز بر میداشت.

در مرکز شهر متوجه شدم که یک ردیف سرباز در مقابل ستاد جبهه نجات ملی گارد ایستاده اند - جبهه نجات ملی نیز سریع آموخته است که چه باید بکند. صدای خرد شدن برهه های زیر پا و زمزمه کارگران در حال انتظار ناگهان با نوای ریتمیک سرودخوانی قطع شد. گروه ۶۰ تا ۱۰۰ نفره راهپیمایان نزدیک می شد: «کارخانه ستاره سرخ، ما هستیم توده ها!» آنان مستقیما بسوی در ورودی ستاد جبهه نجات ملی حرکت کرده و مثل قطب آهن ربا رهگذران بی هدف را بدنبال خود کشیدند. تنها چند صد نفر از مردم اینجا هستند اما شکنندگی قدرت حاکم رومانی هنوز در اذهان است. ساعت ۱ صبح بناگهان براسوو آمادگی یک رودروئی واقعی را پیدا می کند. جمعیت خواهان احضار رهبر جبهه نجات ملی است.

این شورشها در سطح کارخانه خودبخودی بودند. اتحادیه های کارگری «آلترناتیو» از نوع جنبش همبستگی لهستان وجود نداشت و احزاب بورژوازی جدید هر آن زمان که نقشی بازی کردند، عبارت بود از مخالفت با این «هرج و مرج» ها. در اواخر ژانویه کارخانجات بسیار دیگری توسط «هرج و مرج» از حرکت ایستادند که حکومت تصمیم گرفت به کارگران این کارخانجات اجازه دهد با دو سوم حقوق برای یکماه در خانه هایشان بمانند. دولت این را بعنوان يك رفرم تبلیغ می کرد. اما پاك کردن کارخانجات از وجود کارگران شورشی بخشی از منظورش بود.

والنتین همچنین در مورد مشکلات اقلیت در رومانی بحث کرد. تعداد آنان تقریباً دو میلیون از کل جمعیت ۲۳ میلیونی می باشد. تحت حاکمیت چائوشسکو تنها دانشگاه مجاری در کلوگ و همچنین بسیاری از مدارس مجاری زبان بسته شده بود. والنتین و همسرش هر دو اصلیت مجاری دارند و به زبان مجاری با هم صحبت می کنند با اینحال فرزندان از مجاری صحبت کردن در مدرسه منع شده بودند و تنها رومانیایی می دانند. وقتی خانواده به دیدار مادر و پدر والنتین رفتند این مسئله او را بسیار رنج داد زیرا مادرش فقط مجاری می دانست و فرزندان او حرفهای مادر بزرگشان را نمی فهمیدند.

پرسیدم آیا خواهان بازگشت دوباره به مجارستان هستند. والنتین به تلخی خندید. این چیزی بود که هر زمان مجاری ها سر به مبارزه بر می داشتند، چائوشسکو ادعا می کرد و می گفت مجاری ها جاسوس هستند و می خواهند ترانسیلوانیا را تصرف کرده و به مجارستان ملحق کنند. عده اندکی معتقد بودند که این تنها راه حل است زیرا رومانی ها هرگز به مجاری

ها حق داشتن زبان و فرهنگ خود را نخواهند داد. اما اکثر مجاری های استیگول روسو با آن موافق نبودند. در جنگ بر سر ترانسیلوانیا بیش از اندازه خون ریخته شده است. چرا نباید بتوانیم این شهر را در خدمت همه ساکنینش اداره کنیم؟ بیاد رهبران اتحادیه دانشجویی بخارست افتادم. در پاسخ به این سوال در مورد اقلیت مجاری، بواقع عده قابل ملاحظه ای مجاری ها را متهم به اینکه می خواهند «ترانسیلوانیا را از رومانی جدا کنند» می کردند. روح چائوشسکو هنوز در رومانی در جولان است، اما این مسئله بهیچوجه شگفت انگیز نیست: طبقه او هنوز در قدرت می باشد.

فقدان هرگونه راه روشنی برای حل مسئله ملی در رومانی خود را بطور مبرمی نشان می دهد. خیلی ها مشغول مرزبندی بودند - میان سرباز و افسر، میان کارگر و رئیس اما همه اینها در چارچوبه دولت ملی صورت می گرفت. پرسیده می شد: چه باید کرد که رومانی قدرت خود را باز یابد؟ رومانی چه باید بکند تا جای خود را در «جامعه اروپا» بیابد؟ تا زمانی که احزاب بورژوازی قادر باشند چنین ناسیونالیسم و اروپا مرکزبینی را بعنوان چارچوبه بحثها معین و تحمیل کنند، حل و فصل نبردهای هزار ساله تاریخی غیر ممکن خواهد بود.

در جایی که شمار تقریباً برابری از مردم رومانی و مجار قرنهای کناره هم زیسته اند، زمانی این و زمانی آن حکومت را در دست داشته و هر کدام که قدرت داشتند دیگری را سرکوب کرده است و این دور باطل انتقام بطور بی پایانی ادامه داشته است، چگونه چنین چارچوبی میتواند مسئله ترانسیلوانیا را حل کند؟ «مجمع دمکراتیک مجار»، حزب قدرتمند طرفدار غرب، اخیراً بیانیه سیاسی خود را بر سر

ترانسیلوانیا صادر کرد؛ بیانیه چنین نتیجه می گیرد: «رژیم سلطنتی اتریش - مجاری يك دولت لیبرال بود» بنابراین برخورد آن با اقلیت رومانی در آن زمان «بهیچوجه نمی تواند با وضعیت زندگی اقلیت ها تحت دیکتاتوری ها و نظام های توتالیتر قرن بیستم قابل مقایسه باشد». به سخن دیگر، حاکمیت مجاری ترانسیلوانیا بر حاکمیت رومانیایی رجحان داشته زیرا رومانی ها يك رژیم «توتالیتر» داشتند، اما مجارها صاحب يك رژیم سلطنتی «لیبرال» (۱) بودند. و دیگر اهمیتی ندارد که تحت رژیم سلطنتی «لیبرال» مجاری، رومانی ها اغلب سرف اربابان مجاری و کولی ها بردگان قابل به ارث بردن بودند؛ جبهه نجات ملی رومانی در ابتدا زمزمه هائی درباره تغییر سیاستهای چائوشسکو در مورد اقلیت مجار می کرد اما در عمل همانند چائوشسکو عمل کرده و در جواب به مطالبات مجارها و خواست آنان برای برابری در مورد «شیخ جدائی طلبی» تبلیغات راه انداخت. عین همین سیاست جاده را برای براه افتادن مجار گشی در شهر تیگرومور واقع در ترانسیلوانیا در ماه مارس، صاف کرد.

چنین است «راه حلهای» نیروهای مختلف بورژوازی برای مسئله ملی.

\*\*\*\*

«جبهه نجات ملی مساوی است با جبهه نجات حزب رومانی»

- شعاری بردیوارهای بوخارست -

زنان رومانی از دست تدابیری که برای متحقی کردن خواستهای چائوشسکو اتخاذ می شد، سخت درد و رنج کشیده اند؛ بنابراین

خواسته چائوشسکو هر زن رومانیایی می باید ه بچه بدنی می آورد؛ این امر زنان را به تولید کننده صرف نیروی کار رومانی تبدیل کرده بود. نه تنها سقط جنین غیرقانونی و وسایل جلوگیری از بارداری دور از دسترس بود، بلکه بسیاری از کارخانجات و انستیتوها دارای يك پلیس بیماریهای زنانه بودند؛ از سوی این پلیس ها، زنان در معرض معاینه ماهانه یا یورش ناگهانی قرار داشتند؛ در یورشهای ناگهانی زنان را در يك جا جمع کرده و با زور از آنان آزمایش رحم بعمل می آوردند تا اگر سقط جنین صورت گرفته و یا کسی از وسایل ضد بارداری غیر قانونی استفاده می کند، کشف کنند. زنی می گفت دوست پسر داشتن عین دست زدن به بازی رولت روسی بود. کسی نمی داند چند زن بخاطر سقط جنین غیر قانونی مرده اند؛ اما همه کسانی که من با آنان صحبت کرده ام یا کسی را می شناختند که بخاطر آن مرده بود یا بطور جدی آسیب دیده بود. در پیستستی، در محل کارخانه اتومبیل سازی داسیاء يك پرستار مرد واقعه ای را تعریف کرد: «من در بخش اورژانس کلینیک خود کار می کردم که زن جوانی که بطور بدی خونریزی می کرد آمد. معلوم گردید او سعی کرده است خودش دست به سقط جنین بزند و عوارض جانبی بوجود آورده بود. از بخت بد او، يك عامل سکوریتات بطور اتفاقی او را دید و از دکتر سوالاتی کرد. دکتر ترسید و بنابراین تأیید نمود که احتمال دارد آن زن دست به سقط جنین زده باشد بدین ترتیب سکوریتات شروع به بازجویی از آن زن کرد و نام تمام کسانی که به او کمک کرده بودند را خواست. زن جوان همه چیز را انکار نمود؛ اما سکوریتات به سبک خودش عمل نمود - مامور مذکور گفت که زن باید

برای نجات دارو دسته  
چائوشسکو در رومانی عقیم  
ماند، در حالیکه در چین  
موفق گردید؟ مسلماً  
تظاهرات توده‌ای چین با  
تصرف عمیق از رژیم حاکم  
رقم می خورد. يك اختلاف  
مهم این بود که در نیروهای  
فوقانی حکومت چین شکاف  
نیفتاد و همانند رومانی در  
مقابل یکدیگر نیایستادند -  
در چین ارتش تنها بسوی  
تظاهر کنندگان شلیک کرد و  
هرگز با پلیس مخفی چنین  
نمود.

این رخداد با نقش  
قدرت‌های عمده امپریالیستی  
که در پشت سر رژیم قرار  
دارند و با صف بندیهای  
درون طبقات حاکمه آنان  
مرتبط است. گورباچف  
تفهیم نمود که سوسیال  
امپریالیستها، بنا بر دلایل  
خودشان، از رفرم و  
رفرمیستها پشتیبانی می  
کنند؛ همه می دانستند  
روزهای عمر رژیم کهنه  
انگشت شمار است؛ بعلاوه،  
روسها قدرت کافی برای  
اعمال تغییر و انتقال در  
اروپای شرقی را داشتند. چرا  
این پروسه در رومانی پر  
هرج و مرج تر و قهر آمیز  
بود؟ بغیر از شرایط سخت  
زندگی توده‌ها، یکی از  
دلایل عبارتست از ضعف  
نسبی شوروی در آنجا، از  
جمله اینکه رومانی تنها  
کشور عضو ورشو است که  
ارتش شوروی در آن حضور  
نداشت.

پشت دن سیانو پین و  
شرکاء امپریالیسم آمریکا  
ایستاد - و آنها نمی  
خواستند رژیم چین را به  
لرزه در آورند. از این رو  
تنها چند ماه بعد از آنکه  
خون دانشجویان بر روی  
سنگفرشهای میدان تین آن  
من خشک شد، پرزیدنت بوش  
نماینده ویژه خود را نزد دن  
فرستاد تا بگوید، پرزیدنت  
بوش هنوز شما را بعنوان  
دوستش، دوستی همیشگی  
بحساب می آورد، در  
حالیکه چائوشسکوی رومانی

نیروهای قدرتمندی در داخل  
رومانی در طول بحران، طی  
مانوری چائوشسکو را  
قربانی کردند و نظامشان را  
نجات دادند. صحنه‌های  
تیمشوارا برای برافروختن  
توده‌ها به نمایش گذارده  
شد، و سپس همینکه  
سرکوب اولیه از توان افتاد،  
کودتاگران نیرو جمع آوری  
کرده و در يك لحظه تعیین  
کننده ارتش با خود نمائی  
پشت به چائوشسکو کرد و  
در نتیجه موجب به جریان در  
آمدن يك طغیان همگانی علیه  
چائوشسکو شد. اگر چه توده  
ها نقش خود را بطور عالی  
بازی کردند ولی سناریو قبلا  
نوشته شده بود و اوج آن  
چنین تنظیم شده بود: يك  
حکومت جدید اصلاح طلب  
از نوع گورباچف به رهبری  
مقامات عالی رتبه‌ای که  
مصمم بودند همراه ناخدای  
خویش غرق نشوند - و بهمان  
اندازه مصمم بودند یکبار  
دیگر بر حرکت توده‌ها  
لگام بزنند.

آیا این جریانات بدین  
معناست که مبارزه توده‌ها  
بیهوده یا حتی ارتجاعی  
بود؟ بهیچوجه؛ نه این و نه  
طغیانها و قیامهای بسیار  
دیگری که رهبریشان توسط  
نیروهای طبقاتی دیگری  
غصب می شود و موفق می  
گردند يك نظم ارتجاعی را  
جانشین نظم ارتجاعی دیگری  
کنند. این مسئله همانگونه که  
مانو گفت، نشان میدهد که  
بدون قدرت دولتی همه چیز  
وهم و خیال است. همان طبقه  
در سراسر قیام قدرت دولتی  
را حفظ کرد و موفق گردید  
با بکارگیری آن بقا  
حاکمیت خود را تضمین  
نماید. اما همانگونه که در  
مصاحبه‌های این مقاله نشان  
داده شده است، توده‌ها علیه  
ستم و استثمار عمیق و  
واقعی طغیان کردند و  
بهیچوجه از قبل قطعی نبود  
که سر رشته امور در کنترل  
طبقه حاکمه رومانی باقی  
خواهد ماند. اما، مردم  
نتوانستند زیر پرچم رهائی  
بخش راستین بجنگند.

بنظر می رسد این نامه  
سرگشاده تلاشی است برای  
افشا این مسئله که کودتائی  
صورت گرفته است؛ ولی  
نوشته در عین حال وانمود می  
نماید که مخالف چنین  
دیدگاهی است؛ این در واقع  
نوعی تاکتیک است که سالها  
در سراسر بلوک شوروی رایج  
بوده است. اینکه نویسند  
مجبور گردیده به چنان حیل  
ای متوسل شود نشان می دهد  
که در ماه ژانویه هنوز این  
نظر بسیار نامحبوب بود، اما  
افشاگریهای بعد از آن  
شواهد بسیاری برای درست  
بودن تئوری کودتا فراهم  
آورد؛ از جمله آنکه گور  
دسته جمعی واقع در

کمپانی فیلم رومانی تقدیم میکند: «ما آنها  
را بسوی کشتار رهبری کردیم!» به  
کارگردانی یون ایلیسکو با همکاری  
استودیوی فیلم مسکو، فیلمی با شرکت  
هزاران هنرپیشه -  
پوستری در بوخارست -

تیمشوارا قلبی بوده و این  
اشاره بر درگیر بودن اعضا  
بلند پایه رژیم گذشته، مانند  
مازیلو که رئیس سابق  
سکوریتات وزیر امور  
خارجه وقت جبهه نجات ملی  
بود، داشت.

چند رومانیائی می  
گفتند که برای خود تظاهر  
کنندگان حتی قبل از فرار  
چائوشسکو، آشکار بود که  
ارتش از او بریده است و  
آگاهی به این امر کمک کرد  
که مردم جرات کنند و بپا  
خیزند. آنها به «خودکشی»  
وزیر دفاع اشاره داشتند.  
عقیده عمومی بر آن است که  
او بخاطر سرپیچی از کشتار  
نوع میدان تین آن من و  
کشیدن واحد های ارتش  
درست چند دقیقه قبل از  
آخرین سخنرانی  
چائوشسکو، بدست وی  
گشته شد.

طبق این سناریو، بر  
بستر يك صحنه بین المللی  
که توسط سرنگونی سریع و  
پی در پی بقیه رژیم های  
اروپائی شرقی در مجاور  
رومانی آراسته شده بود،

بفهمد فقط پس از همکاری  
های لازم، اجازه مراقبت  
پزشکی داده خواهد شد. آنها  
او را در اتاقی دیگر نگه  
داشتند، تا سایر بیماران  
صدای او را نشوند. بعد از  
مدتی اجازه مداخله به ما  
دادند، اما دیگر خیلی دیر  
شده بود. او جان سپرد. من  
نتوانستم او را از یاد ببرم، او  
جوان و سالم بود. من  
تقاضای انتقال از بخش  
اورژانس کردم. نمی توانستم  
دیگر تحمل کنم. حالا آن  
چیزها اتفاق نمی افتد. آن  
هیولاها رفته اند.  
متأسفانه «گرگ تنها  
پوستش را عوض کرده است.»  
\*\*\*\*\*

درست در کنار پوستر  
بی نام فوق يك نامه دستنوشته  
و امضاء شده بر بالای دیوار  
سینمائی گذرگاه زیرزمینی  
چسبانده شده بود:  
(به سنت چائوشسکوئی،  
شهر پر از شایعات شده است  
که آنچه اتفاق افتاده نه يك  
انقلاب بلکه يك کودتا  
است.) اعلامیه استدلال می  
کند که این يك نظر رایج  
است و سپس چنین نتیجه می  
گیرد: «ما تاکید می کنیم  
که این شایعات بخشی از يك  
جنگ روانی است برای القای  
این فکر که ۱ - ما بخود  
اعتقاد نداریم و ۲ - پاشیدن  
تخم اختلاف بین مردم و  
جبهه نجات ملی، برای  
متحقق کردن این هدف چنین  
تبلیغات تحریک آمیزی می  
شود که: فداکاری های عظیم  
خلق ما توسط اعضای با سابقه  
دارودسته چائوشسکو لوذ  
گشته است، آنان که احساس  
کردند پایان کارشان نزدیک  
است رئیس خود را نابود  
کردند و از خلق برای  
استقرار مواضع جدیدشان،  
سواری گرفتند.»

## ورشکستگی رویز و دیسم در شرق

مقاله زیر توسط مرکزیت مائوئیستی در حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) نگاشته شده است. این مقاله را نویسندگان از روی جزوه ای که در ژانویه ۱۹۹۰ به زبان ترکی انتشار یافت تلخیص کرده اند.

- جهانی برای فتح

دیگر جنگی بجز يك جنگ جهانی، و آن هم جنگی جهانی که دامنه و درجه خشونت آن را نمیتوان تصور کرده، برای پروس - آلمان امکان پذیر نیست. ۸ تا ۱۰ میلیون سرباز یکدیگر را خواهند کشت و در انجام این امر سراسر اروپا را آنچنان خواهند درید که حتی هیچ بورژوازی ملخاکن نیز نمی تواند چنین کند. خرابی سی سال جنگ در ۳ تا ۴ سال فشرده گشته و در سراسر قاره اروپا گسترده خواهد شد؛ قطعی، طاعون، یاس عمومی ارتشها و توده های مردم که توسط افسردگی بسیار شدید تولید خواهد شد؛ گنجی چاره ناپذیر ماشین مصنوعی ما در بازارگانی، صنعت و بانک به ورشکستگی عمومی منتهی خواهد شد؛ فروپاشی دول و خرد دولتی سنتی آنان تا بدان حد خواهد رسید که تاجها بر زمین درخواهند غلتید و کسی برای برداشتن آنها گام بجلو نخواهد برداشت؛ مطلقا پیش بینی اینکه پایان ماجرا چه خواهد بود و چه کسی بمشابه فاتح مبارزه بیرون خواهد آمد، غیرممکن است؛ يك چیز مطلقا مسلم است: تحلیل رفتگی مفرط و برقراری شرایط پیروزی نهایی طبقه کارگر. (ف. انگلس) (۱)

\*\*\*\*\*

بلیا يك تاج دیگر بر زمین خورد. پژواک آن هنوز از این تا آن گوشه دنیا نتین می افکند.

چائوشسکو، در ۱۸ دسامبر بمشابه میهمانی عالیقدر از سوی سرکردگان آخوند دولت کمپرادور - فئودالی جمهوری اسلامی پذیرائی گشت. هنوز يك هفته از بازگشت او به رومانی نگذشته بود که جسدش در کنار جسد همسرش بدون تشریفات عزاداری در يك گوشه دورافتاده پادگان ارتشی نزدیک بخارست در گودالی پرتاب شد.

به چه سرعتی دولت و نظام اجتماعی

ارتجاعی بورژوازی، با آن به اصطلاح «خرد» و قدرت غیرقابل انکارش مشروعیت خود را کاملا از دست داد؛ «تقدسی» که وفاداری مردم را تضمین می کرد در چشم آنان کاملا رنگ باخت و با چه سرعتی در مقابل دیدگان ستمدیدگان سراسر جهان هیبتش فرو ریخت. تمام جهان یکبار دیگر با

## پیلان

دیدگانی حیرت زده

مشاهده کرد که مسئله قدرت

سیاسی با چه سرعتی می تواند

از يك موضوع انحصاری در پشت درهای

بسته دولت به موضوع کوچه و خیابان و

در میان توده ها بدل شود. تمام این

اتفاقات بر وفق مراد ستمدیدگان بود -

که در سراسر جهان فقط با انتظار دست

انداختن و بچنگ آوردن فرصتی که توسط

چنین لحظاتی ارائه می گردد، زندگی می

کنند.

در این نظام جهانی امپریالیستی که

کاملا گندیده شده و از شکافهایش

گسیخته می گردد، طبقات استثمارگر

آنچنان مستاصل شده اند که پوست برخی

از اعضای قوم خویش را می درند تا خود

را نجات دهند؛ و بنا بر همان منطق و

استیصال، تفنگها را بروی رقبایشان

گرفته اند. آیا هنوز کسی هست در مورد

این که فرصتهای انقلابی در حال جوشش

هستند، تردیدی بخود راه دهد؟

اگر هست، آنگاه باید پرسید پس چرا

چائوشسکو نتوانست از پوست کن شدن

مانعت بعمل آورد.

## صحت تحلیل مائوئیستها

در بیانیه جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی - که حزب ما در

تشکیل آن شرکت کرده - منتشره در ماه

مه ۱۹۹۴، تغییر و تحولات کنونی

بطرزی داهیانه و علمی تحلیل گشت:

((تمام تضادهای اصلی سیستم جهانی

امپریالیستی بسرعت در حال حدت یابی

هستند. تضاد بین قدرتهای مختلف

امپریالیستی، تضاد بین امپریالیسم و

خلقها و ملل تحت ستم، و تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی. تمام این تضادها يك منشاء مشترك در شیوه تولید سرمایه داری و تضاد اساسی آن دارند. رقابت میان دو بلوک از دول امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی بناگزیبر به جنگ منتهی می شود، مگر اینکه انقلاب مانع آن شود. این رقابت، وقایع جهانی را شدیداً تحت تاثیر خود قرار داده است.

جهان پس از جنگ جهانی دوم، از

نقطه شکافهایش بسرعت در

حال از هم گسیخته

## کار

است. مناسبات

اقتصادی و سیاسی بین

المللی - «تقسیم جهان» - که در

طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن

برقرار شده است، دیگر بر نیازهای دول

امپریالیستی جهت توسعه و گسترش

«صلح آمیز» امپراطوریهای سودهایشان

منطبق نیست. اگرچه دوره پس از جنگ

جهانی دوم، بخاطر برخوردهای میان

امپریالیستها بویژه در نتیجه مبارزات

انقلابی، شاهد تحولات مهمی بوده، اما

امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی،

سیاسی و نظامی است که به زیر سوال

رفته است.)) (تاکیدات اضافه شده)

در پرتو این تحلیل، جنبش ما

بخصوص تاکید کرد که جهان شاهد

حوادث تکان دهنده ای خواهد بود:

«تعمیق تضادها اکنون تمام کشورها و

مناطق جهان و آن بخش از توده هایی که

تا به امروز تخدیر شده و از زندگی

سیاسی بدور بودند را به گرداب تاریخ

جهان کشانده و در آینده با برجستگی

بیشتری چنین خواهد کرد. بنا بر این،

کمونیستهای انقلابی باید آماده شوند، و

کارگران آگاه و بخشهای انقلابی مردم

را آماده ساخته و مبارزه انقلابی آنان را

ارتقا دهند.» (همانجا)

مضافاً، جنبش ما بر این واقعیت

تاکید گذارد که کشورهای بلوک شرق از

این بحران جهانی مصون نخواهند بود:

«ترکها و شکافهای مهمی در ثبات

نسبی حاکمیت بورژوازی سرمایه داری

دولتی در کشورهای سرمایه داری و

امپریالیستی بلوک شرق بیش از پیش مشهود است ... در این کشورها نیز فرصت انقلاب پرولتاریایی در حال انکشاف است، و توسط توسعه و تشدید تضادهای جهان افزایش خواهد یافت.» (تاکیدات اضافه شده)

رقابتهای دو بلوک امپریالیستی شرق و غرب بر سر هژمونی و تقسیم جهان، افتان و خیزان ره بسوی جنگ سوم می سپارد؛ این رقابتهای با برخوردهای سیاسی و نظامی دوره «جنگ سرد» به اوج خود رسید.

تحت این تنشها، امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها، برحسب یک استراتژی جنگی که از نقطه نظر آنها سودمندتر و انعطاف پذیرتر است، دست به تلاشهای گسترده ای برای تعمیر یا جبران ضعفهای ساختاری ائتلافهای نظامی و اقتصادی خود زده اند؛ چرا که استراتژی حریف مقابل می تواند این ضعفها را مورد استفاده قرار داده و جنگ

پلوشسکو

سوم را به بهترین وجهی به سود خود پیش برد. در این تلاشها، امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها، بهای سنگینی را بجان خریده اند و آن هم بوجود آمدن بی نظمی های سیاسی بسیار خطرناک است. بر این جاده بشدت لغزنده، که لغزنده تر هم می گردد، اکنون هر دو بلوک سناریوهایی را مورد مذاقه قرار می دهند که قبلا هرگز آزمایش نکرده بودند؛ هدف آنان این است که پایه های استراتژی خود را تحکیم و آنها را انعطاف پذیرتر سازند و امیدوارند که با این کوشش ها به مواضع سیاسی و نظامی رقیب لطمه زنند.

کوششهای هر دو بلوک برای آنکه رقابت و استراتژی های جنگی بلوک خود را در حدعلائی کارآیی و قابل اتکاء بودن نگهدارند، از یکسو به تشدید مسابقه برای جمع آوری مواضع و گرفتن بلندیها بین دو بلوک انجامیده و از سوی دیگر به تضادهای درونی هر بلوک دامن زده است. تضاد ذاتی سرمایه

امپریالیستی یعنی تضاد آنارشی و سازمانیابی - که امپریالیستها و بلوکهای بین المللی سرمایه را به موافقت در مقابل هم بدل کرده و بجان هم می اندازد - تحت این شرایط شدیدتر و حادثتر گشته است؛ این امر بطور اجتناب ناپذیر ستم و استثمار پرولتاریا، زحمتکشان، خلقها و ملل ستمدیده ای که برده چرخهای این مکانیسمهای ارزش آفرین جهانی هستند را تشدید می کند. همچنین بطور همزمان مبارزات انقلابی آنان را شعله ور می سازد.

هرکدام از خاندان سرمایه امپریالیستی با دو خطر مواجهند: که حریف بناگهان در استراتژی جنگی دست بالا را پیدا کند، و همچنین خطر آنکه انقلاب پرولتاریایی جهانی قدرت گرفته و بتواند یکبار دیگر نیروها و توانش را جمع کند.

انفجاری که سر چائوشسکو را پراند و تاج او را بر زمین غلتاند، محصول این تضادها بود که در ابعادی جهانی بهم پیچیده و تشدید می یابند؛ و مسلما نمی توان آنها را صرفا با بحران سیاسی و اقتصادی درون مرزی سرمایه داری دولتی رومانی تشریح کرد.

در اوضاعی که جنگ سالاران امپریالیست به لاف و گراف و نمایش زور توسط زرادخانه های هسته ای مشغولند، با یکدیگر برخورد کرده و برای سنگر گیری مسابقه می دهند، یک مسئله بناگهان و مانند رعد و برقی قاره اروپا را مهیوت کرد و افکار عمومی جهان را به خود معطوف داشت: عالیجنابان بورژوازی عزیز، آیا این یک توهم، یک «پیشگویی اعجاز آمیز» است که حتی در اروپا توده های مردم خواهان بدست گرفتن سلاح علیه نظم موجود می باشند، که چنین نیروهایی هم اکنون در کناره دریای سیاه این قاره موجود می باشند؟!

مهم نیست چه جوابی میدهید، رعد و برق نقطه برخوردش را سوزانده و نشان خود را برجای گذارده است، و هیچکس قادر نخواهد بود آنها را بپوشانند! به یک کلام، اوضاع جهانی و سیاستهای جدید مسکو در ارتباط با آن، چیزی را که زمانی درخت صنوبر غرب در رومانی بود به درختی پوشالی تبدیل کرد. و مضاف بر آن چنان زمینه ای فراهم آورد که هزینه تمام اینها می توانست بردوش غرب گذاشته شود. بدین دلیل است که از

تابستان ۱۹۸۹ یکباره لحن جراید امپریالیستی غرب نسبت به چائوشسکو عوض شد: دیگر «ضد استالینیسم» چائوشسکو و رفتار «سرسختانه و دلاورانه» این «آزاد اندیش جسور» در مقابل مسکو، تحسین نمی شد، بلکه بجای آن افشاگری پس از افشاگری در مورد این آخرین «دیکتاتور استالینیست» درج می گردید.

معذالک، در این جهان دیگرانی هم بودند که هیچ وجه مشترکی با آنان یا دیگر امپریالیستهای غربی آنان نداشتند.

در زمانی که نبض تاریخ سریعتر می زند و حادثه می گردد، آنچه که انگلس زمانی در مورد آن دیگران گفت، به خطری که امپریالیستها را وحشتزده می کند اشاره دارد؛ دوستان قدیم و دادستانهای ساختگی رژیم چائوشسکو در شرق و غرب از آن هراس دارند که: «تاریخ حکم را صادر می کند، پرولتاریا آنها را به اجراء می گذارد!»

کشورهای اروپای شرقی یک دوره توفانی را از سر می گذرانند - چیزی که رقابت امپریالیستی و رفرمهای گورباچف محرک آن بوده اند - در این دوره توفانی میلیونها تن از توده های مردم، علیرغم بی تجربگی و تعصبات و توهمات بورژوا - دمکراتیکی که ممکن است داشته باشند، محقانه بپاخاسته و دست به طغیانی خروشان علیه دیکتاتورهای بورژوا زده اند. خطر بزرگی این دیکتاتوری بورژوازی را تهدید می کند و آن اینکه توده های مردم رومانی دست بعمل زنند و بدون تقاضای کمک یا انتظار از جانب هیچیک از دوستان سابق رژیم چائوشسکو در شرق و غرب، کاملا از شر آن خلاص شوند - از شر رژیمی که طبیعت انگلی اش به ابعاد سلطنتی رسیده بود و از زیر نقاب «سوسیالیستی» یکروز در میانش بطرز زننده ای بیرون می زد.

چه کسی از جنگ داخلی می ترسد؟

زدخوردهای پراکنده کودتاچیان با طرفداران رژیم سابق، در روزهای متعاقب ۲۲ دسامبر، وضعیت بن بست هراس آنان را به معرض نمایش گذاشت. جبهه رستگاری ملی و کمیته اجرائیه آن نه تنها مدعی نمایندگی «اراده مردم»، بلکه «اراده انقلابی» مردم رومانی بود؛ با این وصف بدلالی هراس داشت که توده های مردم و نیروئی بجز واحدهای منظم ارتش



- این محور اساسی رژیم قدیم و کل موجودیت دولت رومانی بطور عموم - در برخوردهای مسلحانه علیه نیروهای مسلح وفادار به رژیم سابق، درگیر شوند.

مدعیان «اراده قیام توده ای و حکومت موقت آن» حاضر نبودند توسط توده های مردم حمایت شوند، اما براحتی و با اعتماد کامل خود را در کنف حمایت ارتش چائوشسکو قرار میدادند. مضافاً سخنگویان جبهه رستگاری ملی، توده ها و جوانانی را که طی روزهای پر آشوب و نبردهای محلی اسلحه مصادره کرده و در اشتیاق بکار بردن این سلاحها علیه رژیم کهن می سوختند، مخاطب قرار داده و از پشت تلویزیون اخطار پشت اخطار صادر می کردند که «شهروندان حامل اسلحه، اعضاء سازمان امنیت چائوشسکو و پرووکاتور محسوب خواهند گشت».

بلافاصله دستور خلع سلاح اهالی صادر شد. تمام اینها در بحبوحه تبلیغات گسترده مبنی براینکه شمار نیروهای مسلح وفادار به چائوشسکو بسیار بیشتر از سربازان ارتش منظم است، انجام می گرفت. کودتاچیان با توافق مسکو و غرب عمل میکردند. زمانی که موضوع قدرت نظامی علیه مدافعین دارودسته چائوشسکو مطرح می گشت، فقط سخن از یاری خواستن از ارتشهای امپریالیستی بود.

اخبار شورش مسلحانه توده ها علیه نظام موجود در رومانی و تصاویر تلویزیونی از جنگ داخلی که به پنج قاره مخابره می گشت، مسلماً چیزی بود که راهزنان امپریالیست و نوکران آنان را مضطرب می ساخت. خرد شدن نیروهای مسلح دولت توسط شورشگران و درگیری توده های مردم در مبارزه مسلحانه علیه حامیان نظام موجود، نه تنها بنفع کودتاچیان، بلکه بنفع امپریالیستها نیز نبود. زمانی که بردگان سلاح تصاحب کرده، فرصت استفاده از آن را ربهوده، تجربه بکاربست آنرا فرا می گیرند، برده داران در وحشت مرگ فرو می روند.

یکی از دلایل بزرگ نمائی عمدی و غلوآمیز شمار کشته شدگان در جنگ با نیروهای طرفدار چائوشسکو - تا بعد ۶۰ تا ۷۰ هزار نفر - عبارت بود از بدبین کردن توده ها به توان نظامی و قابلیت جنگی خودشان. بورژوازی رومانی بسرعت دست بکار شد تا جلوی گسترش تجربه ای را که توده ها در چنان محدوده زمانی تنگی کسب کرده بودند، بگیرد. بورژوازی می خواست هرچه زودتر بر گرایش طبیعی و قابلیت توده ها در دست زدن به نبردهای بیرحمانه بیشتری مهار زند و آنرا تحت تسلط خود آورد. در غیر اینصورت پی

آمدهای بدتری در انتظار بورژوازی رومانی و دوستان آنان در غرب و شرق بود. آنان کاملاً آگاه بودند که کودتای دست و پا شده آنان قادر به ارائه راه حلی برای بحران بنیادین رومانی نیست و بطور یقین بحران ادامه یافته، قطب بندی و برخوردهای بیشتری را موجب خواهد گشت؛ و اگر اکنون حرکت توده ها مهار نشود، آنان با تجربه فراگیرتر و غنی تری وارد نبردهای آتی که توسط بحران ادامه دار بظهور می رسد، خواهند شد. از نقطه نظر طبقات حاکم در رومانی این يك فاجعه است.

تبلیغات آنان خصلتی بشدت متناقض داشت: آنان به توده ها می گفتند که «سلاحهایتان را تحویل دهید و برای امنیت خود به ارتش اعتماد کنید». و این همان ارتشی بود که طی درگیریها، بسیاری از مردم را درو کرده بود. و اگر توده های در حال طفیان دست به نبردهای قهرمانانه زده بودند، اگر دستاوردهای مهم کسب نکرده و بدین ترتیب ضربات سختی را به ارتش وارد نیاورده بودند، و با نشان دادن آنکه کمر به جنگ تا به آخر بسته اند، در صفوف ارتش شك و تردید نیانداخته بودند، هیچ تضمینی نبود که قتل عام میدان تین آن من در بوخارست و شهرهای دیگر تکرار نگردد. با این وصف، باید خاطر نشان کرد که محروم بودن توده های مردم از رهبری، بالاخص رهبری پرولتری و ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی، موجب شد که آنان نتوانند از ضعفها و قوتهای خود در این مورد و موارد دیگری که در دستور روز بود، جمعبندی بعمل آورند.

در اینجا به برخی تبارزات این ضعف که عبرت انگیز است می پردازیم: وقتی توده ها بدلیل عزم در جنگ موضعی را علیه نیروهای مسلح رژیم بدست آوردند، بلافاصله ارتش از اوضاع ارزیابی کرده و اعلام نمود که وضع بسود «قیام توده ای چرخید»؛ این کار ایدئولوژی خودروئی را که بطور طبیعی در میان توده ها موجود است، تقویت نمود؛ و رشد آن در صفوف رزمندگان نوعی سرمستی و گیجی از موفقیت را بوجود آورده و به غلو کردن در مورد دستاوردها - تا بدان حد که به مانورهای طبقات حاکمه، ارتش و دولت خدمت کرد - پا داد؛ و به گسترش توهمات مانند «وحدت و آزادی کل ملت» که بر مسئله طبقات و تمایزات طبقاتی سایه می افکند، یاری رساند. معذالك، همانگونه که می توان از تبلیغات دستپاچه و تلاشهای بازدارنده طبقات حاکمه کودتاچی مشاهده کرد، ابعاد اقتصادی و سیاسی و ساختار بحران - که توسط تضادهای

امپریالیستی در ابعاد بین المللی تشدید می گردد - از آنچنان طبیعتی برخوردار است که می تواند بسرعت این توهمات را به ضد خود برگرداند.

## وزرای اعظم تاج را ول میکنند که تخت را بچسبند

ادعاها و بیانه های جبهه رستگاری ملی، بالاخص کمیته اجرائی آن که سررشته ها را در دست دارد، مبنی براینکه «نماینده انقلاب پیروزمند (۱) رومانی» است و اینکه «نماینده قیام توده ای و اراده انقلابی آن» است، هیچ نمی باشد مگر زبان بازی و منعکس کننده وضعیت بن بست صاحبان نظام موجود.

بهمین ترتیب، ادعای آنان مبنی بر اینکه «بمشابه حکومت موقت این انقلاب، که از طریق يك قیام توده ای بوقوع پیوسته»، و آنها «تمام نهادهای قدرت رژیم چائوشسکو را منحل کرده اند» نیز فقط سفسطه است. آنان در تلاشهای خود برای حقنه کردن این سفسطه ها به توده ها با مشکلات زیادی روبرو خواهند بود - و در واقع هم اکنون روبرو هستند. آنان ممکن است مجبور شوند برای حفظ دولت و نظم اجتماعی موجود، و همچنین حکومت خود، يك چند از کهنه کاران رژیم همانند چائوشسکو و همسرش را «سپربلا» کنند. اما همه میدانند که کل دولت و مناسبات طبقاتی، همه و همه، منهای اعلیحضرت چائوشسکو و تاج او دست نخورده برجای مانده اند.

طبق تصمیم گیری این حکومت موقت، کلمه «سوسیالیست» از جمهوری «سوسیالیستی» رومانی برداشته شد - البته هیچوقت به آنجا تعلق نداشت. اما مهم نیست، چون بهرحال کسی باور نداشت که رومانی هرگز سوسیالیستی بوده است و نمیتوان اجازه داد که این تغییر توده ها را بفریبند. تنها عناصر بورژوا - مانند پرنتک و اوروج اوغلو مجله چزوم Cozum (۲) و غیره - که می خواهند با «سوسیالیسم» چائوشسکوئی خود، توده ها را در ترکیه فریب دهند، از چنین تغییری در پروتکل که باید دهها سال قبل انجام می گرفت، ناراحت می شوند.

توده ها در رومانی، بالاخص زحمتکشان، برای بر کردن یوغ استثمار و ستم - نه صرفاً علیه برچسب «سوسیالیستی» آن - بپاخاسته اند. آنان حاضر به ترك خیابانها و بازگشت به خانه های خود نیستند و حداقل در مورد تاریخچه آن کسانی که قدرت سیاسی را بقیه در صفحه ۸۵

# بحران در بلوک تحت رهبری شوروی خوب است! انقلاب، بهترین است نیاز عاجل است!

نوشته کمیته رهبری، مرکز کمونیستی انقلابی در هند (ل. م)

...وقایع اخیر در اروپای شرقی بطور متفاوتی از سوی محافل گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. تمامی رسانه های غربی در مورد بحران «سوسیالیسم» و «کمونیسم» و در مورد اینکه چگونه این بحران برتری دمکراسی غربی را ثابت می کند فریاد سر دادند. رسانه های شرقی به این آواز جمعی پیوستند و این وقایع را بعنوان گامهایی در جهت «تجدید حیات سوسیالیسم» تفسیر نمودند. يك نشریه شوروی بنام «عصر جدید» اعلام کرد که سال ۱۹۸۹ «همانقدر سمبولیک بود که سال ۱۹۴۸». بعلاوه تمامی دشمنان مارکسیسم انقلابی مانند موش از سوراخهایشان بیرون پریدند و به جیغ زدنهای سوء استفاده جویانه علیه آن پرداختند.

دروغها و اتهامات هر چه باشند، حقیقت این است که بحران پشت آشوب کنونی، بحران سوسیالیسم و کمونیسم نیست بلکه بحران سرمایه داری دولتی می باشد که ریشه در بحران عمیق امپریالیسم جهانی دارد. امپریالیستهای شرقی و غربی نهایت تلاششان را بحمل می آورند تا این حقیقت مهم را مخدوش کنند.

تا آنجائی که مربوط به حرکات رهبران شوروی می شود، آنان می خواهند این بحران را با تغییر يك شکل از سرمایه داری به شکل دیگر حل نمایند و در عین حال همزمان سعی می کنند بلوک خود را در يك مقیاس بسیار وسیعتر با بلوک امپریالیستی غرب ادغام نمایند. همانگونه که خود «عصر جدید» مطرح می کند، مسئله بطور ساده «پوست انداختن» مار است - يك شکل از سرمایه داری جانشین شکل دیگر می شود. پوست انداختن مار طبیعت آن را تغییر نمی دهد. اگرچه ممکن است توده مردم برای مدتی فریب بخورند، اما با چنین تغییری راضی نخواهند شد. آنچه آنان بواقع احتیاج دارند «پوست انداختن» نیست بلکه انقلاب و کمونیسم واقعیت تا دقیقه ضربه به سر مار وارد آورد و یکبار برای همیشه کارش را تمام کند...

گورباچف می خواهد بلوک بحران زده تحت رهبری شوروی را بازسازی کند و پایه قدرت جهانی اش را گسترش دهد. او می خواهد نظام بوروکراتیک تمایزات را بازسازی کرده و با نظام تمایزات نوع بازار آزادی عوض کند و تدابیر بازار آزاد را جهت محکم کردن کنترل مالی بکار برد. نقاب پاره پاره

(بخشی از يك نوشته)

سوسیالیستی آنها سودمندی اش را از دست داده است. بعلاوه از سرمایه مورد نیاز برای وصله و پینه، تجدید ابزار و تشبیت اقتصاد راکد و تا خرخره در قرض، خبری نیست.

این تحولات سیاسی و اقتصادی مستلزم تطبیع و تشویق سرمایه غربی و ژاپنی، بویژه رابطه با اروپای شرقی است. بنابراین گورباچف گنجهشکهای زیادی دارد تا با دوسنک خود یعنی پرسترویکا و گلاسنوست - اولی برای بازسازی اقتصادش و دومی برای پوشاندن چهره اش - بزند. بعلاوه لنین متذکر شد که در این عصر حتی برای امپریالیستها هیچ چیز نمی تواند بدون توده ها عملی گردد؛ بدین جهت گورباچف سعی می نماید به مردم شوروی بار دیگر انگیزه دهد و به فعالیت مجدد باز دارد.

گورباچف در سراسر این مراحل نهایت کوشش خود را بعمل می آورد تا ازاین موقعیت سود برد. مستبدین کهنه با مستبدین جدید عوض می شوند - شراب کهنه در شیشه های جدید - و به انتخابات چند حزبی، «مطبوعات آزاد» و غیره نیز بعنوان چیزهای نو خوش آمد گفته می شود. اما اینها چیزی نیست بجز بیرون آوردن نقاب کهنه دمکراسی بورژوائی و قرار دادن آن بجای نقاب سوسیالیستی برای همان دیکتاتوری بورژوازی.

با این وجود همه چیز بر طبق مراد حاکمان شوروی پیش نمی رود. آنان سر رشته حوادث را از دست می دهند و مرتباً مشکلات جدیدی پدیدار می شود. در شوروی مسئله ملی در چهرتی تکامل می یابد که آنان خواهانش نیستند. در جمهوری بالتیک مشکلات فزاینده اند؛ آنان حتی برای سرکوب مردم آذربایجان متوسل به نیروهای مسلح شدند - واقعیتی دیگر دال بر اینکه چقدر این مسئله آنان را به هراس می اندازد. گورباچف در مواجهه با مشکلات فزاینده برای پیشی گرفتن از وقایع بشدت تلاش می کند، برآمد انقلابی را توسط پلورالیسم سیاسی مهار می زند؛ پلورالیسم سیاسی ابزار آزمایش شده بورژوازی در همه جاست که بعنوان سوپاپ اطمینان و برای منحرف کردن نارضایتی توده ها بکار می برد.

در حالیکه گورباچف در اروپای شرقی حرکات خود را پیش می برد، امپریالیستهای غربی با طرحهای خود وارد معرکه می شوند. شوروی از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی دیگر قادر به

حفظ چنگال سخت خود بر روی این کشورها نیست؛ برقراری رژیمهای جدید در آنجا بدین معناست که این کشورها دستشان برای معامله با طرف دیگر بازتر خواهد بود، در حالیکه رویهمرفته آنان

در بلوک تحت رهبری شوروی باقی می مانند. در اینجا نیز گورباچف می خواهد با بریدن از چیزهایی که دمده و بی فایده شده منفعت ببرد. و در حالیکه پیوندها را با غرب محکم می کند، می خواهد شکافهای میان آنان را نیز عمیقتر نماید. بدین ترتیب در رابطه با وحدت آلمان، گورباچف راه حل خود را داراست: وحدت درون يك «خانه مشترک اروپائی» تحت سلطه شوروی قابل قبول است. برای آمریکا وحدت درون يك «اروپای آزاد» تحت سلطه آمریکا قابل قبول می باشد. این مسئله ابعاد بزرگتر و مفاهیم جدی تری بخود می گیرد.

بجاست گفته شود که رقابت میان دو بلوک بخشا حدت خود را از دست داده یا شدت کمتری در موقعیت کنونی یافته، اما رویهمرفته موضوع دیگری خواهد بود اگر گفته شود که هم اکنون رقابت به عقب صحنه رانده شده است. دو بلوک بطور ظاهر با درجه ای از سازش مشغول مانور می باشند، اما در باطن رقابت شکل عمیقتری بخود گرفته است. اگر هر دو بلوک امپریالیستی و روسای آنان متحد بنظر برسند، این اتحاد شیاطینی است که خنجرها را زیر ردای خود مخفی کرده اند. سخنان مانور در مورد سازش حقیقت دارد: چنین سازشی مسلماً به رقابت شدیدتری پا خواهد داد...

موج بلند انقلاب در طول چند سال گذشته مانند نیروی صاعقه بجلو می خروشد. بسیاری از کشورهای سابقاً آرام که بنظر می رسید دارای پوسته غیر قابل شکستن هستند، با میلیونها توده شورشی توفان راه انداخته اند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این مسئله را باید مد نظر داشته باشد، زیرا بعلت فقدان رهبری پرولتریست که توده ها به کجراه کشیده می شوند و یا بطرق مختلف زیر نفوذ ماهرانه امپریالیستها قرار می گیرند. این نیرنگ باید با بسیج تمام نیروهایی که در دسترس ما می باشند درهم شکسته شود. انقلابیون راستین ممکن است قادر باشند و یا نباشند که برای مدتی طولانی توده های شورشگر را برای برداشتن تاجهای بر زمین غلتیده رهبری کنند، اما در هر حالت برای «کار در این راستا» باید توجه اضافی مبذول شود. ■

# ورای بحران سرمایه داری

(گزیده ای از يك مقاله)  
از نشریه مشی توده ای

طبقاتی اش متکی است، این امر را امکانپذیر ساخته است. اما تاریخ جنبش کمونیستی همچنین انباشته از نمونه های مارکسیسم مرده و سترون است. در این مورد ماتریالیسم دیالکتیک به وردهای درهم و برهمی تبدیل گشته، برای توجیه تحولات جدید و پاك کردن «آشوبی» که منتج از این تحولات بوده است. اکنون زمان خوبی برای دفن مرده و ترویج پیگیرانه مارکسیسم انقلابی است. برای اینکار خیزش جاری در کشورهای سابقا سوسیالیستی را همچنین باید بمشابه افشاگر بحران کماکان

لاینحل در جنبش بین المللی کمونیستی دید که عرصه های ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی را در بر می گیرد. چرا که این وقایع نشان داده است که مارکسیست - لنینیستها برای درک دینامیسم اوضاع جهانی و بحران این کشورها تنها بطور قسمی مسلح بوده اند. بهمان اندازه این مسئله در مورد تلاش کمونیستها جهت پیش گذاردن يك آلترناتیو انقلابی در مقابل مردم این کشورها حقیقت دارد. ساختارهایی که مردم اروپای شرقی و شوروی علیه اش مبارزه می کنند حتی قبل از بقدرت رسیدن خروشچف و دیگران ریشه دوانده بود. رجوع صرف به شرایط ماقبل خروشچف هرگز نمی تواند يك آلترناتیو انقلابی باشد. این مسئله در رابطه با چین کیفی تفاوت است، چرا که مائو و انقلاب فرهنگی نقطه رجوع برجسته ای می باشد. اما حتی در آنجا آموزه های مائو و انقلاب فرهنگی تنها يك آغاز بود. اینها نیز مانند هر آغازی کامل نیستند و کار بیشتری برای برافراشتن مجدد و محک پرچم کمونیسم می بایست انجام داد.

افشای «بحران سرمایه داری» و راه حل بورژوادمکراتیک که امپریالیستها جلو می گذارند، کاملا ضروری است. اما اگر مسئله در همین سطح بماند در آنصورت دفاع از مارکسیسم بسرعت به عوامل خفه کننده اندیشه مارکسیستی تبدیل خواهد شد. زمان آن است که به ورای تز «بحران سرمایه داری» رفته و مسائل جنبش بین المللی کمونیستی را حل کنیم. تحولات جهانی این را در دستور کار قرار داده است. ■

سرمقاله نشریه «مشی توده ای» (ماهنامه انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در هند) - آوریل ۱۹۹۰

صحبت بر سر تخفیف تضاد میان بلوکهای تحت رهبری آمریکا و شوروی (چه رسد صحبت بر سر فروپاشی هر کدام از بلوکها در غیاب يك جنگ جهانی) را بعنوان «اولترا امپریالیسم» کائوتسکیستی تلقی می کردند. استراتژی ها و تاکتیکها بر پایه انکار چنین «مسائل امکان ناپذیر» بنا گردید. مبارزه خطی درون احزاب و میان آنها در مورد چنین موضوعاتی براه انداخته شد. امروز، خطر جنگ جهانی بروشنی دور شده است و تجزیه یا بازسازی بلوکها در دستور کار قرار گرفته است، با اینحال تحلیلها اغلب مقوله هایی که در گذشته مطرح گشته بود را دنبال می کنند. يك نمونه از این مقوله ها ادامه حضور سربازان آمریکا در اروپا در چارچوب ناتو است. (سربازان روسی پیمان ورشو در پروسه خارج شدن هستند). آیا هنوز می توان این را به مفهوم تضاد بین بلوکها در نظر گرفت؟ از قرار معلوم این شرابی تازه است در بطریهای قدیمی. سربازان آمریکا برای حفاظت از منافع آمریکا در اروپا باقی مانده اند و نه در مخالفت با شوروی، بلکه در مقابل قدرت در حال صعود آلمان، روابط آمریکا با چین را نیز باید در رابطه با نیازهای آن برای کنترل ژاپن نگریست.

تصدیق شرایط نوین جهان و تغییر جهت در استراتژی ها و تاکتیکها بر حسب آن يك چیز است، اما يك تحلیل عمیق از آن عوامل ایدئولوژیکی که چشم مارکسیست - لنینیستها را برای دیدن چنان امکانی بست، مهتر است. مارکسیسم دقیقا بدلیل آنکه ظرفیت جذب نو و بریدن از طرق شکست خورده را دارد، تازه باقی مانده و به قله اندیشه مائو تسه دون ارتقاء یافته است. دیالکتیک انقلابی آن که بر موضع

...ماهیت سرمایه داری دولتی این کشورها و تضاد آشتی ناپذیر خلق با آن در سالهای ۱۹۶۰ مورد اشاره دقیق مائو تسه دون قرار گرفت. او همچنین پیش بینی نمود که مردم این کشورها علیه سرمایه داران نوحاسته بپا خواهند خاست. مائو همچنین توده ها و مارکسیست - لنینیستها را با تئوری و پراتیک مورد نیاز برای شناخت و مغلوب کردن خطر احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی مسلح نمود. بدین خاطر مارکسیست - لنینیستهای که بر سر اندیشه مائو تسه دون ثابت قدم مانده اند بلافاصله

بورژوازی که آوای «مرگ کمونیسم» سر داده را به مبارزه طلبیده اند. برخلاف رویزیونیستهای حزب کمونیست هند و حزب کمونیست مارکسیست، که هنوز در تاریکی ره می سپارند، مارکسیست - لنینیستها يك مبارزه مصممانه برای درهم دریدن رشته دروغهای بورژوازی و اشاعه اندیشه مائو تسه دون که اشاره بر آینده پرشور کمونیسم دارد براه انداخته اند.

مارکسیست - لنینیستها در تمامی این فعالیت مکررا بر این نکته تاکید کرده اند که بحران، خواه بحران چین باشد، خواه شوروی، اروپای شرقی یا هر جای دیگر، يك «بحران سرمایه داری» است. آنان متذکر شده اند خیزشی که اروپای شرقی و شوروی شاهدش بودند در چین، آلبانی، کره شمالی، ویتنام و کوبا نیز تکرار خواهد شد، حتی اگر امروز سوسیال فاشیستها در آنجا تسلط داشته باشند. تمامی اینها کاملا صحیح است. در زمانی که تبلیغات بورژوازی علیه مارکسیسم اوج گرفته است، اشاعه مداوم حقیقت و تاکید مجدد بر مارکسیسم مطلقا ضروری است. با اینحال هنوز این سوال مطرح است: آیا این حرکتها کافی می باشد؟ آیا مارکسیست - لنینیستها می توانند خود را با دچار تصور غلط نشدن راضی نگهدارند؟ یا با آموزش توده ها بوسیله اندیشه مائو تسه دون از طریق تبلیغات و عمل انقلابی راضی گردند؟

لزومی ندارد که مارکسیست - لنینیستها نگران چرخشهای غیرقابل پیش بینی در وقایع جهان باشند. مارکسیست - لنینیستها فال بین نیستند. اما مسلما باید نگران این واقعیت باشند که اکثر آنها جنبه هایی از اوضاع نوین جهانی را چند سال قبل امکان ناپذیر قلمداد می کردند. برای مثال هرگونه

بین المللی رقم خورده است - اینها همه نقطه رجوع عالی برای توده های کارگر و دهقان و روشنفکر انقلابی در چین می باشد که برای مبارزه می توانند از آن کمک بگیرند.

در شوروی و اروپای شرقی برخی توده های بهخاسته عکسهای گورباچف را بعنوان «ناچی» بلند می کنند و برخی دیگر چشم امید خود را به تحولاتی امپریالیستهای اروپای غربی برای آنان به ارمغان

خواهند آورد بسته اند. توده ها بدلیل ناآگاهی شان به «تحولات دمکراتیک» گورباچف، به مبارزه مسالمت آمیز اقتصادی و سیاسی و صندوق رای باور دارند. این چیز عجیبی نیست. بدون سن مبارزاتی واقعا انقلابی، بدون وجود حزبی حقیقتاً انقلابی، توده ها هنگام ورود به صحنه مبارزه معمولاً به اولین ابزار «دم دست» (و معمولاً «دم دست» آنچیزی است که در جامعه بورژوازی غالب است) دست می یازند تا مبارزه خود را با کمک آن به پیش برند و معمولاً پس از فداکاریها و هدر رفتن مقداری از انرژی انقلابیشان به کهنه بودن آن ابزار «دم دست» پی میبرند. اما سرعت تکامل اوضاع آنان را زودتر از آنچه که انتظارش می رود به غلط بودن بسیاری از باورها و قضاوتهایشان واقف می سازد... این واقعیتی است که روحیه انقلابی در بخشهایی از توده های کشورهای بلوک شرق در حال پاگیری است. پرولتاریای انترناسیونالیست باید خود را متکی به این روحیه کند و فرصتهای مساعد را از کف نهد. برای اولین بار درهای عریضی برای معرفی کمونیسم انقلابی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) به توده های شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق، گشوده شده است...

\*این مقاله در نشریه حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) شماره ۱۶ درج شده است.

## رویزیونیسم هرد، زنده باد کمونیسم!

(بخشی از يك نوشته)  
از حقیقت\*

حسرت آرزوی نظام سرمایه داری نوع غربی را می کنند، در چین کارگران اتحادیه کارگری درست می کنند و در اعلامیه خود می گویند: «...صدر مائو گفته است هرآنکس دانشجویان را سرکوب کند عاقبت بدی خواهد داشت. اگر آشغال را جاروب نکنیم خودبخود نمیرود. ما باید برای سرنگون کردن آنها (دیکتاتوری يك مشت بوروکراتهایی که پرچم سوسیالیسم را تکان می دهند اما در عمل سیاستهای سرکوب مردم و ستم بر روشنفکران را پیش می برند) مبارزه کنیم. قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید... ما میخواهیم سروران جهان باشیم.» (۱)

جنبش توده ای در چین نیز بسیاری از اشکالات يك جنبش خودبخودی را دارا بود، اما در آنجا سنت غنی يك مبارزه عظیم برای سوسیالیسم و حفظ آن تحت رهبری مائو که دهها میلیون توده کارگر و دهقان را در بر گرفت وجود دارد، ساختمان سوسیالیسم در چین بسیار عمیق تر و گسترده تر از شوروی انجام گرفت؛ بسیاری از توده های کارگر توسط مائو و کمونیستهای دیگر در مورد احتمال اینکه بورژوازی از درون خود حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی سر برون آورده و قدرت را از طبقه کارگر بگیرد آگاه گشتند، و از تجربه تلخ شوروی در این رابطه آموختند و فهمیدند که راه بسوی کمونیسم با پیشرویها و عقبگردهای مداوم پرولتاریای انقلابی در عرصه

پرولتاریای انترنا سوسیالیست با پایه اجتماعی انقلاب پرولتری در کشور های اروپای شرقی و در خود شوروی مشکل خواهد داشت. توده ها در شرق عینیتاً علیه نظام سرمایه داری بلند شده اند اما نمیدانند که این نظام، يك نظام سرمایه داری است که تحت نام سوسیالیسم بر آنان حکم رانده و استثمارشان کرده است. آنان نمی دانند که ابرقدرت شوروی و حکومتهای اروپای شرقی، يك بلوک سوسیال امپریالیستی را تشکیل می دهند.

در آنجا حزبی مائونیستی موجود بوده که از طرق گوناگون عناصری از طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی را به این امر و مبارزه بین المللی عظیمی که دقیقاً برای روشن کردن این امر تحت رهبری مائو براه افتاد آگاه کند و آنان را برای تدارك يك انقلاب سوسیالیستی دیگر سازماندهی کند. در آنجا يك جنبش مائونیستی نبوده که نقطه رجوعی برای توده های بپا خواسته باشد. به این دلایل، جنبش خودبخودی توده ها در این کشورها ظاهری «ضد کمونیستی» دارد. این امر خوبی نیست، هرچند که غیر طبیعی هم نمی باشد. حاکمیتی که در این کشورها توده ها را لای دنده ها و زیر چکمه های خود خرد می کند، این کار را ریاکارانه و جنایت کارانه بنام «کمونیسم» و «سوسیالیسم» انجام داده است. این ویژگی جنبش توده ای در اروپای شرقی، دلیلی برای کم بها دادن به پتانسیل انقلابی شورش توده ها در آنجا نمی باشد. شورش علیه هرآنچه ارتجاعیست بر حق است! این يك حقیقت عام مارکسیستی است. وظیفه عنصر آگاه است که این اشکال را برطرف کند. آن خصوصیاتی که سال گذشته در جنبش توده ای چین دیده شد در اینجا نمی توان دید. در اروپای شرقی توده ها علامت کمونیستی داس و چکش را با خشم پاره میکنند، در چین در تظاهراتهای توده ای سرود انترناسیونال کمونیستی خوانده میشود. در لهستان کارگران اتحادیه کارگری کاتولیک درست میکنند و با

## ورشکستگی رویزیو نیلسن در شرق

با بوجود آمدن تغییراتی در مناسبات امپریالیستهای آمریکائی و روسی آنان ممکنست به همیاری و اتحادهای بیشتر علیه انقلابیون جهان و جنبشهای رهائیبخش جهان بپردازند. این امر ممکنست وضعیت را از جوانبی برای این جنبشها سخت تر کند. اما يك حسن و فایده استراتژیک دارد: این امر موجب تقویت تفکر انقلابی اتکاء بخود در این جنبشها میشود؛ بعلاوه از آزادی عمل هردو بلوک امپریالیستی در فریب دادن جنبشهای رهائیبخش و نفوذ در آنان میکاهد. و همه اینها برای انقلاب خوبست!

رخدادهای جهان، سریع و شگفت آور است. درك عمیق از این تحولات برای فعالین کمونیست اساسی است. در چنین اوضاعی برای فعالین کمونیست این خطر است که در همه حوادث «گم» شوند و سرعت و درهم پیچیدگی اوضاع نگذارد که با هشیاری فرصتها را تشخیص داده و با سرعت عمل برپایه آن سازماندهی و کار انقلابی کنند. کمونیستهای انقلابی باید عاجل بودن اوضاع را عمیقاً درك کرده و يك لحظه از سازمان دادن تعرض سیاسی برای بسیج و سازماندهی انقلابی توده ها و افزودن بر قوا غافل نمانند. مهمترین نکته اینست که تمام رشته های نظم کهن در حال از هم گسیختن است، توده های مردم در می یابند که دولتهای مقتدر هیچ نیستند و حس تحقیر به دشمن در آنان افزایش می یابد. این چیزی است که انقلاب بدان نیاز دارد، و گشایشهای مهمی برای پیشروی پرولتاریای انقلابی است.

### توضیحات

۱ - از اعلامیه فدراسیون مستقل کارگران پکن - ۲۹ می ۸۹ - میدان تین آن من - چاپ شده در نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا - ۲۹ ژانویه ۱۹۹۰



بالا: مه ۱۹۹۰ - تظاهرات علیه حکومت جبهه نجات ملی.

پائین: ستادهای پلیس مخفی آلمان شرقی



پایشن: بواسطه لاینحل ماندن بحران در لهستان، بسیاری از کارگران رزمنده از دایره نفوذ سازمانهای موجود هوادار غرب و شرق خارج میشوند.



شرقی در هم کوبیده میشود.



توده ای به افشای تجاوز ۱۹۶۸ اتحاد شوروی میپردازد. سست چینه: یکی از اهالی چکسلواکی در جریان میتینگ



# اول ماه مه ۱۹۹۰ انقلاب تا به آخر

## از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در اول ماه مه ۱۹۹۰، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با سرافرازی با ایده ای «کهن» تجدید عهد میکند: همانگونه که مارکس در مانیفست کمونیست اعلام کرده، پرولترهای سراسر جهان باید دست به «سرنوینی قهرآمیز تمام شرایط اجتماعی موجود بزنند»؛ آنان باید تا هنگامی که ریشه های ستم و استثمار از جامعه طبقاتی کنده نشده و از چهره جهان پاك نگردیده، به انقلاب ادامه دهند. این یقینا ایده ای «کهن» است، اما ذره ای از قدرت یا ضرورت عاجل آن کاسته نشده و بیش از هر زمان دیگر در انطباق با واقعیت جهان معاصر می باشد.



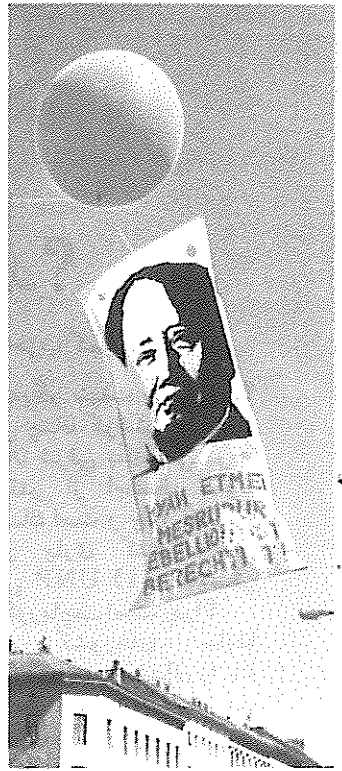
امروزه، یکی از دو بلوک امپریالیستی اصلی با بحرانی بیسابقه بلرزه درآمده است. رژیمهای حاکم در شرق، یکی پس از دیگری، مانند خانه ای کاغذی، فرو ریختند. حکام شوروی تمام تلاشهای خود را بکار بردند تا سرمایه داری دولتی استثمارگرانه خود را که پوسیده است و نظام سیاسی ستمگرانه و زندگی اجتماعی را کد خود را بمشابه چیزی «مترقی» و «کمونیستی» جا بزنند. اما بحران چیز دیگری را نشان داد و توده های ستمدیده در سراسر جهان دیدند که هیچ چیزی از نظم کهن مقدس و پابرجا نمی باشد. در همان حال که حکام بلوک امپریالیستی شرق تلاش میکنند نظام خود را مرمت کنند، شکافهای آن عریضتر شده و سرریز شدن طغیان عادلانه توده ها را موجب میشود. مردم اروپای شرقی نمی دانند که ماهیت نظامی که علیه اش می جنگند، سرمایه داری است. با این وصف مبارزات آنان علیه احزاب رویزیونیستی حاکم و بقایای آنها عادلانه بوده و نشانگر پتانسیل انقلابی توده های آنجاست.

کمونیسم دروغین نوع روسی مرده است؛ سوسیال امپریالیستهای شوروی و رویزیونیستهای طرفدار شوروی بالاخره دست از این ادعا که ضد امپریالیست، انقلابی و کمونیست میباشند، برداشته اند. این امر گشایشهای مهمی را برای کمونیسم اصیل بوجود می

آورد. کمونیسم دروغین، گچی و توهمات رفرمیستی را اشاعه میداده، دید توده های تحت ستم را درمورد اینکه به چه آینده ای میتوان دست یافت مخدوش میکرد و به آنان نظری بشدت معوج و تحریف شده از کمونیسم واقعی ارائه میداد. اکنون چرخ گردان تاریخ جهان، نقاب از چهره این تبهکاران برمیگیرد و به توده ها کمک میکند که حقیقت را از دروغ تمیز دهند.

حکام شوروی اعلام کرده اند که اکنون تصمیم دارند کمونیسم را کنار بگذارند. ولی دروغ میگویند؛ آنان مداخلات مدیدی است که کمونیسم را کاملا بکناری نهاده اند - از همان زمان مرگ استالین، بورژوازی نوین، تحت رهبری خروشچف و دیگر اعضای بالای حزب و دولت، قدرت دولتی را غصب کرد و کنترل کامل خود را بر شاهرگهای حیاتی جامعه مستقر ساخت. آنان دست به احیای کامل سرمایه داری در اتحادشوروی زدند، اما کماکان به استفاده از رویزیونیسم - یعنی سوء استفاده از نام کمونیسم - بمشابه اسلحه ای ایدئولوژیک در خدمت تحکیم قدرتشان و رقابت با بلوک امپریالیستی ایالات متحده برای سلطه بر جهان، ادامه دادند. آنچه اکنون میکنند صرفا اعلام رسمی کنار گذاردن کمونیسم است. نه سوسیال امپریالیستهای شوروی و نه هیچیک از به اصطلاح احزاب کمونیست در اروپای شرقی مخالف سرمایه داری نبودند، چرا که آنان خود سرمایه دار میباشند. آنان طرفدار محو انواع و اقسام استثمار انسان توسط انسان و هر گونه ستم، منجمله ستمی که مبتنی است بر تفاوت نژادی، جنسی یا ملی، نبودند. چرا که نظام آنان منبع تمام اینهاست. آنان طرفدار نابود کردن جنک از طریق نابود کردن امپریالیسم نبودند؛ چرا که آنان یکی از بزرگترین جنک طلبان تاریخ بودند. به همین دلایل جوامع بلوک شرق تا بدین اندازه زشت و زنده و اعمال آنان در اقصی نقاط جهان مملو از تجاوز امپریالیستی و قبیحانه و استثمارگرانه بوده است. ما تو تبه دونه، ماهیت سرمایه داری اتحادشوروی را افشاء کرد و به پرولتاریا و ستمدیدگان جهان

محلہ کرویتزبرگ  
در برلین - اول ماه  
مه ۱۹۹۰. ده هزار  
نفر در اعتراض به  
وحدت دو آلمان  
دست به تظاهرات  
زده و با پلیس مسلح  
به نبرد پرداختند.



شعار «شورش بر حق است» بزیبانهای ترکی و آلمانی بر فراز برلین

گفت که نباید گول نام سوسیالیستی آنرا بخورند. انقلابیون چین، شوروی را سوسیال امپریالیست خواندند؛ یعنی سوسیالیست در حرف، امپریالیست در عمل. از آن زمان تاکنون مائوئیستها، پرولتاریا و ستمدیدگان اتحادشوروی و تمام کشورهای اروپای شرقی را فرا خوانده اند که به پا خیزند و دست به يك انقلاب سوسیالیستی نوین زنند. امروزه صحت کامل نقد مائوئیستی از سرمایه داری بلوک شرق، روشن گشته است.

اتحادشوروی، درحال تعویض نقاب خود میباشد؛ اما کماکان مانند سابق منافع امپریالیستی خود را دنبال میکند و اخیرا دست به همکاری با طرحهای ارتجاعی ایالات متحده در فلسطین و آفریقای جنوبی زده است. اتحادشوروی و موکلینش پس از اینکه سالها در خفا به این مبارزات خیانت کردند، اکنون همان کار را آشکارا انجام میدهند. شوروی، همیشه به جنبشهای رهایبخش بمشابه ابزاری در خدمت منافع امپریالیستی خود نگریسته است و هرگز چیزی بجز این نبوده است؛ یگروز ساندینیستها را مورد استفاده قرار داده و روز دیگر بخاطر همان منافع آنها را تحویل امپریالیستهای یانکی میدهد. موکلین شوروی - احزاب و یا ارتشهای رویزیونیست و رفرمیست - در این کشورها هرگز به دنبال بوجود آوردن جامعه ای نوین که برپایه محو هرگونه ستم و استثمار بنا کرده، نبوده. آنان فقط بدنبال دست یافتن به مصالحه ای با دشمن بودند و اکنون آشکارا دشمنان قسم خورده توده ها را در آغوش میکشند. مائوئیستها همیشه گفته اند که هیچکس نباید از این کارهای سوسیال امپریالیستهای شوروی و وابستگان آن متعجب گردد. چرا که این فعالیتها انعکاس ماهیت طبقاتی آنانست.

قدرتهای امپریالیستی غرب تلاش دارند که بهترین استفاده را از مشکلات سوسیال امپریالیستها کرده و اهداف و مقاصد خود را به پیش برند؛ آنان سراسیمه به حمایت از رژیمهای «انقلابی» قلابی که جدیداً در کشورهای اروپای شرقی شکل گرفته، پرداختند و تلاش می کنند از تضعیف نظم بورژوازی در آنجا ممانعت بعمل آورند. آنان این فعالیتها را با تبلیغات ضد کمونیستی دیوانه وار همراه کرده؛ و به ستمدیدگان میگویند که «رهائی» آنان در استمرار نظام استثمار توده ها توسط مشتی خون آشام نهفته است، و از قرار این چیزی است که مردم اروپای شرقی و سراسر جهان باید خواستارش باشند. ایالات متحده وقاحت را بدانجا کشاند که مدعی شد تجاوز آشکارش به پاناما بادهای «رهایبخشی» را در سراسر آمریکای مرکزی به وزش درآورده است.

آمریکا و متحدان امپریالیستی غربی اش تا حلقوم در بحران فرو رفته اند و تلاش میکنند که به توده های کشورهای تحت سلطه و ستمدیدگان درون کشورهای خودشان، زور بازو نشان دهند. امپریالیستهای ایالات متحده دخالت خود در پرو را تشدید کرده و حتی در تدارک تجاوز آشکار علیه جنک خلق در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست پرو (یکی از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) قرار دارد، میباشند. انقلابیون جهان باید آماده باشند تا در مقابل چنین جنایتی از جنک خلق در پرو دفاع کنند. امپریالیستهای شرق و غرب بر تبانی خود علیه انقلابات سراسر جهان افزوده اند. اگرچه این امر مشکلات نوینی را بوجود می آورد، اما میتواند مفید واقع گردد. چرا که به از هم پاشیده شدن این توهم که گویا می توان برای مبارزه با يك بلوک امپریالیستی به دیگری تکیه کرد، کمک میکند. و به توده های انقلابی می آموزد که برای بدست آوردن پیروزی باید به نیروی خود تکیه کرد. امپریالیسم بالاجبار و مدام ارتشهای گورکن خود را متولد می سازد.

امروزه جهان وارد دوره ای بسیار غیر قابل پیش بینی و بشدت متغیر شده است. امپریالیستها نتوانسته اند ذره ای بحران نظام خود را بهبود بخشند؛ آنان در مورد صلح حرف می زنند، اما خصلت متغیر امور جهان، با خود خطر جنک جهانی را بهمراه می آورد. با این اوصاف، بی نظمی بزرگ برای انقلاب عامل مساعدی است. امپریالیستها به تلاشهای خود برای مهار زدن بر روندهای مختلف جهان می افزایند، اما هر چه بیشتر چنین می کنند، چنگالهایشان بر جهان سست تر می شود. این اوضاع برای رفرمیستها و انقلابیون نیمه راه که از بی نظمی منزجرند - حتی اگر این بی نظمی در نظم کهن باشد - بد است، اما برای انقلابیون پیگیر خوب می باشد.

امروزه بسیاری از به اصطلاح کمونیستها با آوای ارتجاعی کسانی که کمونیسم را رویائی پوچ می خوانند، همصدا شده اند. در مقابل، احزاب و سازمانهای متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پیگیرترین رزمندگان این زمانند، چرا که آنان به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دونه مسلح می باشند؛ یعنی مسلح به صحیح ترین، پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه از آینده بشر و راه رسیدن به آن. آنان، بر خلاف رویزیونیستها و رفرمیستها، مبارزه و فداکاری توده ها را برای دست یافتن به توافقاتی با حکام ارتجاعی مورد استفاده قرار نمی دهند؛ آنان به توده ها در مورد لزوم دست یافتن به مصالحه ای با نظام حاکم و قبول «راه حل» های مهلك که فقط می تواند راه تنفس توده های انقلابی را ببندد، موعظه نمی کنند.

مرگ رویزیونیسم مدرن روسی (این نوع کمونیسم دروغین بدین نام خوانده میشد) تحولی است خوشایند و باید از آن برای فراگیر ساختن کمونیسم اصیل در میان توده ها، که به بطور عاجل نیازمند انقلاب هستند، سود جست. این کار در خود شرق نیز باید انجام گیرد. باید از این تحول بهره برد و احزاب مائوئیست را در هر آنجا که موجودند تقویت کرد و در هر آنجا که حزبی مائوئیستی موجود نیست، آنرا بوجود آورد - احزابی که ارتشهای انقلابی خود را داشته باشند و توده ها را در راه رها کردن جهان از دست امپریالیستها و مرتجعین و بنا نهادن جهانی نوین، هدایت کنند.

\*کمونیسم دروغین روسی مرده است، زنده باد کمونیسم انقلابی!

\*پیش بسوی انقلاب! پیش بسوی ساختن و تقویت احزاب مائوئیستی

\*متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

\*از جنک خلق در پرو حمایت کنیم!

\*زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمشابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازیم!

\*از جنک جهانی جلو گیری کنیم! مبارزه جهت انقلاب در سراسر جهان را به پیش برانیم!



# سوسیالیسم با چهره انسانی یا سرمایه داری با چهره ای جدید؟

نوشته: ن. سانو گاتاسان، دبیر کل حزب کمونیست سیلان

(برگزیده از يك مقاله)

نشان داده است.

اما گفتن اینکه سوسیالیسم خلاق نیست دهن کجی به واقعیتهاست. روسیه و چین سوسیالیستی قبل از درغلتیدنشان به رویزیونیسم افتخار عرضه برخی از بهترین خلاقیت‌های هنری، موسیقی و تکنولوژی را داشتند. کسی نمی‌تواند به آسانی اسپونیک یا گروه‌های باله بولشوی یا اپرای انقلابی چین را فراموش کند. آیا می‌توانید چیزی خلاقانه تر از دفاع استالینگراد فکر کنید؟ در آنجا سربازان شوروی در حالیکه نام استالین را بر زبان می‌راندند جان باختند ولی هرگز عقب نشینتند و سختی را تبدیل به پیروزی نمودند.

احیای سرمایه داری، حتی در عرصه فرهنگی منجر به انحطاط ارزشهای معنوی و بدترین مظاهر فرهنگ غرب گشته است. رژه مانکن ها و مسابقه ملکه زیبایی در جایی که آب دهان مردان شهوت ران از دیدن زنان نیمه برهنه روان می‌شود يك چیز پیش پا افتاده است. فحشاء در تمامی این کشورها دوباره ظاهر گردیده است - يك نشانه مسلم سرمایه داری...

برخی از مفسرین چنین تلقین می‌کنند که گویا سیاست اقتصادی نوین (نپ) لنین زیربنای ساختمان سوسیالیسم در شوروی بود. لنین نپ را تنها بعنوان يك عقب نشینی موقت از سوسیالیسم پیشنهاد نمود و تنها يك سال طول کشید. دیدن هرگونه شباهتی میان نپ لنین و سیاست کنونی شوروی بی معنی است مگر آنکه بگوئیم هر دو عقب نشینی از سوسیالیسم است. اولی يك عقب نشینی موقت بود ولی دومی يك عقب نشینی دائمی ست. هدف اقدامات گورباچف عبارت است از بوجود آوردن تغییراتی در روبنای سیاسی دولت تا بر تغییرات اقتصادی که قبلا در اثر احیای سرمایه داری بوجود آمده بود، مطابقت کند. بنابراین غرض این مقاله انکار وضعیت غم انگیز امور در کشورهایی که زمانی سوسیالیست بودند، نمی‌باشد؛ بلکه هدف اشاره به این نکته است که این وضعیت غم انگیز بخاطر آن است که این کشورها راه سوسیالیسم انقلابی را طرد کردند و تحت رهبری رویزیونیسم سرمایه داری را احیا کردند. چرا پاپ برکت اش را نثار لخ والسا می‌کند؟ چرا بانکهای امپریالیستی برای وام دادن به لهستان و

...در اروپای شرقی، شوروی و چین چه می‌گذرد؟ اکثر مردم دچار گیجی شده اند و این گیجی توسط مفسرین سیاسی، که نمی‌دانند درباره چه می‌نویسند و فقط بلدند شادی زایدالوصف خود را از رخدادهای جاری به نمایش درآورند، شدیدتر می‌شود. حتی برخی از مفسرین تشویرهای جدیدی (آنها آنرا جدید(1) می‌نامند) اختراع می‌کنند تا تقصیر همه چیز را به گردن سوسیالیسم بگذارند، و حتی به خود زحمت نمیدهند تحقیق کنند و بفهمند که آیا هنوز سوسیالیسمی در این کشورها باقی بود یا اینکه سرمایه داری احیا گشته و قدرت دولتی از دست طبقه کارگر خارج شده بود. ایمان مردم به سوسیالیسم آنقدر عظیم است که برای بسیاری از آنها باور اینکه سرمایه داری می‌تواند احیا شود و قدرت دولتی از دست طبقه کارگر خارج گردد، مشکل است...

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» اظهار کردند: «پرولتاریا پرتری سیاسی خود را برای بچنگ آوردن تدریجی تمامی سرمایه از بورژوازی و متمرکز کردن تمامی ابزار تولید در دست دولت بکار خواهد برد.» انگلس در آنتی دورینگ گفت که پرولتاریا قدرت سیاسی را کسب می‌کند و ابزار تولید را به مالکیت دولتی در می‌آورد.

البته اقتصاد متمرکز و تعاونی ها از تاثیر بی کفایتی ها و سنبل کاریهای بوروکراتیک در امان نیست، اما تر و خشک را با هم نباید سوزاند.

اکنون کمبودها و بی کفایتی های بوروکراسی دولتی برای بی اعتبار کردن برنامه ریزی مرکزی، و جهت احیای مالکیت فردی بکار می‌رود.

مالکیت خصوصی دارای تاریخ چند قرنی است؛ با اینحال بخاطر داشته باشید که مالکیت خصوصی از همان ابتدا در جهان وجود نداشت. اما امروز احساس معینی به دارائی خصوصی به انسان به ارث رسیده است، و از همین عادت است که نیروهای ارتجاعی برای فریب مردم کشورهای سابقا سوسیالیستی استفاده می‌کنند تا آنها را بسوی سرمایه داری جلب کنند. هیچ کس از نقصانها حمایت نمی‌کند، چنین مسئله ای هم در نظام سرمایه داری و هم در سوسیالیسم خود را

مجارستان از یکدیگر سبقت می‌گیرند؟ چرا آلمان غربی چنان کوششی را برای فریب مردم آلمان شرقی بکار می‌برد؟ چرا غرب اینقدر از احتمال سقوط گورباچف هراسناک است و چرا آنان می‌خواهند به او یاری کنند؟ حتی پریماداسا رئیس UNP (۱) ستایشگر پروستروویکای گورباچف است. چرا؟

اگر این کشورهای سابقا سوسیالیستی، سوسیالیسم بیشتری را بنا می‌کردند آیا باز هم این ستایش ها، تشویقها و کمکها ارزانی می‌شد؟

حال به مسئله قدرت دولتی بپردازیم. تمام این کشورها دیکتاتوری پرولتاریا را طرد کردند. خروشچف بنوبه خود آن را طرد کرد و آن را به دیکتاتوری تمام خلقی که نام دیگری برای دیکتاتوری طبقه بورژوازی نوین بود، تغییر داد.

لنین گفت، «مسلمنا گذر از سرمایه داری به کمونیسم اشکال سیاسی پیشرفته و گوناگونی را بوجود خواهد آورد، جوهر همه یکی خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا.»

همانگونه که لنین توضیح داد، دیکتاتوری پرولتاریا دمکراسی برای خلق و سرکوب استثمارگران و استثمارگران خلق یعنی کنار گذاردن آنان از دمکراسی است.

امروز بار دیگر صحبت از دمکراسی پلورالیستی می‌باشد که چیزی نیست بجز دمکراسی بورژوائی یا دیکتاتوری بورژوائی. دمکراسی همیشه يك پایه طبقاتی دارد. علت اینکه نیروهای بورژوائی در کشورهای سابقا سوسیالیستی فرصت یافتند سر خود را بلند کنند و سرمایه داری را احیا نمایند بدین خاطر است که قدرت دولت پرولتری در این کشورها سرنگون شد و دیکتاتوری پرولتاریا طرد گردید.

برخی از این کشورهای سابقا سوسیالیستی به همسایگان خود تجاوز کردند. شوروی به چکسلواکی و افغانستان تجاوز کرد. ویتنام کامبوج را اشغال نمود. چین به ویتنام حمله کرد. اینها اعمالی است که هیچ کشور سوسیالیستی مرتکب آن نمی‌شود - این دلیل دیگری بر سوسیالیست نبودن آنهاست. ■

توضیحات

۱ - حزب ارتجاعی حاکم در سریلانکا.

# در باره تجاوز به پاناما

## اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تجاوز امپریالیسم آمریکا به پاناما را شدیداً محکوم کرده و از تمام اشکال مقاومت که علیه این متجاوزین بکار رود حمایت میکند. حکومت ایالات متحده، نیروی نظامی ۲۴۰۰۰ نفره‌ای را به پاناما گسیل داشته و حداکثر خشونت و خونریزی ممکن را بکار برد.

پاناما، بدلیل وجود کانال پاناما، برای آمریکا اهمیتی حیاتی دارد. به‌علاوه، تسهیلات نظامی عظیم ارتش جنوبی آمریکا و مقر فرماندهی آن در اینجا قرار دارد. این تسهیلات نظامی، مرکز عصبی فعالیت‌های نظامی آمریکا در منطقه بوده و سکوی پرشی برای تجاوزات و جنگ‌های آینده آمریکا، میباشد. اما نوریگا و نیروی ۱۰ هزار نفره اش مدت‌های مدیدی موجب بگیر ایالات متحده بوده و خطری واقعی برای سلطه آمریکا، نبوده‌اند. نکته عمده در این تجاوز عبارت بود از به نمایش گذاردن زور بازوی نظامی آمریکا، برای مرعوب کردن خلق‌های منطقه (منطقه‌ای که آمریکا همیشه آنرا «حیات خلوت» خود خوانده است) و تدارک سیاسی و نظامی برای دست زدن به جنایاتی بزرگتر از این.

امپریالیست‌های آمریکائی در پی آنند که اقتدار خود را در آمریکای مرکزی و جنوبی تقویت کنند، در شرایطی که بی ثباتی آن روزافزون است و روحیه و پتانسیل انقلابی توده‌های مردم زیر یوغ استثمار و سلطه آمریکا در حال رشد میباشد. در چند سال گذشته، بحران سیستم امپریالیستی و مانورهای امپریالیسم رقیب آمریکا - یعنی شوروی - این اوضاع را انفجاری تر کرده است. ایالات متحده آمریکا نوکران جنایتکار خود را در ال سالوادور تقویت میکند، تهدیدات خود را علیه نیکاراگوئه (با وجود آنکه ساندینیست‌ها سخت در تلاشند تا آنها را خوشنود سازند) فزونی می بخشد، و در کلمبیا دخالت میکند. هم اکنون ایالات متحده تحت همان پوشش «جنگ علیه مواد مخدر» که در تجاوز به پاناما مورد استفاده قرار داد، در پرو یک پایگاه نظامی برقرار کرده است، فعالیت‌های خود را برای متوقف ساختن جنگ انقلابی در پرو که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست در پرو در جریان میباشد، افزایش داده است. این تنها جنگ انقلابی در آمریکای لاتین میباشد که توده‌ها را بسیج کرده و بر توان و قدرت مسلح آنها، متکی است. تجارب مثبت و منفی در آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان نشان میدهد که فقط جنگ خلق میتواند امپریالیست‌ها را مغلوب سازد و هیچ چیزی کمتر از شکست کامل امپریالیست‌ها، دردی را درمان نخواهد کرد.

در پاناما، در تهاجم اولیه، بمبها و موشک‌های آمریکائی بخش قابل توجهی از پایتخت را منهدم ساخت. اما پس از آن، تهاجم نظامی شکل جنگ یک نیروی نظامی امپریالیستی علیه توده‌های زحمتکشی که گروه‌ها یا خاسته بودند را بخود گرفت - توده‌های زحمتکشی که بطور ابتدائی و در چند مورد با تفنگ، در مقابل تمام هیبت نظامی مهاجمین، مسلح بودند. ایالات متحده در پاناما در پی یک پیروزی سریع و ارزان بود، اما این توده‌های بی‌خاسته نگذاشتند که چنین چیزی نصیبش شود. پاناما کشوریست که در سال ۱۹۰۳ توسط ارتش آمریکا بوجود آمد. در این سال ایالات متحده بدنبال یافتن جایی برای باز کردن کانال، در جهت گسترش امپراتوریش، پاناما را از کلمبیا دزدید. از آنموقع تا کنون ۹ بار پاناما را مورد تهاجم قرار داده است.

مواد مخدر بهانه‌ای بود برای تهاجم، اما کسانی که به پاناما حمله کردند خود بزرگترین قاچاقچیان مواد مخدر در جهان میباشند. شخص جورج بوش، ابتدا در مقام رئیس سازمان سیا، و سپس معاون رئیس جمهوری آمریکا، رئیس نوریگا بوده است. یکی دیگر از روسای سابق سازمان سیا، بنام آدمیرال استنفیلد ترنر، گفت: «آیا ما واقعا خواهان آن هستیم که نوریگا را دادگاهی کنیم و بگذاریم که در مورد گذشته و روابط محرمانه اش صحبت کند؟»

تهاجم به پاناما و اشغال آن توسط ایالات متحده را نمیتوان بدون پاسخ گذارد. مضاف بر این، کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از عموم میخواهد که هشاری خود را در قبال تجاوزات امپریالیستی محتمل در نقاط دیگر، حفظ کنند.

# پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال (مشعل)

رفقای عزیز

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت خیزش قهرمانانه توده های نپالی به آنان درود می فرستد و از صمیم قلب از آمال دمکراتیک و انقلابی راستین مردم نپال حمایت می نماید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی همچنین به چند دهه تلاشهای خستگی ناپذیر انقلابیون کمونیست راستین نپالی و نقشی که آنان برای رشد يك جنبش سازش ناپذیر توده ای علیه رژیم سلطنتی ایفا نمودند آگاه است. اما مهمتر اینکه جنبش ما از کوششهای رفقای انقلابی نپالی مان برای تدارک و آغاز جنگ انقلابی خلق که تنها می تواند انقلاب دمکراتیک نوین را همراه آورد حمایت می کند. ح ك ن (مشعل) در اشاره به این مسئله محق بوده است که هدف مبارزه خلق نباید محدود به دست یافتن به امتیازاتی بر سر حقوق دمکراتیک از سوی سلطنت، یا برقراری «دمکراسی» چند حزبی یا حتی براندازی خود رژیم سلطنتی باشد. بلکه هدف جنبش باید سرنگونی انقلابی کامل سلطه و استثمار نیمه فئودالی و امپریالیستی و بنای حاکمیت دمکراتیک نوین کارگران - دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون باشد. رفقای نپالی ما در توضیح این مسئله به توده ها، در طول جنبش کاملاً محق بوده و هستند که: تنها با برآه اندازی يك جنگ دراز مدت خلق در راستای راه ترسیم شده توسط مائو تسه دون، مردم می توانند به آزادی دست یابند.

خیانت فجیع و سازش شرم آور «کنگره نپال» و همچنین اتحاد چپ هفت حزب به رهبری رویزیونیستهای هوادار شوروی و چین یکبار دیگر ثابت نمود که مردم نپال به رهبری انقلابی پرولتری نیاز دارند. این خیانت یکبار دیگر نشان داده است که مانند همه کشورهای تحت ستم، در نپال نیز جنبشها و خیزشهای توده ای، هر قدر هم که گسترده و رزمنده، حتی انقلابی باشند، و حتی منجر به تغییر رژیم شوند، نمی توانند بخودی

خود به جنگ انقلابی تکامل یابند، چه رسد به اینکه نظام اجتماعی - اقتصادی را دگرگون نمایند. آغاز يك جنگ انقلابی و رهبری آن تا پیروزی، مستلزم تلاشهای آگاهانه و نقشه مند حزب پرولتری مسلح به يك خط درست و تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون می باشد. این مسئله با پیروزیهای چین تحت رهبری مائو تسه دون و حزب کمونیست چین به اثبات رسید و امروز با تجربه پیشروی جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو بار دیگر در زندگی باثبات می رسد.

در نپال، همانند دیگر کشورهای نیمه فئودال - نیمه (نو) مستعمره، همانگونه که بیانیه اشاره می کند، «اوضاع، عموماً انقلابی است» و خط مائو نقطه آغاز برای ترسیم دقیق استراتژی و تاکتیکها می باشد؛ دست زدن به جنگ چریکی دهقانی تحت رهبری پرولتاریا؛ برقراری مناطق پایگاهی در نواحی عقب مانده روستائی، محاصره شهرها از طریق دهات، انجام انقلاب ارضی یعنی اصلاحات ارضی انقلابی بر پایه اصل «زمین به کشتگر»، و برقراری قدرت سیاسی کارگران - دهقانان در مناطق پایگاهی و روستائی. مائو استدلال نمود که مبارزه مسلحانه باید شکل عمده مبارزه و ارتش شکل عمده تشکیلات باشد و اینکه تمامی اشکال دیگر مبارزه و تشکیلات باید در خدمت جنگ خلق باشد. خیزش انقلابی جاری در نپال بر ضرورت بکارگیری خط مائو در رابطه با وضعیت مشخص کشور شما تاکید می گذارد.

این وظایف عاجل با توجه به موقعیت سوق الجیشی نپال در منطقه، اهمیت برجسته تری می یابند. مناطق مجاور نپال در شمال شرقی هند، با رشد و نیرومند شدن روزافزون مبارزات توده ها و ملل تحت ستم هر چه شکننده تر می گردد، هر چند این مبارزات فاقد رهبری انقلابی پرولتری صحیح می باشند. آغاز يك جنگ خلق نیرومند در راستای راه مائو و تحت رهبری کمونیستهای انقلابی

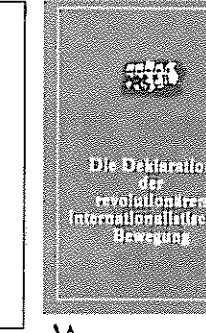
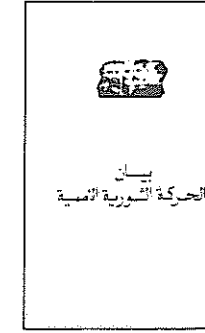
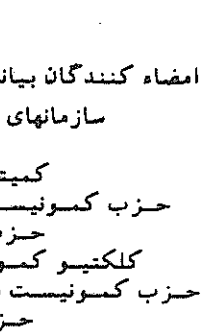
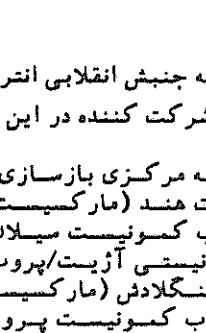
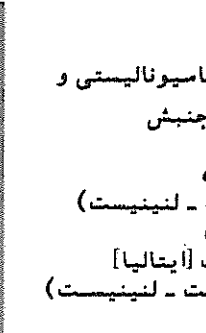
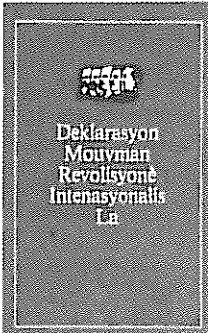
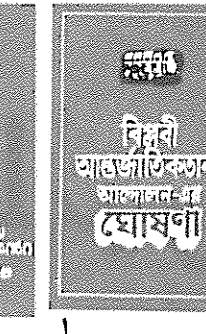
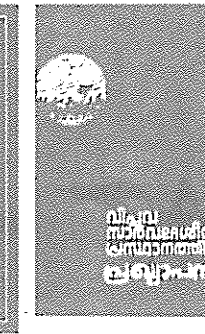
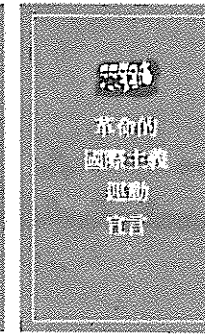
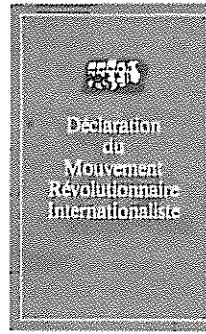
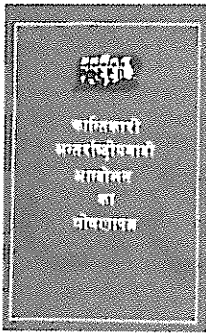
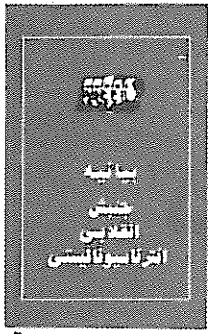
نپال، همانگونه که مائو در جمع بندی از تجربه چین بحث نموده، قطعاً می تواند نفوذی جدی و مثبت در خیزشهای فعلی و آینده کشور مجاور یعنی هند اعمال نماید.

توسعه طلبی هند يك تهدید بزرگ و مستقیم علیه تکامل و پیشرفت مبارزه انقلابی تحت رهبری کمونیستهای انقلابی راستین نپال می باشد. حضور رژیم ضد انقلابی و رویزیونیستی چین در شمال کشور نیز بر مشکلات می افزاید. معذالك جنبش اخیر در نپال نشان داد که هند توسعه طلب علیرغم قدرت عظیمش يك بزرگ تهدید است که بطور فزاینده ای بخاطر رشد ظنیانهای توده ای در مناطق مختلف هند دچار دردمرگ شده است. اگر هند جرات کرده و دست به دخالت مستقیم بزند، در آنصورت از يك سو بر عمق بحران و آشفتگی های داخلی اش افزوده خواهد گشت و از سوی دیگر آتش بیداری و مقاومت ملی را در نپال روشن کرده و این شکست شرم آور دیگری برای توسعه طلبان هند به همراه خواهد آورد: همانند شکستی که «نیروهای حافظ صلح هند» از مردم به اصطلاح «کوچک» و «حقیر» تأمیل خوردند. بدین ترتیب وضعیت نامساعد استراتژیک نپال - یعنی محاصره توسط دولت‌های بزرگ ارتجاعی - می تواند به وضعیت مساعد استراتژیک تبدیل گردد. تپه ها، کوهها و جلگه های لبریز از مبارزه انقلابی به منبع الهام و قدرت توده های منطقه بدل خواهد شد و حمایت توده ها را در تمامی کشورهای همسایه بدست خواهد آورد.

رفقا، خواهشمندیم شادباشهای ما را به رزمندگان حزب خود، به کارگران، دهقانان و توده های انقلابی نپال جهت پیشرفتهای بدست آمده برسانید و حمایت کامل ما از نبردهای آتی که رفقا برایش آماده می شوند را به آنان اعلام دارید.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۹۹۰ مه



امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

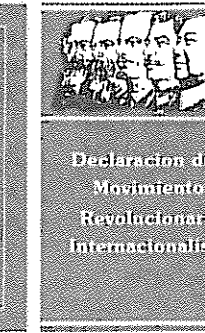
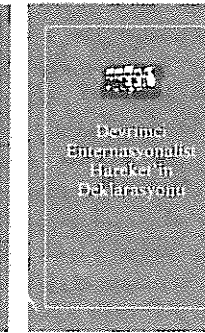
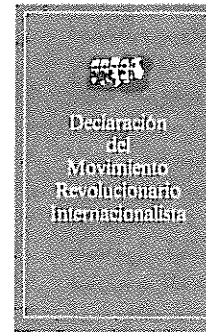
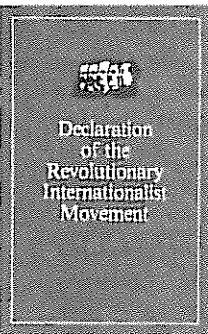
- کمیته مرکزی بازسازی،  
 حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست)  
 حزب کمونیست میلان  
 کلکتیو کمونیستی آزیت/پروپ [ایتالیا]  
 حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست)  
 حزب کمونیست پرو  
 حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست - لنینیست  
 گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی  
 حزب کمونیست نپال [مشل]  
 گروه پرچم سرخ نیوزیلند  
 سازمان مارکسیست - لنینیست های تونس\*  
 سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان\*  
 حزب پرولتری پوربا بنگلا [بنگلادش]  
 گروه کمونیست انقلابی کلمبیا  
 حزب کمونیست انقلابی آمریکا  
 اتحادیه کمونیستی انقلابی [جمهوری دومینیکن]  
 اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

\*دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرد که سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان بعنوان یکی از امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از سازمانهای شرکت کننده در این جنبش پذیرفته شده است.

علاوه بر لیست فوق، شماری دیگر از سازمانها هستند که بطور تنگاتنگی با جنبش ما برای پیشبرد اهدافمان و ساختن و تقویت یک شکل پیشاهنگ کمونیستی همکاری میکنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. در اینجا تصویر روی جلد نسخه های گجراتی، نهالی، ژاپنی و کانادایی غایب است.

- ۱ - بنگالی ۲ - مالایایی ۳ - چینی ۴ - فرانسوی ۵ - هندی ۶ - فارسی ۷ - کرول ۸ - کردی ۹ - انگلیسی (چاپ آمریکا) ۱۰ - انگلیسی (چاپ هند) ۱۱ - اسپانیایی (چاپ اسپانیا) ۱۲ - اسپانیایی (چاپ آمریکا) ۱۳ - ترکی ۱۴ - اسپانیایی (چاپ کلمبیا) ۱۵ - اسپانیایی (چاپ پرو) ۱۶ - ایتالیایی ۱۷ - دانمارکی ۱۸ - آلمانی ۱۹ - عربی ۲۰ - پنجاب ۲۱ - تامیلی



# دربزرگداشت چهلمین

از: رفیق گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو

سخنرانی اخیر صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد پیروزی جنگ انقلابی در چین در سال ۱۹۴۹، اهمیت مائوئیسم برای جنگ خلق تحت رهبری ح.ک.پ را بررسی می کند.

نکاتی برای اندیشیدن  
و برانگیختن انگیزه مان  
برای انجام عمیقتر  
وظایف کمونیستی مان

۱ - انقلاب چین

بیشک انقلاب چین نتایج بینظیری برای بشریت در برداشته است - به چند دلیل: یکم، از نظر صرفاً شمار عظیم مردمی که در آن شرکت داشته اند، این شمار در ابتدا چهار میلیون بود و در زمان انقلاب فرهنگی به هشتصد میلیون رسید. این کشور، سرزمین مبارزات تکان دهنده بوده است، سرزمین جنگهایی نظیر جنگ تریاک در سال ۱۸۴۰، و مبارزات عظیم و سنت گسترده نبرد توده های خلق و دهقانانی است که مبارزانشان به اعصار گذشته باز میگشت، طی انقلاب فرهنگی، در جمع بندی از تاریخ کهنسال چین چنین گفته شد که تأثیرات کثرت مبارزات مسلحانه بر تکاملش، از ویژگیهای تاریخی کشور است. بر این زمینه بود که حزب کمونیست چین و صدر مائو، سومین مشعل راهنما و قله رفیع مارکسیسم پا به عرصه وجود نهادند. این عوامل به ایجاد شرایط خاص در چین پا دادند. آنچه که در این کشور بوقوع پیوست، دنیا را لرزاند.

انقلاب دمکراتیک را در نظر بگیرید: اساساً انقلابی قهر آمیز است که طی آن طبقه ای بوسیله جنگ خلق به دست طبقه ای دیگر سرنگون میشود. این قانونی جهانشمول است و بویژه امروزه که عده ای در پی آنند که کهنه اعلامش کنند، از اهمیت خاص برخوردار می شود. انقلاب دمکراتیک در چین یک الگو و یک طرح نمونه از انقلاب علیه امپریالیسم،

فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات است. انقلاب دمکراتیک ناگزیر به انقلاب دوم منتهی می گردد. بنابراین، در بررسی انقلاب چین نه تنها باید به انقلاب دمکراتیک توجه نمود بلکه باید گذار بی وقفه اش به انقلاب سوسیالیستی را نیز مد نظر داشت. انجام انقلاب سوسیالیستی در کشوری نظیر کشور ما بدون گذر از انقلاب دمکراتیک ممکن نیست. صدر مائو نشان داد که انقلاب سوسیالیستی تداوم انقلاب دمکراتیک است، و بعلاوه انقلاب در سیمای انقلاب فرهنگی، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بوده و بر پایه ارتش خلق که میتواند از دولت نوین متکی به توده های وسیع مردم دفاع کند، استوار بود. او تصریح نمود که وظیفه ساختمان سوسیالیسم، همراه خود انقلاب ظاهر می شود؛ و نیز اینکه این پروسه ای بی نهایت پیچیده و طولانی است. بعلاوه، صدر مائو گفت که ما کمونیستها هنوز فاقد درک کامل و همه جانبه از قوانین سوسیالیسم هستیم و نیل بدان محتاج زمان زیادی است. او گفت که در دوران سوسیالیسم مبارزه طبقاتی قهرآمیز و شدید و برخورد دو راه (راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی) وجود دارد و مسئله اینکه بالاخره کدام پیروز می شود کماکان بلا تکلیف مانده است. بیشک او هیچ تردیدی در پیروزی نهایی سوسیالیسم نداشت، اما بویژه بر مبارزه طبقاتی شدید برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا تأکید می ورزید.

او به ما می آموزد که سوسیالیسم محتاج تکیه بر توده های گسترده، دهقانان، پرولتاریا و خلق است تا بتواند پدیده های نوین بیافریند و از راههای کهنه سرمایه داری که توسط انقلاب مغلوب شده است و راههایی که ما را از مسیر سوسیالیسم منحرف می سازد، بپرهیزد. سوسیالیسم باید اشکال نوین بیافریند. او تصریح نمود که مبارزه طبقاتی کماکان شدید خواهد بود و مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا که بر توده های وسیع تکیه دارد، کانون نبرد خواهد بود.



یکی از نخستین واحدهای میلشیای خلق

علاوه بر این، انقلاب چین ضرورت انقلاب فرهنگی را نشان داد - مبارزه ای ضروری جهت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. بیشک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک حماسه تاریخی - جهانی در انقلاب، یک قله رفیع پیروزمند برای کمونیستها و انقلابیون جهان و یک دستاورد ماندگار است. اگرچه هنوز راهی دراز در پیش روی داریم، آن انقلاب (فرهنگی) حاوی درسهای عظیمی بود که ما در اینجا بکار می گیریم. بطور مثال، اینکه تحول ایدئولوژیک نکته ای اساسی برای طبقه ما جهت کسب قدرت است، که امروزه بمعنای دست زدن به یک جهش ایدئولوژیک جهت کسب قدرت دولتی می باشد.

علاوه بر این دو نکته، انقلاب چین نشان داد که چگونه انقلاب بر زمینه پروسه ای از احیاءگری و ضد احیاءگری

# سالگرد انقلاب چین

با بانک رسا محکومشان می کند. از این قبیل گزاره گویی ها در زمان خود مارکس هم فراوان بود، در زمان لنین هم چنین بود. و امروز نیز این چنین است. از یاوه گوئیهای این به اصطلاح گورکنان مارکسیسم نباید در عجب شد. آنها مائوئیسم را آماج حملات توطئه گرانه و خبیث خود می سازند، چرا که مائوئیسم پیشروترین جهانبینی بشریت است.

دقیقا هنگامی که ایدئولوژی ما احزاب کمونیست به قله های عالیتری نائل می شود است که مورد حمله واقع شده، انکار گشته و کهنه اعلام می شود. لیکن - و این بسیار مهم است - این وراجی های زیادی درباره به اصطلاح مرگ مارکسیسم، تنها پیش درآمد تکامل نوین مارکسیسم است. درست مثل زمان مارکس و لنین. مائوئیسم پیشروترین ایدئولوژی علمی و بنابراین متحول کننده ترین واقعیت است. از ماده نشأت گرفته و بیانی مادی است، چرا که روح صرفا شکلی از ماده است. ما از پیشروترین ایدئولوژی برخورداریم؛ مائوئیسم.

ما در اینجا باید بر شعار سال ۱۹۷۹ خود تاکید مجدد ورزیم: «از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم حمایت و دفاع کنید و بکارش ببندید!» (این شعار اکنون تغییر کرده، زیرا در آن زمان اندیشه مائو تسه دون می گفتیم.) آنان که در خیال انکار آنند، در رویا بسر می برند!

مائوئیسم پدیده نوینی است، و پدیده های نوین بسادگی مورد قبول نمی افتند. آتوریته مائوئیسم از طریق مبارزه بی امان توسط رهبری پرولتاریا در انقلاب، یعنی احزاب کمونیستی، بدست آمده است. لنین، مارکسیسم را درخت زندگی و ایده آلیسم را انگل خواند. امروزه ایده آلیسمی که تبلیغ می شود انگل است و مائوئیسم درخت زندگی می باشد. ما به عظمت مائوئیسم اعتقاد داریم و همه چیز خود را بدان مذبونیم، چرا که بدون آن اکنون نمی توانستیم گرد هم باشیم. بدون مائوئیسم، نه جنگ خلق می توانست

و هیچ چیزی نمیتواند مانع راهپیمایی مان بسوی آینده شود. این راهپیمایی اجتناب ناپذیر باید از مراحل و پروسه های دشوار بگذرد که هر مرحله خود در برگیرنده مسائل جدیدتر و دشوارتر است. اما ما کمونیستها از قدرت لازم جهت غلبه بر آنها برخورداریم، چرا که صاحب قدرتمندترین ایدئولوژی هستیم. باز هم تاکید می ورزیم که این باید هدف نهائی مان باشد، هر چقدر هم که مشکلات رویاروی طبقه مان پرولتاریا، عظیم باشد. مسائلی که امروز پیش رویمان قرار دارند، یعنی احیای سرمایه داری در چین و شوروی، نافی این هدف نبوده بلکه بر دراز مدت بودن و پیچیدگی پروسه راهپیمایی بسوی کمونیسم تاکید می نهند. امروزه، یعنی زمانی که برخی افراد مدعی مرگ کمونیسم هستند، باید به انقلاب چین رجوع کنیم و حزبمان را بمشابه بخشی از انقلاب جهانی و در خدمت هدف کمونیسم بکار گیریم. این است آنچه که از انقلاب چین و نقش صدر مائو می آموزیم.

## ۲ - مائوئیسم

این مسئله تعیین کننده است. صدر مائو به ما می آموزد که درستی خط سیاسی - ایدئولوژیک تعیین کننده همه چیز است. ایدئولوژی ما، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم است. نه اینجا جای تعریف و تبیین مارکسیسم در کلیت خویش است و نه اینکه ضروری می باشد. قصد ما در اینجا صرفا نشان دادن این است که ایدئولوژی پرولتاریا واقعیتی عظیم است که جهش وار و از طریق مراحل، تکامل می یابد. مارکسیسم نخستین مرحله، لنینیسم دومین و مائوئیسم سومین، عالیترین و برترین بیان آن است. بنابراین مارکسیسم از نظر ما کمونیستها، نیرویی غیرقابل مصاف، پویا و همیشه در حال حرکت به پیش و در تکامل است. و درست هنگامی که کودنها مارکسیسم را مرده می پندارند، بیشتر تکامل یافته و



که در جریان جنگ خلق در چین تشکیل شد.

(تضادی مشتمل بر دو جنبه) انجام می گیرد. هیچ طبقه ای نتوانسته است قدرت را با یک خیز کسب کند؛ بلکه همه با احیای قدرت سابق روبرو شده اند و مجبور بوده اند شدیداً علیه احیاء مبارزه کنند تا بالاخره بطور نهایی قدرت را کسب نمایند. پرولتاریا هم اکنون بخش اعظم این مسیر را پیموده است.

بنابراین انقلاب چین ما را مجبور میسازد تا در مورد انقلاب دمکراتیک، انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و احیاءگری و ضد احیاءگری، یا در اساس، انقلاب مداوم (آنگونه که مارکس راهپیمایی توفانی طبقه مان بسوی نیل به کمونیسم از طریق دیکتاتوری پرولتاریا را نامید) به تفکر بنشینیم.

امروزه بیش از هر زمان دیگر مدعی هستیم که هدفمان تحقق کمونیسم است

وجود داشته باشد و نه مشعلی فروزان در کوران باد و توفان میتوانست بدرخشد.

مائوئیسم از بیشترین اهمیت برای پرولتاریای بین المللی و خلطهای جهان برخوردار است. بنابراین، مبارزه جهت تبدیل مائوئیسم به فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی، کماکان وظیفه ای ضروری است. نیروی عظیمی که در مائوئیسم نهفته است و می تواند پرولتاریا و خلق را مسلح سازد را در نظر بگیرید. صدر مائو به ما گفت که در روزهای سخت باید به ایدئولوژی قدرتمندان روی آوریم. مائوئیسم ایدئولوژی قدرتمند ما است. او درست می گفت که پرولتاریا صاحب قدرتمندترین بمب اتمی است: اندیشه مائو تسه دون (آنگونه که در آن زمان خوانده میشد).

پس بگذارید بر مائوئیسم خویش، این رفیعترین قله پیروزی، تاکید مجدد ورزیم.

### ۳ - تهاجم ضد انقلاب جدید

در سطح جهان توسط گورباچف و دن سیائوپین

پر واضح است که آنها با همکاری سیاهترین ارتجاع جهانی، یعنی امپریالیسم، این تهاجم خود را به پیش می برند، چرا که منطق بر منافع مشترکشان است.

تبهکارانه و پوشالی بودن ماهیت تهاجم جدید گورباچف و دن هر روز آشکارتر از روز پیش می گردد. آنها به نفی اساسی ترین نکات برخاسته اند. رویزیونیستهای چینی دنباله رو دن سیائوپین چنین مطرح می کنند که سرمایه داری از چهار مرحله عبور می کند - مراحل چینی، اولیه، ثانویه و عالی - و سرمایه داری از زمان جنگ جهانی دوم به عالیترین مرحله خویش رسیده است. آنها تز مرکزی تئوری امپریالیسم لنین را نفی می کنند. بعلاوه، چنین مطرح می سازند که سرمایه داری سیستمی کهنه شده نیست و از توانایی کافی برای غلبه بر مشکلاتش برخوردار است. مطبوعات جهان چنین بحث می کنند که عملکرد سیستم سرمایه داری جهان، سیستم آمریکا، ثابت می کند که اساسا این ایده مارکس که مازاد تولید تحت سرمایه داری باعث بروز بحران می شود غلط است، چرا که امروزه این چنین بحرانهایی قابل کنترلند و بنابراین بمعنای کهنه شدن سیستم نیستند. در عین حال، قبول دارند که بحران مازاد تولید میتواند به وجود آید، و بدین ترتیب، حرف خود را نفی می کنند. نکته اصلی در اینجاست که رویزیونیستهای چینی و

امپریالیستها در موضع علیه مارکسیسم به وحدت رسیده اند.

در مورد نقش کلیسا: يك سرمایه دار پرویی، عضوی از بورژوازی بزرگ در پیوند با امپریالیسم (بویژه امپریالیسم یانکی) می گوید که اقتصاد کشور در حال حرکت بسوی انفجاری اجتناب ناپذیر است. بنابراین، با همکاری کلیسا طرحهایی را تدارک می بینند تا از این انفجار جلوگیری کنند. طرح امدادگرايه «جامعه در حال عمل» توسط «کاریتاس» بخشی از این تلاشها جهت متوقف ساختن انقلاب و معامله گری بر سر گرسنگی توده ها است. امروزه در چین خواهان برسیمت شناختن نقش جدید کلیسا شده اند؛ در آنجا مدعی شده اند که مذهب تحت سوسیالیسم افیون توده ها نیست. این خلاف نظر مارکس است. آنها به دروغ مدعیند که قضاوت مارکس در اینمورد مربوط به زمانی است که هنوز مارکسیسم فاقد تحلیل علمی در مورد نقش مذهب بود. این نیز دلیلی بر این است که چگونه رویزیونیسم با ارتجاع تلافی می یابد. ما در مورد نقش کلیسا بسیار آگاه هستیم. ما نظراتمان را قبلا مطرح کردیم: در مورد تفاوت میان منافع طبقاتی سلسله مراتب کلیسایی و احساسات مذهبی توده ها. علاوه بر این، چه کسی می تواند تهدیدات آتشین پاپ را فراموش کند که به ما اخطار داد «رفتارتان را تغییر دهید» - آنهم درست در زمانی که ارتش ارتجاعی را مورد عنایت قرار میداد؟ هر وقت مشکلی پیش می آید، سر و کله پاپ پیدا می شود تا نقش ضد انقلابی خود را بازی کند. لهستان نیز يك نمونه دیگر از این مسئله است.

بنابراین انکار مارکسیسم توسط رویزیونیسم اشکال مشخص می یابد، و همین به مرگ و نابودی خودش منتهی میگردد. حزب ما گفته است که زمان برپا داشتن نبرد عظیم در دفاع از مارکسیسم در کلیه عرصه ها فرا می رسد. آن زمان هم اینک فرا رسیده است. اکنون زمان دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم رسیده است. این بدان معنا است که ما باید رویزیونیسم را بطور همه جانبه مورد مطالعه قرار دهیم - درست مثل مطالعه دشمن - زیرا که در نبرد مرگ و زندگی با او هستیم. باید امعاء و احشاء آن را بشکافیم و خصایص نهانش را در پیش چشم جهانیان آشکار سازیم. ما باید نشان دهیم که چگونه رویزیونیسم، امپریالیسم و ارتجاع جهانی دست به دست هم داده اند تا مارکسیسم را به زیر سوال برده و انکارش کنند. آنها در عرصه اقتصادی مدعیند که

سرمایه داری به راه حلی برای معضلاتش دست یافته است و بنابراین بسوی سقوط پیش نمی رود. آنها میخواهند که ما مردم جهان، پرولتاریا، باور کنیم که سرمایه داری ابدی است. در عرصه سیاسی نیز، این احمقها میخواهند ما باور کنیم که دیکتاتوری بورژوازی سیستمی رو به نابودی نیست؛ که بورژوازی کهنه نشده و جان تازه ای گرفته؛ و دیکتاتوری بورژوازی نیز ابدی است. آنها از نظر ایدئولوژیک، ایده آلیسمی را موعظه می کنند که با ارتجاعی ترین نوع مذهب، بویژه مذهب کاتولیک، و خرافات و کلاه برداری توأم گردیده است.

مسلح به مائوئیسم، این رفیعترین قله مارکسیسم، با جنگ خلق، حزب، و بسیج توده ها باید کلیه این توطئه ها را افشاء کرده و درهم بشکنیم، و بیش از هر چیز به پیشبرد انقلاب جهانی خدمت کنیم.

### ۴ - حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست پرو مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، اندیشه گونزالو میباشد. حزب کمونیست و جنگ خلق تحت رهبری آن، شواهدی دال بر شکست ناپذیری و حیاتی بودن مارکسیسم، و مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم میباشد؛ این برای ما مسئولیتهای عظیمی بهمراه میآورد. بنابراین ما باید جنگ خلق را گسترش دهیم تا قدرت و اعتبار مائوئیسم را به نمایش گذارده و قدرت را کسب کنیم. کسب قدرت (سیاسی توسط ما) پی آمدهائی با تأثیرات گسترده خواهد داشت، چرا که ما دارای موقعیتی کلیدی در آمریکای لاتین هستیم - آنهم درست در زمانی که این قاره در مقام مقایسه با آسیا و آفریقا در شرایط شدیدترین بحران اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، یعنی بحرانی که هیچ افق روشنی برای حلش دیده نمیشود، بسر می برد. نرخ رشد اقتصادی برای کشورهای آسیایی ۹ درصد، کشورهای آفریقایی ۳ درصد، کشورهای عقب افتاده اروپایی، آفریقای شمالی و خاورمیانه ۲ درصد و کشورهای آمریکای لاتین ۱ درصد است. این نرخ رشد ناچیز آمریکای لاتین را باید در پرتو نرخ رشد بالای جمعیت مورد توجه قرار داد. این واقعیت، تأییدی است بر بحران موجود در این قاره.

نقش ح.ک.پ و نتایج کسب قدرت سراسری را در نظر بگیرید. این واقعه میتواند تاریخ را تغییر دهد. در این رابطه، واقعیات مهر تأیید بر تحلیل حزبمان می زند؛ بطور مثال، اینکه دهه ۱۹۹۰ برای ارتجاع بدتر از دهه ۱۹۸۰

# پیام کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب گمونیست پرو

رفقای عزیز،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درودها و تبریکات خود را در هفده ماه مه امسال بمناسبت بزرگداشت دهمین سالگرد روزی که چندین رزمنده حزب کمونیست پرو صندوقهای رای را در دهکده کوهستانی «کوشچی» در آند مصادره کرده و به آتش کشیده، و جنگ خلق را آغازیدند، نشارتان میسازد.

در چنین روزی بود که خیزش ستمدیدگان پرو برپا گشت. امروز، هزاران هزار تن از فرزندان خلق پرو تحت پرچمهای برافراشته حزب در دسته های بزرگ مسلح بسیج شده و جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش میدهند. این در حالی است که نظام سلطه و ستم در پرو در غرقاب فاجعه دست و پا میزند. چنین اوضاعی به همه انقلابیون و خلقهای تحت ستم روحیه و اعتماد به نفس میبخشد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از حضور شما در صفوفش به خود می بالد. میدانیم که سایر انقلابیون مائوئیست جهان از تجارب گرانبهایی که به بهای خون رفقای پروئی بدست آمده، در خدمت به جنگی انقلابی که باید رهبریش کنند، درسهای مهمی می آموزند.

حزب شما در سال ۱۹۲۸ بمتابه بخشی از انترناسیونال سوم توسط «خوزه کارلوس ماریاتگی» بنیان نهاده شد. متعاقب مرگ وی، حزب به چنگ رویزیونیستها افتاد، سپس حزبی نوین

خواهد بود - همانگونه که خودشان نیز اذعان میدارند. اجازه دهید کارزار جدید امپریالیسم آمریکا را که جورج بوش مدعیست هدفش مبارزه با مواد مخدر است، بطور جدی بررسی کنیم. پرو نخستین تهیه کننده مواد مخدر، بولیوی دومین و کلمبیا سومین است. تا اینجای قضیه درست است. لیکن هدف آمریکا چیست؟ هدف آمریکا دامن زدن به جنگ ضد انقلابی در کشورهای حوزه کوهستانهای آند، که ستون فقرات آمریکای لاتین بویژه آمریکای جنوبی است، میباشد. جنگ خلق در کجای این ستون فقرات برپا شده است؟ درست در پرو، تحت رهبری حزب و از طریق فعالیت انقلابی توده ها. بنابراین، ما آماج کارزارشان هستیم. این یعنی چه؟ یعنی اینکه این امر باعث انکشاف تضاد میان ملت و امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا می گردد - بدون اینکه ابر قدرت دیگر و سایر امپریالیستها فراموش شوند. این یعنی جایجایی تضادها. نباید فراموش کنیم که پای کشورهای دیگر ممکن است بدین رابطه کشیده شود. پیچیدگی های جدی می تواند بوجود آید، بویژه از طرف جنوب پرو - تمایل برزیل به دسترسی به اقیانوس آرام از طریق شهرهای بندری «ماتارانی» و «ایلو»، یا سیاست آبرویاخته دولت پرو جهت دور شدن از بولیوی و نزدیک شدنش به شیلی. تجاوز یانکی ها چه بطور مستقیم صورت گیرد و چه بطور غیر مستقیم از طریق دولتهای دست نشانده، به جنگ راهنیبخش منتهی خواهد شد که علاوه بر فداکاری ها و تلاشهایی که لازمه اش است، فرصتی عالی برای متحد کردن ۹۰ درصد مردم پرو بوجود خواهد آورد - آنهم موقعی که حزب فراخوان کسب قدرت سراسری را صادر می کند. این بنوبه خود شرایط مساعدتر و در عین حال سخت تری برای انقلاب پرو ایجاد خواهد کرد. امپریالیسم خیال می کند میتواند شعله های انقلاب را خاموش سازد. اگرچه این دوره شدیداً سخت، پیچیده و خونین است، ولی به پیروزی نهایی خلق منتهی خواهد شد و به رهایی طبقه و انقلاب جهانی پرولتری خدمت خواهد نمود، و بعنوان نکته ای تمییز کننده، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم را فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی خواهد ساخت.

صدر مائو گفته است که جهان تنها از طریق توفانهای عظیم متحول میشود. بگذارید تجربه انقلاب چین ما را در انجام وظایف حزب، که مسئولیت انجامش در اینجا بر عهده ما افتاده، به پیش براند! ■

طی يك سلسله مبارزات که تحت تاثیر پلمیکهای بین المللی مائو با رویزیونیستها، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به پیش برده شد، ایجاد شد. در دوره ای که بسیاری از به اصطلاح نیروهای انقلابی در آمریکای لاتین و سایر نقاط به نفی ضرورت وجود حزب کمونیست رسیده بودند، و رهبران حزب کمونیست ضرورت قهر از طریق انقلاب تمام عیار را نفی می کردند، رفقای تحت رهبری رفیق گونزالو برای ایجاد حزبی مبارزه کردند که از نظر ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی قادر باشد قدرت سیاسی را مسلحانه بکف آورده و بسوی سوسیالیسم و کمونیسم پیش رود. حزب شما شرایط مشخص کنونی پرو را از زاویه بکاربست آموزه های مائوتسه دون در مورد دمکراسی نوین و جنگ خلق مطالعه کرد. همانگونه که «بیانیه» جنبش ما میگوید، این «نقطه رجوعی برای پرداخت استراتژی و تاکتیکها» در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است - کشورهایی که انقلابشان عموماً باید راه بپاخیزی دهقانان تحت رهبری حزب پرولتری، کسب ذره ذره قدرت سیاسی، انجام انقلاب ارضی و استقرار مناطق پایگاهی انقلابی، محاصره شهرها از طریق دهات طی يك جنگ دراز مدت جهت کسب توانایی برای دستیابی به قدرت سراسری و به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین، و بدین ترتیب گشودن راه بسوی



سوسیالیسم میباشد. «بیانیه» همچنین تأکید می‌ورزد که «در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین عموماً يك اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد.» حزب شما مسئولیت براه اندازی مبارزه مسلحانه را عمیقاً درك کرد و بر این مبنا عمل نمود.

در جریان جنگ، حزب شما بر توانایی های خود در پیشبرد وظایفش، بویژه از طریق بسیج و تعلیم بسیاری از دهقانان فقیر و پرولترهای در زاغه ها و کارخانه ها، افزود. شما ارتش چریکی خلق قدرتمندی را بمشابه شکل عمده تشکیلات تحت رهبری حزب ایجاد کرده اید، زیرا همانگونه که مائو گفت: «خلق بدون ارتش خلق، هیچ ندارد.» شما صدها «کمیته خلق» را بمشابه نطفه های دولت دمکراتیک نوین در مناطق روستائی ایجاد کرده اید که ستمدیدگان و متحدینشان از طریقشان به اعمال قدرت سیاسی می پردازند. شما مناطق پایگاهی انقلابی را بوجود آورده اید که جنگ خلق از آنها تغذیه میکند.

این دستاوردها در پیوند گسست ناپذیر با موضع، دیدگاه و شیوه عامی است که توسط مارکس و لنین انکشاف یافت و توسط مائو به مرحله کیفیتا عالیتری ارتقاء داده شد. سایر مبارزات مسلحانه در آمریکای لاتین و جهان که تحت رهبری نیروهای غیر پرولتری قرار دارد از خصلت درازمدت برخوردار نبوده و یا فاقد دورنمای کسب قدرت سراسری است. این مبارزات در بهترین حالت با امید دستیابی بنوعی توافق با این یا آن قدرت ستمگر انجام میگردد - حتی اگر بشکل جنگ چریکی جریان داشته باشد. درست برخلاف آنها، حزب کمونیست پرو نزد دوست و دشمن با مواضع سازش ناپذیرش مشخص میشود: حزبی که مصمم است پرولتاریا و توده های ستمدیده را به قدرت برساند و وظایفش را بعنوان گردانی از پرولتاریای بین المللی تا نابودی طبقات و ستمگری در سراسر جهان ادامه دهد؛ حزبی که تحت هدایت خط مشی مائو مبنی بر جنگ به شیوه بسیج توده ها و اتکاء بدانها در کلیه وجوه، جنگ را از همان ابتدا به شکل جنگ توده ها بر پا داشته و کاملاً و با تمام وجود به توده ها اتکاء نموده و برای رها ساختن پتانسیل لایزالشان مبارزه کرده است. شیوه جنگی شما را اهداف و دیدگاهتان معین ساخته است. تنها مائوئیستها، یعنی نمایندگان طبقه ای که بشارت دهنده کمونیسم است، می توانند جنگ خلق را به پیش برند.

«بیانیه جنبش انترناسیونالیستی» تصریح میدارد: «بدون مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون نمی توان رویونیسم، امپریالیسم و ارتجاع را بطور عموم شکست داد.» اکنون پیروزیهای شما حقیقت ارزیابی فوق را از جهتی مثبت تایید میکند - حقیقتی که توسط بسیاری تجارب منفی قاسف بار به اثبات رسیده بود.

از آنجا که جنگ شما يك جنگ خلق راستین است، طی دهسال بیشتر از تمامی اقدامات انقلابی دیگر در آمریکای لاتین پیشروی کرده است. شما این جنگ را به ۲۲ استان از کشور ۲۴ استانی پرو گسترش داده اید. شعاع عملیات نظامی شما، سلسله جبال مرکزی کشور از شمال تا جنوب و دره های منتهی به جنگلها در شرق و شهرهای ساحلی در غرب را در بر می گیرد. شهرهای پرو، بویژه پایتخت، بارها توسط عملیات مسلحانه فقیران سازمان یافته شهری بلرزه درآمده اند. از دوره اولیه ای که نخستین دسته های رزمنده حتی فاقد سلاح بودند تا سالهای بسیار دشوار ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ که جنگ خلق درگیر نبرد با ارتش منظم سیصد هزار نفره پرو شد و در طول سالهای بعد از آن، مرتجعین ۱۴ هزار تن را به قتل رسانده اند. اکنون آمریکا با حمایت کلیه دول امپریالیستی شرق و غرب، شالوده پایگاههای نظامی جدیدی را میریزد و خود را برای احتمال يك مداخله مهم آماده می سازد. رویارویی با این اقدام، محتاج فداکاریهای بس عظیمتر از جانب خلق است و نتایج بیشمار و کم نظیری برای طرفین در برخواهد داشت. نبردهای تعیین کننده ای در افق نمایان گشته اند.

پیروزیهای جنگ خلق در پرو تحت خط و رهبری صدر حزب، رفیق گونزالو، پیروزیهای انقلاب جهانی پرولتری است. گام مهمی که در هفده ماه مه ۱۹۸۰ برداشته شد، برخاسته از عزم جزم حزب، رهبری و اعضایش بود که جهت غلبه بر موانع همه چیز را در طبق اخلاص نهاده و مرگ را بحصاف طلبیدند تا جنگ خلق را برپا دارند و تداوم بخشند. ما با کارگران، دهقانان و رفقای انقلابی پروئی عهد میبندیم که همچنان از ایشان حمایت کرده و سهم خود را جهت نیل به هدف مشترکمان اداء نمائیم.

هفده ماه مه ۱۹۹۰  
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

## اطلاعیه حزب کمونیست پرو

در دهمین سالگرد جنگ خلق، دروهای انقلابی خود را نثار پرولتاریا و خلق پرو، بویژه دهقانان - عمدتاً دهقانان فقیر - می کنیم. ما به توده های خلق درود می فرستیم، چرا که توده ها تاریخسازند و جنگ خلق را به پیش می برند؛ زیرا نبرد آهنگین آنها که با فقر و مبارزه درخشان و خاموشی ناپذیرشان آبدیده گشته به برپائی و تکامل جنگ خلق انجامیده است. ما همچنین به رهبری، کادرها و اعضای حزب، به رزمندگان ارتش چریکی خلق درود میفرستیم - به هزاران هزار فرزند خلق که جامعه کهن پرو را بلرزه درآورده و در حال دگرگون ساختن تمام و کمال آن هستند؛ آنها که با زبان کوبنده سلاح، جامعه نوینی را برای تمامی ستمدیدگان و استعمار شدگان بنا میکنند.

ما به پرولتاریا و توده های خلق درود می فرستیم، زیرا که در آتش جنگ خلق، گرسنگی و خون آنها تمعید یافته و به شعله های سوزان و خاموشی ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم - ایدئولوژی راستین و توانمند پرولتاریای بین المللی - تبدیل گشته است. به آنها درود می فرستیم، بدین جهت که عملیات آنها، پشتیبان و پیشبرنده مبارزه علیه تعرض ضد انقلابی نوین و جهانی رویونیستها تحت رهبری گورباچف و دن سیاتوپین است؛ این عملیات همچنین امکان مقابله با کارزار شیطانی و همه جانبه ضد مارکسیستی امپریالیستها - در



يك نقاشی از زندانیان انقلابی پرو  
- شعار بالای طرح چنین است:  
«ما قوای ضربتی انقلاب جهانی  
هستیم، حزب کمونیست پرو»

# درود و افتخار بر پرولتاریا و خلق پرو

بویژه دهقانان - عمدتا دهقانان فقیر - و بدون انجام تمام و کمال جهشی بزرگ در امر درگیر ساختن توده ها در جنگ خلق، نمی توان قدرت سیاسی سراسری را کسب نمود.

به آنها درود میفرستیم، بدلائل فوق و بدین جهت که همواره توده ها را تاریخساز میدانیم؛ آنها هستند که سلاح بر کف، جنگ خلق را بمشابه ادامه مبارزه طبقاتی به پیش برده و خواهند برد. ما به پرولتاریا و خلق و توده ها بخاطر پیروزیهای عظیمی که طی دهسال جنگ خلق کسب کرده اند، درود می فرستیم و آنها را فرامیخوانیم که بیش از پیش سرنوشت خود را از طریق جنگ خلق تحت رهبری حزب بدست گیرند و قدرت سراسری را کسب کنند؛ کسب قدرت سیاسی را سازمان دهید؛ جمهوری دمکراتیک خلق پرو را بنا نهید!

زنده باد دهمین سالگرد جنگ خلق!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد صدر گونزالو!

افتخار بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

درود و افتخار بر پرولتاریا و خلق پرو!

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

پرو، ماه مه ۱۹۹۰

مشترکی است متکی بر وحدت کارگر و دهقان که پرولتاریا از طریق حزبی بر آن اعمال رهبری میکند. این همان دولت نوینی است که طی چند سال، روز به روز در کمیته های خلق و مناطق پایگاهی شکوفا شده و قدرتمندتر گشته و امروز در روشنائی آفتاب در میان بازوان مردم می درخشد.

در دهمین سالگرد جنگ خلق به پرولتاریا و خلق - به توده ها - درود میفرستیم زیرا بدون حمایت بی نظیرشان، صحبتی از جنگ خلق در پرو نمی توانست در میان باشد. به آنها درود می فرستیم زیرا بدون نانی که قسمت کردند، تلاشهای خستگی ناپذیر و بی وقفه ای که بعمل آوردند و خون گرانقدری که نثار نمودند، جنگ خلق نمی توانست به این جایگاه دست بیابد؛ نمیتوانست به بزرگترین و بی نظیرترین حماسه تحول در تاریخ خلق پرو تبدیل شود. به آنها درود میفرستیم زیرا حمایت ایشان سند غیر قابل انکاری از شکست ناپذیری جنگ خلق و گواه ارزشمند زنده بودن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم می باشد. به آنها درود می فرستیم زیرا بدون خدمات روزافزونشان، جنگ خلق نمی توانست به اینجا برسد - یعنی به منبع امیدی فراتر از مرزهای پرو، که پیروزی کلید گسترش انقلاب جهانی پرولتری است، بدل شود. به آنها درود می فرستیم زیرا بدون پرولتاریا و خلق،

تبنانی و رقابت با رویزیونیستها - را پدید آورده است. به آنها درود می فرستیم زیرا به يك کلام، به مبارزه بی امان و سازش ناپذیر علیه امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع در سراسر جهان خدمت کرده و با رشد انقلاب جهانی پرولتری، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را فرمانده و راهنمای پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان میسازند.

ما به پرولتاریا و خلق - به توده ها - درود می فرستیم، زیرا با دستان قدرتمند خلاقیت و نبرد خود، ۳ ابزار انقلاب را ایجاد کرده اند؛ زیرا حزب کمونیست پرو - پیشاهنگ متشکل پرولتاریا، رهبر و ضامن انقلاب پرو، و محور و مرکز کل سازمان انقلابی متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو - از روح خلل ناپذیر شورش و خرد پایان نیافتنی آنها تغذیه میکند. به ایشان درود می فرستیم زیرا قهرمانی سرکش آنها هر روز در قلب ارتش چریکی خلق میتد - ارتش طراز نوینی که درست نقطه مقابل نیروهای مسلح ارتجاعی بوده و تحت رهبری حزب وظایف سیاسی انقلاب را به پیش برده، شالوده دولت نوین را بنیان نهاده و به مردم خدمت می کند. به آنها درود میفرستیم زیرا قدرت سیاسی نوین توسط قابلیت بی نظیر آنها در ایجاد تحول و قابلیت قدرتمند سازندگیشان پی ریزی شده، مورد پشتیبانی قرار گرفته و ساخته میشود. این قدرت، دیکتاتوری

# نظر مائوئیستهای افغانستان درباره انقلاب جهانی

مطلب زیر گزیده ای است از سند پایه ای سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان که اخیراً از طریق ادغام هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان و اتحاد مارکسیست - لنینیستهای افغانستان (بخش مائوتسه دون اندیشه) ایجاد گشته است. دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پذیرش سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان به عضویت این جنبش را اعلام کرده است. - جهانی برای فتح

بنیانگذاری سازمان کمونیستهای افغانستان گام کیفی مهمی از پیشرفت کار کمیته انسجام و وحدت به شمار می رود. امیدواریم انتشار این سند کار و پیکار بخش های مختلف جنبش کمونیستی نوین (م.ل.م) افغانستان را بیشتر از پیش شکوفا ساخته و زمینه مساعدتری برای ارتقاء کیفیت فعالیت های کمیته انسجام و وحدت فراهم نماید، تا بتوانیم هر چه زودتر و اصولی تر برنامه حزب کمونیست (م.ل.م) افغانستان را تدوین نموده و بر اساس آن حزب پیشاهنگ پرولتری در کشور را تاسیس نمائیم.

مرکزیت موقت سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان ۱۹۹۰

## موقعیت جهانی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

...ازین جهت بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی بر اساس خط ایدئولوژیک - سیاسی درست و اصولی، اساس تامین رهبری بر انقلاب جهانی محسوب می گردد. از نظر ما تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائو تسه دون اندیشه (مائوئیست) از آن جهت اهمیت بین المللی شایسته ای دارد که پیشرفت کیفی قابل توجهی درین راستا محسوب می شود.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر مبنای این دید روشن ایدئولوژیک - سیاسی استوار می باشد که اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) مرحله جدیدی در تکامل علم انقلاب طبقه ما محسوب میگردد. بیانیه صراحتاً اعلام میکند:

«بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و تکیه بر آن نمیتوان بر رویزیونیسم، امپریالیسم و بطور کلی ارتجاع غلبه کرد.»

بیانیه بدرستی اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و اصل عمده آن یعنی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را محک تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم دانسته بیان می نماید: «لنین گفت: «فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد.» در پرتو دروس پیشرفتهای گرانهای حاصله از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائو تسه دون، معیاری که لنین ارائه کرد، عمیقتر شده است. اینک میتوان گفت که فقط کسی مارکسیست است که نه فقط مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول میکند. همان گونه که مائو تسه دون با قدرت بیان کرده است: «ناروشنی درین مورد به رویزیونیسم می انجامد.»

بر اساس همین دید روشن ایدئولوژیک است که بیانیه در مورد یک سلسله مسائل پایه ای که برای جنبش بین المللی کمونیستی مطرح است مواضع درست و اصولی اتخاذ نموده است که اهم آنها ازین قراراند:

- در تحلیل از اوضاع فعلی جهان سه تضاد اصلی را مشخص نموده و روی تشدید روزافزون آنها و گسیختگی بیشتر از پیش نظم جهانی امپریالیستی انگشت گذارده است.

- دو مولفه انقلاب جهانی پرولتاریائی را توضیح نموده و استراتژی بین المللی پرولتاریائی بین المللی را بر اساس وحدت این دو مولفه شرح داده است.

- در رابطه با انترناسیونالیسم پرولتری بدرستی روی این مطلب تاکید کرده است که مضمون و اصل خصلت مبارزات کمونیستها را در سراسر جهان بصورت عمده منافع انقلاب جهانی تعیین مینماید. - مسایل ناظر بر جنبش بین المللی کمونیستی را بدرستی به بحث گرفته و اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) را

بعنوان مرحله تکاملی نوین علم انقلاب پرولتری مشخص ساخته است.

- در مورد اتحاد شوروی و کمینترن روی جنبه های عمده ساختمان سوسیالیسم در شوروی و نقش کمینترن در پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری تکیه نموده و در عین حال نواقص ساختمان سوسیالیسم در شوروی و اشتباهات و کمبودات کمینترن را مشخص نموده است.

- در مورد مائو تسه دون، انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائو تسه دون اندیشه (مائوئیستی) به توضیح نکات اساسی پرداخته و موارد فوق العاده مهم و قابل توجه را بدرستی نشان نموده است.

- وظایف کمونیستهای انقلابی را در شرایط فعلی توضیح داده و جوانب مختلف این وظایف را در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی بصورت اصولی مشخص نموده است.

- جهت گیری جهانی تامین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها یعنی ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی را قاطعانه روشن نموده و غرض پیشروی درین راستا وظایف مهمی پیش پای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمونیستهای جهان قرار داده است.

بر مبنای مطالب فوق میتوان با قاطعیت بیان نمود که خط ایدئولوژیک - سیاسی ارائه شده در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اساس محکمی برای تامین وحدت مجدد جنبش کمونیستی بین المللی محسوب گردیده و محوری است که بر مبنای آن می توان پروسه تجمع مجدد نیروهای کمونیستی راستین در جهان را در جهت ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی به پیش هدایت نمود. هم چنان تکیه روی این خط ایدئولوژیک - سیاسی در جهت رفع سر درگمی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش کمونیستی در کشورهای مختلف جهان، منجمله در کشور ما؛ ایجاد احزاب کمونیست و به پیش راندن پروسه انقلاب درین کشورها، از اهمیت اساسی و تعیین کننده ای برخوردار می باشد.

هم اکنون این گردان های انقلابی پرولتری مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سطح جهانی است که

مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع را به پیش می برند.  
حزب کمونیست پیرو جنگ خلق آن کشور را در طول سالهای گذشته با کفایت اصولی انقلابی رهبری کرده و به پیش سوق داده است، آنچنانکه این جنگ اکنون مایه امیدواری تمامی کمونیستها و انقلابیون جهان می باشد....

### مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

#### مائوئیسم مرحله نوینی

در تکامل علم انقلاب پرولتاریا علم انقلاب پرولتاریای بین المللی از زمان انتشار «مانیفست حزب کمونیست»، در طی مدت زمانی تقریباً یک قرن و نیم در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شده و مستحکمتر و متکاملتر گردیده است. مارکس این علم را کشف نمود و پایه های اساسی آن را بنا کرد. لنین آن را به سطح عالیتری تکامل داد و پس از آن مائو تسه دون کیفیت متکاملتری به آن بخشید. به این ترتیب علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تا حال سه مرحله کیفی را از سر گذشته و متکاملتر گردیده است:

۱ - مارکسیسم. ۲ - لنینیسم. ۳ - مائوئیسم.

آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است، تاکید روی خدمات مائو تسه دون به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وی می باشد. این تاکید صف انقلابیون پرولتری را از صف رویزیونیستهای رنگارنگ که به انقلاب پرولتری خیانت کرده و در پایه های اساسی علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تجدید نظر نموده اند، جدا می سازد. بیانیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درین مورد میگوید:

«دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائو تسه دون مسئله ای خصوصاً مهم و میرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی، نمایندگی می کند. اصل مطرح شده درین جا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائو تسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آن را توسعه داد یا نه؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیسم - لنینیسم است....»

...ما تاکید می کنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیسم - لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و پایه کار قرار دادن آن

غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است».

انترناسیونالیسم پرولتری  
...در مورد انترناسیونالیسم پرولتری ذیل از اهم مسایل شمرده می شوند:

#### انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیک

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اساساً ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است و نه ایدئولوژی طبقه کارگر درین یا آن کشور مشخص. این قبل از همه به این خاطر است که پرولتاریا اساساً طبقه ایست بین المللی....

...سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری یعنی مائوئیسم نیز محصول خاص جامعه چین محسوب نمی گردد. قبل از همه به این دلیل که احکام اساسی آن همان تکامل احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم است که محصول جامعه چین نبودند. اصل عمده در مائوئیسم یعنی «تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» گرچه بصورت برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین عملاً پیاده گردیده، اما شکل گیری آن اساساً مبتنی بود بر توجه به تجربه منفی احیاء سرمایه داری در شوروی.

امروز جمع بندی های مهمی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و گذشته جنبش بین المللی کمونیستی به عمل آمده است. این جمع بندی ها محصول جنبش بین المللی کمونیستی اند ولو با نام افراد و یا احزاب معین و مشخص درین یا آن کشور گره خورده باشند.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است و درست به همین جهت احکام اساسی آن برای مبارزات انقلابی پرولتاریا در هر کشور کاربرد دارد که از طریق تطبیق حقیقت عام در شرایط خاص هر انقلاب خاص، تحقق پیدا می نماید و میتواند غنای بیشتری حاصل نماید. این است مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیک.

#### انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ سیاسی

درین مورد چهار نکته قابل دقت است:  
۱ - هدف غائی سیاسی کمونیستها رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی است. تامین این هدف فقط و فقط در سطح جهانی ممکن است و اولین شرط تامین آن نابودی جهانی سیستم استثمارگرانه امپریالیستی می باشد. دم زدن از ساختمان کمونیسم در کشورهای خاص در حالیکه نظام جهانی امپریالیستی

موجود باشد پوچ و بی معنی است. بنابراین هدف غائی سیاسی کمونیستها یک هدف جهانی است و نه یک هدف ملی و کشوری. مستگیری اساسی مبارزات کمونیستها باید متوجه این دورنمای غائی باشد، دورنمایی که برای یک لحظه نباید به فراموشی سپرده شود. در صورت عدول از مستگیری بطرف این دورنمای غائی مبارزات ما در بهترین صورت مبارزات ناسیونال سوسیالیستی است، نه مبارزات کمونیستی....

۲ - ...توجه به اوضاع داخل هر کشور خاص در به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور از اهمیت اساسی برخوردار است. اما امپریالیسم یک سیستم جهانی است و امروزه در شرایط سلطه جهانی امپریالیسم اوضاع داخلی هر کشور خاص نیز عمدتاً توسط الزامات و شرایط بین المللی شکل میگیرد و نباید کشورها را بمثابة پدیده های مستقل بیرون از سیستم جهانی امپریالیستی بحساب آورد.

۳ - با توجه به هدف غائی جهانی و با توجه به تعیین کنندگی اوضاع جهانی باید روی این مطلب تاکید کرد که برای کمونیستها منافع انقلاب جهانی نسبت به منافع انقلاب خاص در یک کشور خاص مرجع تر و اولی تر است.

انقلاب در یک کشور حلقه ای از حلقات انقلاب جهانی است و باید در خدمت آن قرار گیرد. سوسیالیسم در یک کشور پایگاهی برای انقلاب جهانی است و باید بمثابة پایگاهی برای انقلاب جهانی در نظر گرفته شود. سوسیالیسم برای یک کشور و برای تامین منافع و تامین رفاه یک ملت مبتنی بر ناسیونالیسم است و نه کمونیسم. مسئله این نیست که نباید منافع انقلاب در یک کشور خاص مد نظر قرار بگیرد چه در واقع از دید تامین منافع انقلاب جهانی نیز توجه به این امر اساسی است. مسئله آن است که در لحظاتی که بظاهر منافع یک انقلاب خاص یا منافع انقلاب جهانی در تقابل قرار میگیرد باید منافع انقلاب جهانی را بر منافع انقلاب خاص ترجیح داد....

این است مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ارتباط میان منافع انقلاب جهانی و منافع انقلاب در کشورهای خاص. در نظر داشت دائمی و استوار این مفهوم برای کمونیستها نه در گذشته کار آسانی بوده و نه در حال و آینده سهل و آسان خواهد بود. کوشش مداوم و پیگیر در جهت تحقق این امر اجتناب ناپذیر و الزام آور می باشد....

۴ - سهم کمونیستهای کشورهای معین برای ادای وظایف انترناسیونالیستی شان قبل از همه عبارت از تجزیه و تحلیل درست از اوضاع سیاسی -

سلاح مار کسیم -

## بر سر آینده



اجتماعی کشورهای شان بر پایه تحلیل درست طبقاتی و پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتری با اتکاء به اصول عام مارکسیم - لنینسیم - مائوئیسم می باشد. کمونیستهای این کشور وظیفه دارند با پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی کشورهای خود را به پایگاه های نیرومندی برای پیشبرد انقلاب جهانی تبدیل نمایند. آنها فقط به این صورت می توانند از درغلطیدن به ناسیونالیسم و یا فروگذاری وظیفه پیشبرد مبارزه برای انقلاب در کشور خودشان احتراز جویند.

### انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ تشکیلاتی

تشکیل و تقویت احزاب کمونیست در تمامی کشورها وظیفه ایست اساسی که کمونیستها مکلف اند آنرا بعنوان یک وظیفه اساسی در نظر بگیرند. این احزاب ولو بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری، وظیفه پیشبرد مبارزه انقلابی و به پیروزی رساندن انقلاب در کشورهای خاص را بر دوش دارند. پیشبرد و رهبری انقلاب در سطح جهانی مسئولیتی است بمراتب بفرنجتر و پیچیده تر از انقلاب در یک کشور خاص. از آنجائیکه انقلاب جهانی صرفا مجموعه عددی انقلابات در کشورهای خاص نیست، بطریق اولی پیشبرد اصولی آن بدون تشکیلات بین المللی، از دید کمونیستی امریست ناممکن. تا حال در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی سه تشکیلات بین المللی برای پیشبرد انقلاب جهانی بوجود آمده اند: انترناسیونال اول، انترناسیونال دوم و سوم، از زمان انحلال انترناسیونال سوم در سال ۱۹۴۳ تا حال جنبش بین المللی کمونیستی فاقد ستاد رهبری بین المللی می باشد و در حال حاضر مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی وظیفه ایست اساسی. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از آنرو از اهمیت اساسی برخوردار است که گام کیفی مهمی درین راستا محسوب می گردد. در حال حاضر رژیمیدن در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر پیشبرد امر انقلاب جهانی و مشخصا ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی، تحقق انترناسیونالیسم از لحاظ تشکیلاتی محسوب می گردد. خلاصه انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ تشکیلاتی عبارت است از مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی که در حال حاضر تبارز عملی این مبارزه عبارت است از رژیمیدن در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی. ■

۱۹۸۴ است، و در بعضی مناطق حتی پیشرفته تر می باشد. در مناطق روستائی (۵۰ درصد از مردم آرانیا در مناطق محصور فقرزده پر جمعیت زندگی می کنند)، مردم خواهان استعفای رهبران دست نشاندۀ خود هستند همچنین می خواهند این نظام بانئو نشینی که سیاهان را از مناطق سفید نشین دور نگه میدارد از میان برداشته شود. توام شدن این مسائل با اعتراضات گسترده علیه افزایش اجاره خانه و احتیاجات اولیه زندگی، بر خشم مردم علیه خشونت وحشیانه پلیس و همکاری مقامات سیاه با دولت سفید افزود.

بعنوان مثال، پس از اینکه پلیس ۳۰ هزار نفر از مردم آرانیا را در سبوکنک در ماه مارس به رگبار بست و ۱۴ کشته و حدود ۵۰۰ نفر زخمی بجا گذاشت، جوانان بدرستی در خیابان ها سنگر بها

مبارزه مردم آرانیا بار دیگر دروغ بزرگ وسایل ارتباط جمعی بورژوازی دنیا که ادعا می کنند «تب صلحی» که سراسر آفریقای جنوبی را فرا گرفته نتیجه بندبازیهای کنونی رژیم اقلیت سفید در زمینه مذاکره و رفرم است، برملا کرد. از زمان اعلام آزادی نلسون ماندلا پس از ۲۷ سال زندان و لغو ممنوعیت فعالیت حدود سی گروه سیاسی بوسیله رئیس جمهور آفریقای جنوبی ف.و. دکلرک، شعله خشم سیاهان علیه حاکمان نژاد پرست بر افروخته شده است. از شهرک سیاه نشین سبوکنک در جنوب شرقی ژوهانسبورگ تا شارپ ویل و تا شهرک سیاه نشین مایتزبرگ و سرتاسر منطقه ناتال همچنین قبایل «مستقل» بوفوتاتسوانا، ترانسکای، سیسکای، شورش به اوج خود رسیده و در مقیاس آخرین قیام مهم سالهای ۸۶ -

# لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را بدست گیرید آزانیای معامله جایز نیست



شارپ ویل - ۲۶ مارس ۱۹۹۰

دادند، جوانان، سفید پوستان را از ماشین هایشان بیرون کشیده و زیر ضرب می گرفتند.

در واقع جوشش مبارزه خیلی قبل از اینها آغاز شده بود - مخصوصاً از اواخر سال ۱۹۷۹ هنگامی که دولت سفید پوست

کرده و جنک و گریز را با پلیس آغاز کردند. به ماشینها و ادارات دولتی حمله کرده و خانه های مسئولین شوراها شهر را سنگباران کردند. پس از آنکه سفید پوستان قلدر خیابانها را گشت زده و به دلخواه سیاهان را هدف گلوله قرار می

رئیس جمهور جدیدی برگزید و اعلام کرد که دوران نوینی در کشفات خانه نژاد پرستی شان در حال ظهور است: «تنها اگر به ما ایمان داشته باشید، عدالت و برابری در افق پدیدار هست.» همه مردم، تحریم عمومی، اعتصاب بخاطر اجاره خانه، دست کشیدن از کار، تظاهرات و تشییع جنازه عمومی قربانیان کشتار پلیس را آغاز کردند. در چنین زمینه ای است که حاکمان نژاد پرست سعی می کنند ژست جدید توافقی سیاسی با «جامعه سیاه پوستان» را در قالب پیشنهاد برای رفرم و مذاکرات بخود بگیرند، و واقعا که موقعیت مشکلی است.

نخیر، فاشیست هائی که مستعمره قرن بیستم آفریقای جنوبی را برای امپریالیست های غربی اداره می کنند، نشانه های صلح را جانشین صلیب شکسته خود نکرده اند. کاملا برعکس، آنها مبارزه را در خون غوطه ور ساخته اند - از آغاز سال تا کنون بیش از نهمصد نفر بوسیله گلوله اسلحه دولتی به خون کشانده شده اند. در طی سه سال گذشته بیش از سی هزار نفر را بازداشت کرده اند که بیش از یک سوم آنها کودکان هستند. اگر ماندلا پس از آزادی توجه همه دنیا را بخود جلب کرد و پذیرائی شاهانه از او شده، چند نفر از رهبران کنگره پان آفریقا بطور مشکوکی چند ماه بعد در یک حادثه رانندگی کشته شدند؛ حداقل یکی از آنها همزمان با رهبران کنگره ملی آفریقا در پائیز گذشته از زندان آزاد شده بود. حکومت نظامی که مدت چهار سال است برقرار شده تا حدی در ژوئن ۱۹۹۰ لغو گردید. یعنی دو ماه پس از اولین مذاکرات بین دکلرک و کنگره ملی آفریقا، قانون دولت کماکان قانون سرکوب و اعمال قدرت نظامی است. اما یک مشکل بزرگ دارند و آن این است که در سرکوب هم موفق نبوده اند. نظامشان دائما به رزمنده ترین شکل به بی نظمی کشانده می شود و جوانان طوفانگر مخصوصا آینده مملو از سرکوب، تبعیض و زندگی زیر سرنیزه را که در سطوح بالا مورد معامله قرار گرفته است جز با تحقیر و خواری نمی نگرند.

دولت و روزنامه های غربی در حدی که این وقایع را پخش کرده اند سعی شان بر این بوده که آن را به سطح جنک بین سازمانها و خشونت «سیاه علیه سیاه» تنزل دهند. یک انقلابی آزنایی اوضاع متضاد را چنین شرح می دهد: «اکثر خشونتها بین خود مردم است. مخالفتهایی بین افراد پیر مخالف و جوانان است، و زدوخوردهای قومی هم وجود دارد، آن هم بدین دلیل که وضع بقدری خراب است که مردم عکس العمل نشان میدهند. مردم

حتی از رفرم ها هم ناراضی بودند - آنها می شنیدند که مردم یک منطقه به یکسری خواسته هایشان رسیده اند ولی خودشان هیچ تغییری نمی دیدند. مخصوصا در ناتال (جائی که افراد مسلح اینکاتا تحت رهبری بوتالزی رهبر قبیله زولو، به مخالفان سیاسی و جوانان شورشگر حمله کرده اند - جهانی برای فتح) که دولت وارد زد و خورد بین UDF و اینکاتا می شود و جانب یک طرف را می گیرد و بر شعله اختلاف دامن می زند. اما اساسا جوانان هستند که مخالف نظام موجود می باشند و سعی در نابودی کلیه مظاهر آن دارند.»

### استراتژی برای یک طبقه حاکم ناتوان

طبقه حاکم سفید در یک بحران شدید اقتصادی و سیاسی بسر می برد و شدیدا بعلت مبارزات مردمی که دائما سر بلند می کنند تا موقعیت غیر قابل دفاع را در هم کوبند، در محاصره قرار گرفته است. بنظر میرسد واقعا راه حلی جز از بین بردن بعضی از کریه ترین مشخصات قوانین نژاد پرستانه اش و یافتن راه حلی برای آرام کردن موقعیت سیاسی ندارد. درست است که این اقدامات را قبلا هم انجام داده اند (از سال ۱۹۷۶ تا کنون پس از هر خیزش عمده توده ای، سرکوب را با رشوه های ناچیز توام کرده اند)، اما این بار رفرم ها باید مایه دار باشند. لغو جدا سازی نژادی در وسایل نقلیه مانند اتوبوس و اماکن عمومی از قبیل سواحل دریا و بیمارستانها، بخشهایی در مورد کاستن از شکاف موجود در نظام آموزشی، حتی برداشتن سیاست مناطق اختصاصی (موطن ها) و شوراهای شهرهای سیاه نشین که مردم از آنها متنفرند، تمام اینها باضافه قول و قرارهایی در مورد اعطای حقوق سیاسی و مدنی به سیاهان، هدفش نشان دادن «نیت خیر» بمنظور بوجود آوردن «آفریقای جنوبی جدید» است.

استراتژی کنونی دولت نژاد پرست جنبه های گوناگونی دارد. اول اعطای آزادی سیاسی مختصری که اجازه می دهد بعضی از رهبران بورژوازی سیاه در برنامه های رفرم قانون اساسی شرکت جست و چند کانال سیاسی را که قبلا وجود نداشته بوجود آورند. در حالی که ممکن است برخی حقوق حداقل رسما به سیاهان بطور کلی داده شود (که شامل آفریقایی ها، هندی ها و به اصطلاح رنگی ها می شود که در مجموع تقریبا ۳۱ میلیون نفر، یا ۸۵ درصد کل جمعیت می شوند)، این کانالها عمدتا در پی آرام نگه داشتن طبقات میانی سیاهان هستند

آن هم از طریق اعطای مختصر آزادی به آنان و دست چین کردن جوانبی از دمکراسی بورژوازی که تا کنون از آنان دریغ شده است. در واقع کل استراتژی بستگی به موفقیت رژیم در بوجود آوردن اقشار بورژوازی سیاه دارد که با خود طبقه حاکم روابط نزدیکتری برقرار بکنند.

این طبقه میانجی سیاه پوست به چند دلیل نقش کلیدی دارد: نه تنها از آنها خواسته می شود تا در بحث بر سر شرایط انتگره کردن (ادغام) سیاهان و رفرم های قانونی از قبیل رای دادن و نمایندگی مجلس ملی برای سالهای آینده شرکت جویند، بلکه چندین مقام مهم در دولت، مدیریت، آموزش و پرورش و دیپلماسی بین المللی را کسب خواهند کرد. از همه مهمتر، از آنها خواسته خواهد شد تا در سرکوب مبارزات توده مردم، آنجایی که دیگر گلوله های رژیم کاری نیستند، شرکت جویند. آنها مجبورند نوشتجات و تشکلات لازم را برای منحرف کردن و خفه کردن مبارزات مردم بوجود آورند و توده را قانع کنند که مرحله طولانی «دمکراتیزه کردن» در حال شکل گیری است و روش «مدرن» ابراز ناراضی «صبر» و «تعلیم و تربیت» است. آنها بمنظور تخفیف خطوط تمایز نژادی و مبارزه با ناسیونالیسم کتابها خواهند نوشت و گفت. مهمتر آنکه همانطور که سخنگویان رژیم در بعضی اوقات بی ریا گفته اند، از بورژوازی سیاه انتظار همکاری برای شناسایی، افشا و نابودی عناصر انقلابی دارند که از همکاری با برنامه «بعد از نژادپرستی» خودداری می کنند و بر مخالفت علیه دولت ستمگر مصرند.

نیروهای زیادی این مرحله را «شراکت در قدرت» نامیده اند. و پیش بینی می کنند که بزودی نام کاندیداهای سیاه به آراء عمومی گذاشته می شود. در حالی که دولت سرمایه داری ممکن است خود را با تعداد کمی از سیاهان مرفه «تیره تر» کند، هدفش دقیقا مستحکم کردن حکومت سیاسی بورژوازی اش است از طریق یکی کردن قدرت علیه توده های سیاه که اساسا هیچگونه حق سیاسی ندارند و هیچگاه هم بدست نخواهند آورد مگر آنکه زمام امور جامعه را بنفع خود با زور مبارزه مسلحانه بدست گیرند. همانند سایر کشورهای تحت سلطه، امپریالیسم قادر نیست حتی دمکراسی بورژوازی را برای محرومین آفریقای جنوبی بوجود آورد.

ترور مسلحانه بعنوان اساس حکومت ارتجاعی سفید باقی خواهد ماند. اگرچه لازم است یک سپاه «صلح» سیاهپوست از

تاکتیک فشار برای کسب امتیاز در مذاکرات بکار گرفته، نه بعنوان یک وسیله انقلابی برای نابودی دولت و دشمن و کسب قدرت). البته زیر سوال کشیدن حق دولت در استفاده از اسلحه جهت حکومت بر توده ها در دستور مذاکره حکومت سفید پوستان قرار ندارد.

ندای «صلح» مانعاً تأثیر معکوس داشته است و این تصور واهی را که وی با قدرت معجزه آسایش شکافهای عمیق جامعه استعماری درنده خو را بر طرف کند، نقش بر آب کرده است. مانعاً در یک سخنرانی در دوربان کمی بعد از آزادی اش، هنگامیکه از مردم خواست «گذشته را به خاک بسپارند و دستها را بسوی آینده دراز کنند» و «اسلحه را به دریا بریزند» همه او را شدیداً هو کردند. با شنیدن این برنامه، بعضی از جوانان شورشگر شهرهای سیاه نشین اعلام کردند که علیه کنگره ملی آفریقا و «تمام میان برها و خود فروشی ها» اگر لازم باشد اسلحه بر خواهند داشت. عده ای در برابر شعار «یک نفر، یک رای» شعار قدیمی کنگره پان آفریکانیست که می گفت «یک اشغالگر، یک گلوله» را مطرح کردند. میزان مفید بودن مانعاً برای حکومتگران هنوز مشخص نیست، اگرچه رهبران کنگره ملی آفریقا بهمهراه سایر نیروهای سازشکار مسلما در راس مذاکرات آتی برای تعیین و اعطای «سهم» سیاهان صاحب امتیاز قرار خواهند داشت. در بسیاری موارد دولت هم اکنون از خواسته های آیکی «قبل از مذاکرات» کنگره ملی آفریقا فراتر رفته و ثابت کرده است که برای از بین بردن برخی ساختارهای آپارتاید از این هم جلوتر خواهد رفت. همچنین با فروپاشی کمونیسم دروغین در بلوک شرق (که قبلاً جنبش های رویزیونیستی نظیر کنگره ملی آفریقا و نوعی مدل سوسیالیسم آفریقایی قلابی طرفدار شوروی را بعنوان بخشی از رقابتش با امپریالیست های غرب علم می کرد) این نیروها بیش از هر زمان دیگر مستقیماً به آغوش و دندانهای تیز غرب رانده می شوند. این نیروها با ناپدید شدن پشتوانه سوسیال امپریالیست سابقشان، از توانشان در حل و فصل امور از طریق مداخلات کاسته شده است. آیا این رفرمیست ها ورود «برادران» اروپای شرقی شان را بوسیله رژیم آفریقای جنوبی که برای پروراندن پایه های اجتماعی ارتجاع سفید استخدام می شوند نیز خوش آمد می گویند؟

سازش سیاسی از طرف کنگره ملی آفریقا و سازمانهای سیاسی تحت نفوذش چیز عجیبی نبود - این همیشه سنک بنای خط سیاسی شان بوده است. با وجود این،

زندان آفریقای جنوبی را ساخته اند تخفیف بخشند، اگرچه هنوز دقیقاً روشن نیست که چگونه این عمل را انجام خواهند داد، شاید از طریق ادغام بعضی مدارس و خانه ها برای اقلیت.

استراتژی رژیم استراتژی یک طبقه حاکم ضعیف و مستاصل است که بهترترتیبی شده در پی حفظ سیستم خود می باشد. مشکل اینست که بحران نشان خیلی عمیق است. آنها قادر نیستند و تمایلی ندارند که زندگی توده ها را تا حدی بهبود واقعی بخشند و یا تغییر اساسی در ماهیت سیستم شان بوجود آورند که همیشه متکی بر وحشیانه ترین ستم ملی و ستم فوق العاده بر سیاهان بوده است. اگر عده معدودی از سیاهان از این زد و بندهای ناچیز سودی بجویند شرایط برای اکثریت توده ممکن است حتی خیلی بدتر هم شود.

مهلاً آنها مجبورند به چلاتدن مردم آزانیا ادامه دهند تا بدان حد که سرمایه خارجی را جذب کنند و ثباتی برای آن ترتیب دهند و در عین حال به قول خودشان مجبور هستند جو مملکت را از جو «انقلابی» به جو «رفرم» تغییر دهند و مردم ستیزه جو و نافرمان را بنحوی تحت کنترل بگیرند. در غیر اینصورت حاکمیتشان بر مستعمره شان ممکن است نابود گردد و جلوی چشمشان به هوا دود شود، همانطور که هم اکنون در شرف وقوع است.

## آینده آزانیا قابل معامله نیست

مردم سراسر جهان از آزادی نلسون ماندا غرق شادی شدند. اما ساده اندیشی خواهد بود اگر این اقدام را چیزی جز حرکتی حساب شده تلقی بکنیم؛ این حرکتی است برای جذب کردن و شکل دادن به پایه اجتماعی سیاهپوستی که رژیم سفید برای استراتژی و بطور کلی برای جذب افکار عمومی نیازمند آن است. متأسفانه ماندا بهمهراه سرمایه داران لیبرال، مقامات کلیسا، صاحبان جرف و سایر اقتشار بورژوا و خرده بورژوا که پایه اجتماعی کنگره ملی آفریقایش را تشکیل میدهند نقش سازشکاری را با مهارت یک سیاستمدار واقعی بورژوا بازی کرده است. مکرراً صداقت رهبران طبقه حاکم و اهداف صداقانه آنها را همراه با اطمینان خاطر دادن به اینکه سفیدان دلیلی ندارند که «از ما بترسند»، ستوده است. و بلافاصله بعنوان یک اصل موافقت کرد که دست از «مبارزه مسلحانه» بردارد (کنگره ملی آفریقا همیشه مبارزه مسلحانه را بعنوان

نوع آپارتاید نوین که توضیح آن داده شد، بر پا بشود. رژیم هم اکنون دستگاه سرکوبگرانه مرکزی خود را تحت نظر دولت (تا تحت فرماندهی نظامی) تجدید سازمان داده است که شامل جابجا کردن نیروهای امنیتی از سایر ارگانها به پلیس، دو برابر کردن نیروی پلیس باضافه افزایش بیش از ده برابر نیروی پلیس طی ده سال آینده با تأکید مخصوص بر واحدهای ضد اعتصاب، واحدهای تحقیقات «تروریستی» و امنیتی در مناطق مهم ارتباطی و حمل و نقل می باشد. از زمان عقب نشینی نیروهای آفریقای جنوبی از آنگولا، ۲۰ درصد بر مخارج دفاعی افزوده شده است که به مدرن کردن اسلحه و توسعه استراتژی مسلحانه اختصاص داده شده است.

سعی رژیم نژاد پرست برای آرام کردن جو سیاسی داخلی از طریق بعضی تغییرات رسمی «قانونی»، بخشی از تلاشهای گسترده تر آنها برای بهتر جلوه دادن چهره رژیم است، مخصوصاً با بوجود آوردن مشروعیت بین المللی و شکستن انزوای سیاسی و دیپلماتیک که تا حدی حاکمان نژاد پرست را از قافله عقب انداخته است. هدف در اینجا تشویق دوستان و شرکای تجاری است بمنظور آزادی عمل بیشتر تا اقتصاد را کد و موقعیت درهم رژیم را در کل جانی تازه بخشند. همچنین این هدف به نقشه های استراتژیک بزرگتر مرتبط است که امپریالیستها می خواهند از آفریقای جنوبی قلعه ای بشکل قدرت اقتصادی و ژاندارم منطقه و شبه قاره بسازند. (بعنوان مثال یکی دیگر از پروژه های اتمی «سری» برای ساختن موشکهایی با برد متوسط و با همکاری اسرائیل اخیراً افشا شده است).

حکام نژاد پرست به اتفاق شرکای امپریالیستشان امیدوارند حتی حریصانه تر از گذشته قاره آفریقا را زیر سلطه خود در آورند. سعی می کنند که بحران اقتصادی شان را از طریق باز کردن بازار جدید برای کالاهایی با کیفیت پایین که بطور کلی در کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی خریدار دارند جانی تازه بخشند. صادرات اصلی شان بهر حال همان اسلحه باقی خواهد ماند. و این هم در پوش «کمک» به توسعه همسایگان معلوم الحالش است.

دولت اشغالگر سفید پوستان مدتهاست که سیاست خودداری از هر نوع سرمایه گذاری در بخش خدمات اجتماعی برای اکثریت سیاه را در پیش گرفته است. امروزه به احتمال قوی امکاناتی بوجود می آورند که جنبه هایی از این معیارهای دوگانه را که بر اساس آن



سرعت هم پیمان شدن این خط سیاسی با ارتجاع هنگامی آشکار شد که رئیس ستاد جناح نظامی کنگره ملی آفریقا (اومکوتو وی سیزوی) برق آسا اعلام تسلیم طلبی کرد و با پشت کردن به پیمان «هرگز اسلحه را زمین نمی گذاریم» استدلال کرد که رژیم «احتیاج به فرصت دارد». وی ادامه «فعالیت عادی پلیس» را به شرط «خودداری از بیرحمی غیر ضروری» تایید کرد. این تایید همانقدر وقیحانه بود که درخواستش برای ختم اقدامهای «سیاسی»، وی بدین ترتیب بطور ضمنی سرنوشت کسانی را که طبقه حاکم تروریست نژاد پرست می خواهد بعنوان «جانیان عادی» حلق آویز کند، توجیه کرد. راستی تا چه حد این نیروهای تسلیم طلب که لباس جنبش های رهاییبخش ملی را بر تن کرده اند به ساز سرکوبگرانشان می رقصند و خنجرهای خود را پشت سر توده ها تیز می کنند؟ مذاکرات، بخشی استراتژیکی است از شروطی که طبقه حاکم سفید آرزو دارد برای ثبات حکومتش تحمیل کند و هدف همین پروسه مذاکره تقسیم جناح مخالف به دو کمپ «وفادار» و دشمن، در عین حال منحرف ساختن مبارزه از مسئله واقعی آزادی ملی است. این مسئله کمی سردرگمی بین مردمی که از سیستم متنفر هستند - منجمله در بین بعضی نیروهای ملی انقلابی - ایجاد کرده است. البته هدف هم، همین بوده است. این نیروها بدرستی همیشه استراتژی رفرمیستی کنگره ملی آفریقا که عبارتست از «مخالفت با آپارتاید» - بجای از بین بردن کل سیستم پوسیده استعماری مورد حمایت امپریالیسم - را کوبیده اند. اینک نیز می باید بهمان شدت، تله مذاکرات را بعنوان جزئی از همان استراتژی افشا کرد. ستمدیدگان هیچگونه زمینه مشترکی با ستمگران ندارند و نباید به دام برنامه هایی که سلطه ستمگر را طولانی می کند بیافتند. امروز جو شدیداً قطبی شده آفریقای جنوبی، امواج سر بفلک کشیده طغیان و سرعت آگاهی هر چه بیشتر توده ها نسبت به زندگی سیاسی، همگی شرایط مساعدی برای ریشه گرفتن يك خط سیاسی انقلابی است. در حالیکه این مذاکرات و پروسه رفرمهای قلابی باید افشا گردد تا مردم درک بهتری از استراتژی دشمن و هم پیمانانش داشته باشند، وظیفه واقعی بیش از هر زمان دیگر رهایی آفرانیا است، زمانی که دشمن ضعیف است و به سازش تن داده است. راه حل کاملاً متفاوتی لازم است.

بعنوان مثال، بعضی از نیروهای ناسیونالیست سیاه با این نظریه اغوا شده اند که دشمن در حال حاضر در موقعیتی

است که «از بعضی از قلمروهای خود دست بر می دارد» پس چه بهتر اگر آن را منطبق بر خواست «خودمان» بکنیم تا خواست او، چه بهتر که شرایط «ما» باشد تا شرایط تسلیم طلبانه ریزیونیستی کنگره ملی آفریقا. شاید برای این گروه ها روشن باشد که در این مذاکرات سهمی نصیب آنها نخواهد شد، اما فکر می کنند که می توانند درون اپوزیسیون جنبش رهاییبخش ملی تنوع بوجود بیاورند و به نیروهایی رسمیت ببخشند که تاکنون تحت الشعاع نفوذ کنگره ملی آفریقا در سطح بین المللی بوده اند - سازمانی که بودجه اش از خارج کشور تامین شده و به نشریات فراوانی بیرون میدهد. آنها میخواهند بدین ترتیب جنبش اپوزیسیون قانونی گسترده ای علیه آپارتاید ایجاد کنند. متأسفانه این منطق، به گرفتار شدن در یکی از دهها پای اختاپوسی دشمن منتهی می شود. مجموعه ای سوال و تصوراتی گوناگون و تدقیق این شرایط مطرح می شود: چه کسی حق نمایندگی و سخنگوئی خلق سیاه را دارد، چه خواسته هایی را می توان به دشمن تحمیل کرد و چه «جبهه واحدی» از نیروهای چپ می توان درست کرد (که در واقع اتحادی از نیروهای مختلف طبقه متوسط است) و غیره؟

مسئله اصلی این است که هیچ اندازه از لاس سیاسی زدن با دشمن - هرچند با ظاهر «چپ» دشمن را ضعیف نمی کند. تمام این بازی ها در بارگاه دشمن تنها دستش را قوی تر می کند؛ بهیچ عنوان مبارزه انقلابی را به پیش نمی برد و در واقع خیانت به آن توده های انقلابی است که بیخاسته اند و مشتاقانه در جستجوی رهبری هستند که مبارزه شان را علیه دشمن ارتقاء بدهد و نه اینکه آنها را به بازوان توطئه گرش سوق بدهد.

از نظر پرولتاریای بین المللی که در پی گسست انقلابی از کلیه روابط اجتماعی است که توده های ستمدیده را به زنجیر کشیده، نه تنها در آفرانیا، بلکه در سراسر جهان، تنها يك انقلاب اساسی، انقلاب دمکراتیک نوین می تواند حکومت استعمارگر اقلیت سفید را درهم شکند و جامعه انقلابی تحت حاکمیت توده زحمتکش آفرانیا و طبقه کارگر پیشرو را بوجود آورد و راه را برای انقلابی سوسیالیستی هموار سازد. این کار باید با جنگ واقعی توده ای آغاز گردد، جنگ خلقی به رهبری حزبی براساس مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون (م.ل.ا)، تنها حزبی که هیچگونه وجه مشترکی با ستمگر نخواهد داشت. همانطور که در فراخوان به انقلابیون آفرانیا آمده بود که به صفوف جنبش

انقلابی انترناسیونالیستی بپیوندند، «تنها حزبی که چراغ راهنمایش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون است و می تواند مبارزه آشتی ناپذیر و طولانی لازم را برای نابودی حکومت سفید رهبری کند و انقلاب ملی و دمکراتیک برای آزادی آفرانیا از امپریالیسم و نوکران بومی اش را بعنوان بخشی از جهش طبقه کارگر بین المللی در سطح جهانی، به پیش برد.»

هیچ راه میان بری از مسیر سخت اما متعالی مائو که با اتکاء به توده های محروم دهقان و کارگر جهت جنگیدن و اسلحه برداشتن جهت رهاییشان پیموه میشود، وجود ندارد. طبیعی است که چگونگی پیاده کردن این خط در آفریقای جنوبی ویژگیهایی خواهد داشت. مشکلاتی چون چگونگی ساختن ارتش، در برخورد به تضاد بین مناطق روستائی و شهری، به اختلاف طبقاتی مابین ستمدیدگان، و ترسیم راه آغاز جنگ علیه دولتی مدرن با تجهیزات کامل نظامی و تحت الحمایه امپریالیستها، که باید حل شوند. جنگ خلق راه دشواری است، اما تنها راهی است که می تواند به رهایی کامل برسد.

موقعیت انقلابی امروز شدیداً انقلابیون را به مبارزه می طلبد تا به قله های رفیع در مسیر ترسیم شده توسط مائو دست یافته، بتوانند توده ها را رهبری کنند. ستمدیدگان خیلی زود فرا می گیرند که چه کسی، دیگران را می فروشد. آنها فرامی گیرند که هدف از «راه حلهای مماشات جویانه» راضی کردن چه کسی است. آنها بخصوص میفهمند که «آفریقای جنوبی جدید» دقیقاً همان رنگ و بوی قدیمی را دارد، حتی اگر زنجیرها برای عده ای از سیاهان کمی شل تر شده باشد. کسانی که در آفرانیا اشغالی از ذره ای شراکت با دشمن خودداری می کنند و می رزمند تا توده ها را بسوی آینده ای متفاوت رهبری کنند، وظیفه دارند که کل شرایط جنگ را عوض نکنند. در خاک خیزشهای عظیم باید قطبی ایجاد کرد که رژیم سفید را تا بن به لرزه در آورد. ولی اینکار باید با استفاده کامل از علم اندیشه مائو، جهت شناخت از دشمن و روشهایش و هم پیمانانش انجام گیرد. باید تحلیل کرد که چه کسانی دوستان و متحدین خلق هستند. باید رهبری سیاسی و ایدئولوژیک برای پیشبرد يك جنگ رهاییبخش واقعی و تمام و کمالی که دشمن نتواند نابودش کند را شکل داد. قدرت سیاسی را باید پائینی ها کسب کنند و ستمدیدگان آفرانیا کاملاً شایستگی استفاده از فرصت برای اینکار را دارند. ■

درباره اوضاع بین المللی

# چرخش جدید در گره امپریالیستی

نوشته حزب کمونیست انقلابی آمریکا

فرو ریختن ناگهانی و چشمگیر ساختارهای دولتی قدیم در اروپای شرقی، در اواخر سال ۱۹۸۹ و اوایل سال ۱۹۹۰، بر حقیقت اساسی ذیل که توسط بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (مصوبه سال ۱۹۸۴) خاطر نشان گشته، تأیید میگذارد:

«جهان پس از جنگ جهانی دوم، از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی - «تقسیم جهان» - که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت توسعه و گسترش «صلح آمیز» امپراطوریهای سودشان منطبق نیست... همین منطق سیستم امپریالیستی و مبارزات انقلابی است که بین امپریالیستها و ملل تحت ستم، بین پرولتاریا و بورژوازی، همگی در دوره ای که در پیش است در ابعاد بی سابقه ای خود را با زور اسلحه بیان خواهند کرد.»

در جهانی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، عوامل بسیاری همیشگی و پابرجا مینمودند؛ منجمله مرزهای کشورهای اروپایی، اما همینها اکنون بمشابه پدیده هایی صرفا موقتی و (از نقطه نظر تاریخی) گذرا ظاهر شده اند. حتی نامتحمل ترین تغییرات مرزی، مانند اتحاد مجدد یک آلمان امپریالیستی که تاکنون بین دو بلوک جنگی متخاصم منقسم بود، دیگر موضعی مربوط به حدس و گمان، یا در دستور کار انتقام جویان آلمانی یا صلای نبرد مرتجعین

سرسخت نمی باشد؛ بلکه مسئله ای است که بطور عاجل مطرح شده و طلب راه حل می کند و این عامل نوینی است که پیامدهای عظیمی برای امور جهان در برخواهد داشت.

همانطور که از عبارات فوق الذکر بیانیه روشن است، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم کمونیستهای انقلابی را قادر ساخت که موقتی بودن نظم جهانی را دیده، فشارها و کششهای اساسی که آنرا تا آستانه از هم شکافته شدن میراند تحلیل کنند؛ اما این نیز حقیقتی است که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم هرگز ادعا نکرده است که ظرفیت پیشگویی هم دارد. سیر واقعی رخدادها همیشه غنی تر، پیچیده تر، گوناگون تر و شگفت انگیزتر از پیشگویی های تمامی تئوریها از آب در خواهد آمد. معذالک، هر تئوری که ادعای علمی بودن دارد باید با سیر واقعی حوادث محط برخورد، و کمونیستهای انقلابی از دست زدن به یک ارزیابی نقادانه فرار نمی کنند.

آنگونه که بر همگان معلوم است، در دهه ۱۹۸۰، حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحلیل کرد که به احتمال قوی جنگ جهانی در طول آن دهه رخ خواهد داد مگر آنکه توسط انقلاب در بخشهای گسترده و یا نقاط استراتژیک جهان از آن جلوگیری شود. ما این تحلیل را بر پایه درکمان از قوای حرکت امپریالیسم و مشاهداتمان از اوضاع معاصر جهان ارائه دادیم: (۱) شبکه مناسبات بین المللی که از طریق جنگ جهانی دوم استقرار یافت (یعنی «تقسیم جهان») دیگر مساعد حال

بازتولید انبساط یابنده سرمایه نیست؛ و این شبکه بطور فزاینده ای بمشابه مانعی در مقابل جبر کاهش ناپذیر قدرتهای امپریالیستی برای انبساط بیشتر عمل میکند؛ و همه این قدرتها نیاز دارند که چارچوبه کنونی را در هم شکسته و چارچوبه نوینی که به نفع آنهاست را برقرار کنند. (۲) دو بلوک امپریالیستی برهبری امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بطور فزاینده ای در تقابل با یکدیگر قرار میگیرند، بطوری که هر کدام مانعی فی الفور در مقابل تلاشهای دیگری برای انبساط بود. تاریخ نشان داده است که چنین تضادهایی نهایتا از طریق جنگ جهانی بین بلوکهای رقیب حل میشود مگر آنکه انقلاب راه حل خود را بر این تضادها تحمیل کند؛ و نیز هر دو جنگ جهانی قبلی منجر به پیشرفتهای انقلابی شد. قبل از آنکه در سال ۱۹۷۶، یعنی پیش از مرگ مائو و وقوع کودتای ارتجاعی در چین، چند سالی بود که مائوتسه دون و رفقای انقلابی در حزب کمونیست چین بروشنی و بطور عاجل بر این نکته تاکید میگذاشتند. (۳) سیر عملکردهای دول امپریالیستی در دهه ۱۹۸۰ و سالهای بلافاصله قبل از آن نیز، فی الواقع نشان میداد که دو بلوک بر جاده رقابت بسوی جنگی جهانی با یکدیگر روانند. این امر در حیطه های سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و فرهنگی نیز منعکس بود؛ بالاخص در ظهور «ریگانیسم» در ایالات متحده و اعمال امپریالیستهای شوروی مانند تجاوز به افغانستان در سال ۱۹۷۹ و

جنگی که در پی آن آغاز شد. در چنین چارچوبی بود که آلمان حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحلیل کرد، تضاد عمده در جهان عبارتست از تضاد بین دو بلوک امپریالیستی.

جنگ جهانی دیگر مسئله ای «دور از ذهن» بوده و فی الواقع نقشه عمل طبقات حاکم امپریالیستی را تشکیل میداد. اهداف آنها در زمینه سیاست خارجی و داخلی، دیگر به مقدار زیادی تابع این نقشه بود. تحت چنین شرایطی حزب ما تصمیم گرفت که «زنک هشدار باش» را در مورد چنین تخریب عظیمی برای پرولتاریا بصدا درآورد، و به پرولتاریا و خلقها فراخوان دهد که از طریق تشدید مبارزه انقلابی به ممانعت از این فاجعه تلاش ورزند.

با نظری به گذشته میبینیم که حوادث آنگونه که ما پیش بینی کرده بودیم، رخ نداد و ما همانند دیگران در سراسر جهان از اینکه چنان جنگی رخ نداد، خوشحالم. شتاب خطرناک بسوی جنگ جهانی در نیمه ۱۹۸۰ (استقرار موشکهای اروپایی در آلمان، سرتگون کردن هواپیمای گره ای پرواز ۰۰۷ بر فراز شوروی، و چکاپک فزاینده شمشیرهای طرفین) امروزه جای خود را به اوضاعی داده که از جوانب گوناگون ۱۸۰ درجه مخالف آنچه قبلا جریان داشت بنظر میآید؛ جو رقابت خطرناک بین دو ابر قدرت، حداقل در ظاهر، جای خود را به عصر جدیدی از «تفاهم متقابل» بین ایالات متحده و اتحاد شوروی داده است.

شناخت حسی عامه، مسلما، عناصری از واقعیت امروز را منعکس میکند؛ در عین حال ظواهر را بجای جوهر پدیده ها گرفتن غلط و خطرناک است. بدون شک جهان وارد يك عصر نوین صلح و آرامش نشده است. بالعکس، تضادهای بنیادین جهان بطور کلی حدت یافته و بحران امپریالیسم عمیقتر میگردد. ما معتقدیم جهتگیری بیانیه در مورد آنکه این تضادها بسوی نقطه ای روانند که بزور سلاح حل خواهند شد، کماکان صحیح است. مهمترین عاملی که در چارچوب بین المللی نوین باید تشخیص داد و بر آن تاکید گذاشت، آنست که شرایط در سطح جهان بطور کلی برای انقلاب مساعدتر گشته است.

باب اواکیان، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، نظرات گذشته حزب را بدین قرار جمعبندی نمود:

«اولا، ما بدرستی بر خطر واقعی و فزاینده جنگ جهانی تاکید میکردیم.

ثانیا، این حقیقتی است که اوضاع بدان ترتیب که ما پیش بینی کرده بودیم پیش نرفت و در تضادهای جهان جابجائی هائی صورت گرفت (بالاخص در تضاد بین بلوکهای ایالات متحده و اتحاد شوروی)؛ و این امر موجب تخفیف قسمی و موقتی تضاد فوق شده و برای مدت معینی برخوردار همه جانبه بین این دو بلوک امپریالیستی را به تعویق انداخته است. اما ما نباید گارد خود را باز کرده و روی خود را برگردانیم و بر تضادهای واقعی و عمیق و کماکان حاد بین امپریالیستها و خطر کماکان موجود جنگ جهانی چشم فرو بسته و یا به آن کم بها دهیم.» (۱)

اوضاع کنونی هم نتیجه تشدید کلی تضادها و هم يك جابجائی (هر چند موقت و قسمی) در وزن نسبی تضادها در جهان میباشد (تضاد بین قدرتهای امپریالیستی، تضاد بین امپریالیستها و ملل تحت ستم، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری. تضاد اصلی دیگر یعنی تضاد بین دول سوسیالیستی و امپریالیستی، هم اکنون به دلیل احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق در کار نیست).

در اروپای شرقی برآحتی میتوان نتایج عملکرد تضادهای گوناگون بسیاری را دید. اولاً، اگرچه پایان جنگ سرد اعلام شده و فی الواقع ایالات متحده و اتحاد شوروی در حال مذاکره، همکاری و توطئه چینی میباشند که چگونه به بهترین وجه برخی کشورهای منطقه را استثمار کنند، اما رقابتی که سابقا بین این قدرتهای امپریالیستی موجود بود ناپدید نشده و اشکال نوینی بخود گرفته است. امپریالیسم آمریکا توانسته است نیروهای قدرتمند طرفدار خود را وارد ساختارهای حکومتی برخی از این دول کند. در حال حاضر بلوک غرب از نارضایتی توده ها و خشم آنان علیه رژیمهای قدیم سود جسته است، اما خیلی خوب ضرورت آن را حس می کند که باید مانع از تکامل این جوش و خروش به يك جنبش انقلابی اصیل گردد. این جنبه شبیه نقشی است که احزاب رویزیونیست همیشه در غرب بازی کرده اند - آنها در عین پیشبرد منافع شوروی، برای مهار و سرکوب مبارزات انقلابی تلاش نموده اند.

مضافا، همین مسئله که تضاد بین ایالات متحده و اتحاد شوروی قسما تخفیف یافته، در را بروی پدیده ای دیگر می گشاید: تشدید تضادهای بین امپریالیستها درون هر بلوک. این وجه به

واضحترین شکل، در شرق و غرب، در رابطه با شبح يك آلمان امپریالیستی متحد نمایان است.

طبقه حاکمه آلمان غربی هرگز (حتی بصورت رسمی) ادعای خود را نسبت به سرحدات آلمان قبل از جنگ جهانی دوم (که فقط شامل آلمان شرقی نبوده و قسمتهای بزرگی از دیگر کشورها، بالاخص لهستان را نیز در بر می گیرد) پس نگرفت. اما قبل از آنکه گورباچف در سال ۱۹۸۷ «اعلامی» را مبنی بر امکان وحدت مجدد دو آلمان بفرستد، تحقق چنین هدفی برای آلمان غربی مگر در نتیجه پیروزی در يك جنگ جهانی دیگر، ناممکن جلوه می نمود.

بدلائل جغرافیائی و تاریخی، «منطقه نفوذ» طبیعی آلمان، یعنی منطقه ای که همواره در پی استقرار هژمونی خود و تقویت پایگاهش جهت دستیابی به فتوحات جهانی گسترده تر می باشد، اروپای شرقی است. بوجود آمدن يك آلمان متحد فقط بمعنای ادغام آلمان شرقی در ماشین امپریالیستی آلمان غربی نیست، بلکه بمعنای تامین بخش بزرگی از سوخت این ماشین (که حیاتی ترین آن کار پرولتاریاست) از کشورهای عقب مانده تر اروپای شرقی می باشد. این بالاخص شامل لهستان است، اما مناطق دیگر را هم در بر می گیرد - مناطق داخل و خارج سرحدات فعلی شوروی، یعنی کشورهایی که امروزه بخشی از امپراطوری اتحاد شوروی را تشکیل می دهند. این واقعیت، نهایتا، مشکل بتواند ابزار صلح بین يك آلمان حریص و اتحاد شوروی بحساب آید. بالعکس، تمنای آلمان به یافتن «فضای تنفس» طبیعی اش در شرق بود که آلمان هیتلری را بسوی جنگ با اتحاد شوروی سوسیالیستی راند. اما عجلاننا چنین بنظر میرسد که شوروی ها می پندارند منافعشان در آن است که به شغالههای آلمانی اجازه تناول از گوشت آلمان شرقی را بدهند، بدان امید که این ماشین آلمانی آنقدر قدرتمند شود که حتی بتواند اقتصاد شوروی را از باتلاق بیرون کشیده و حلقه های اتصال آلمان به شرق موجب شل شدن بندهایش با اتحاد غرب گردد.

در حال حاضر، اغلب متحدین غربی آلمان رسما حمایت خود را از وحدت مجدد دو آلمان اعلام کرده اند و واقعیت آن است که کل بلوک غرب از تضعیف بلوک شوروی بهره مند میگردد. اما بهمان اندازه که از جنبه تبلیغاتی وحدت کاسته شده و به برنامه عملی تبدیل می گردد،

منطبق گردد. این نیازها و منافع استراتژیک کماکان خود را تحمیل کرده و نقش «دست نامرئی» را بازی خواهند کرد؛ حکومتها و دولتمردان مختلف را زمانی بدین سو و زمانی بسوی دیگر خواهند راند.

ممکنست شخصیتهای منفرد طبقات حاکمه ترجیح دهند در جاده تجدید تقسیم مسالمت آمیز و استثمار مشترک پیشروی کنند، اما تضادهای بنیادین بین دول امپریالیستی مختلف بالاچار دوباره حادثر از همیشه سر بلند خواهند کرد. بنابراین، در عین اینکه امکان تغییرات بیشتر و حتی برجسته تر در صفندیهای کنونی جهان را نمی توان نفی کرد، اما لازم است بدانیم که چنین جابجائی ها و تغییر صفندیهای نمایانگر آغاز يك مارپیچ نوین که متضمن دور نوینی از رشد پویای سرمایه داری باشد، نیست؛ بلکه بخشی از نتایج مارپیچ موجود بوده و انعکاس این واقعیت است که تقسیم کنونی جهان دیگر مناسب باز تولید گسترده سرمایه، چه در شرق و چه در غرب، نمی باشد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به گفته مشهور استالین در مورد جنگ جهانی اول اشاره می کند که «تمام تضادهای جهان را در يك گره جمع نمود و آنها را برای حل شدن در موقعیتی تعیین کننده قرار داد.» اوضاع امروز عبارت از حل و یا «باز شدن» گره امپریالیستی نیست، بلکه بالعکس محکمتر شدن گره و درهم پیچیده تر شدن روندهای متضادی است که بسوی جنگ امپریالیستی و انقلاب پرولتری روانند. رخدادهای اخیر دال بر آغاز يك دور رونق طولانی مدت و «مسالمت آمیز» برای نظام امپریالیستی نیست بلکه بر يك دوره غلیان و برخوردهای حاد که صفندی نوینی از مناسبات جهانی از درونش متولد خواهد شد، دلالت دارد.

### شرایط مساعد برای انقلاب

این واقعیت که درگیری های بین دو بلوک امپریالیستی رقیب موقتا تخفیف یافته، شرایط نوینی برای پروسه انقلابی در کشورهای مختلف و بطور کل در جهان می آفریند. مسلما شرایط نوین دارنده برخی عوامل نامساعد می باشد، مثلا اکنون برخی قدرتهای امپریالیستی دست خود را در تعرض علیه ملل و کشورهای تحت ستم بازتر می بینند (تجاوز آمریکا به پاناما از این دست است). معذالک، پیامدهای عمده شرایط نوین برای مبارزه انقلابی خلاف این

موجود بطور قابل ملاحظه ای گسست کنند. مثلا، رونق آلمان غربی بر پایه شراکتش در امپراطوری امپریالیستی غرب حاصل گشته است. بنابراین مشکل بتوان تصور کرد که تجدید تقسیم بادوام و بالنده ای بتواند بدون آنکه کلیه مناسبات امپریالیستی بطور قهرآمیز بازسازی شود، انجام پذیرد. از زاویه امپریالیستها، استقرار يك نظم جدید تنها بر پایه توان نسبی قدرتهای مختلف امکانپذیر است.

منظورمان از تجدید تقسیم «با دوام» و «بالنده»، تجدید تقسیمی است که راه را بر آغاز يك مارپیچ نوین از رشد و رونق امپریالیستی باز کند - همانند آنچه که بخش بزرگی از دوره پس از جنگ جهانی دوم را رقم زده است؛ و این حداقل مساوی است با يك دوره طولانی و بادوام از رونق سرمایه داری که می تواند معجزاتی که امپریالیستها طلبش را می کنند متحقق سازد. این معجزات عبارتند از: مدرنیزه کردن اقتصادهای عقب مانده اروپای شرقی و مرکزی، رشد بازارهای گسترده نوین برای کالاهای مصرفی در این کشورها (که نشانه ارتقاء جدی سطح زندگی بخش مهمی از اهالی این کشورهاست)، و بهمان نسبت تشدید استثمار امپریالیستی در جهان سوم، تمام اینها قرار است بدون ایجاد مزاحمت برای قدرتهائی که از قبل بر سر خوان ریخا نشسته اند - یعنی فرانسه، بریتانیا، ژاپن و غیره انجام پذیرد.

روشن است که حداقل برخی از سخنگویان حکومتی و طبقات حاکم از این توهم سر مستند. این مسئله بالاخص در مورد طبقه حاکمه امپریالیسم آلمان صادق است؛ آنها می پندارند که بالاخره راهی برای خروج از بلاتکلیفی درازمدتشان یافته اند؛ بلاتکلیفی آنها این بود که چگونه در عین دنبال کردن استراتژی آلمان متحد و کسب «فضای تنفس» در شرق، از نابودی سرزمین پدری خود که در صورت رخداد يك جنگ گسترده بین دو بلوک امپریالیستی بطور گسترده به یکی از عرصه های نبرد بدل می شد، ممانعت کنند. طبق گزارش مطبوعات، این روزها حتی صدراعظم گوشت تلخی نظیر کهل هم سرمست و خوشبین است...

اما علیرغم اینکه حکام مختلف غرب و شرق بر چه باوری باشند، روح آنان بقول مارکس «روح سرمایه» است. به عبارت دیگر، سیاستها و استراتژی آنها نهایتا باید بر نیازهای سرمایه های ملی مختلف که ریاست شان را بر عهده دارند،

دوستان و متحدان غربی آلمان بطرز آشکارتری وحشتزده میشوند. شرط اساسی که گورباچف برای وحدت مجدد گذارده است، حذف سربازان غربی از خاک آلمان است. معلوم نیست که گورباچف تا چه اندازه بتواند این شرط خود را تحمیل کند، اما روشن است که يك سازش کوتاه مدت، در هدف میان مدت او مبنی بر بوجود آمدن آلمانی که بندهای نظامی اش از آمریکا گسسته است، تغییری نخواهد داد. و يك آلمان متحد بدون حضور سربازان ایالات متحده یا اتحاد شوروی، آلمانی متفاوت از امروز و بازیگری عمده در صحنه ای بسیار متفاوت از امروز، خواهد بود.

### آیا جهان بطور مسالمت آمیز تقسیم خواهد شد؟

يك آلمان متحد همراه با کلیه پی آمدهای آن در رابطه با دو بلوک امپریالیستی موجود، نماینده تغییر مهمی در مناسبات قدرت جهان امپریالیستی خواهد بود. اما مسئله آن است که آیا این تغییر صف آرائی نمایانگر تجدید تقسیم مسالمت آمیز جهان، یعنی تغییرات تعیین کننده در مناطق نفوذ قدرتهای امپریالیستی مختلف و شبکه مناسبات بین آنها، بدون يك درگیری قهرآمیز بین بلوکهای امپریالیستی رقیب است یا نه؟ شناخت ما در مورد کارکرد امپریالیسم و آموزه های پایه ای لنین در اینباره قویا در مخالفت با احتمال تقسیم مسالمت آمیز جهان است. نیاز عینی به يك تجدید تقسیم بر همه امپریالیستها موثر می افتد، اما همین نیاز در مقابل هر کدام از قدرتهای امپریالیستی بطرق متفاوت و اغلب متضاد نمایان میشود. آنچه برای يك قدرت يك تجدید تقسیم مساعد است برای رقیبش عموما يك تجدید تقسیم نامساعد محسوب میشود.

مسلما، همانطور که قبلا گفتیم، حکام شوروی دارای یکرشته منافع کوتاه مدت و حتی میان مدت هستند که بالاخص با منافع امپریالیسم آلمان غربی فصل مشترکهای دارد. اما در اساس خلاف این امر صادق است: هر کدام از این قدرتها نیازمند هژمونی خودشان بر اروپای مرکزی و شرقی می باشند. علاوه بر این، آلمان غربی و اتحاد شوروی هر کدام دارای مناسبات قدیمی با دیگر دول (بلوکها) هستند که نمی گذارد بدون لطمه زدن به این مناسبات حیاتی از نظم

است؛ یعنی اینکه عمدتا شرایط برای پرولتاریا و خلقهای ستمدیده مساعدتر است.

یکی از دو ستون عمده نظام امپریالیستی در دوره گذشته، یعنی اتحاد جماهیر شوروی هم اکنون درگیر يك خیزش عظیم داخلی است. تنها کسانی می توانند از مشکلات این دشمن غدار ناراحت شوند که برخلاف تمامی شواهد موجود معتقد بودند اتحاد شوروی رویزیونیستی، دوست خلقهای ستمدیده است و یا حداقل نسبت به ایالات متحده «تبهکاری کوچکتر» بوده و از قرار تقابلی با این امپریالیست به نفع ستمدیدگان است. توان مداخله شوروی علیه انقلابات، حداقل موقتا بطرز قابل ملاحظه ای کاهش یافته است و این عامل مساعدی برای ضربه زدن به نظم موجود در سراسر امپراطوری شوروی و ورای آن است.

بعلاوه، نفوذ سیاسی شوروی و توانش در گمراه کردن توده ها بطور چشمگیری تنزل یافته است. هر چند گورباچف در افکار عمومی بورژوائی در غرب از قرب و منزلتی برخوردار است، اما آتورپته سیاسی شوروی در نقاط دیگر بواسطه عیانتر شدن ماهیتش بمشابه قدرتی سرمایه داری که در ضدیت با منافع خلقهای ستمدیده قرار دارد، بشدت تضعیف شده است. نیروهائی مانند جرج حبش از جبهه خلق برای رهائی فلسطین (PFLP) که مدت‌های مدید مشاطه گر شوروی سوسیال امپریالیستی بودند این روزها سخت ساکتند؛ بالاخص آنکه شوروی هر روز بر تبنانی خود با اسرائیل می افزاید. امروزه توجه سازشکارها با بهانه منافع باصطلاح عالیتری که گویا اتحاد شوروی نمایندگی می کرده، خیلی مشکل شده است. مشکلتر از آن، امید بستن به «کمکهای» شوروی بمشابه کلید پیشبرد مبارزات رهائیبخش است.

به ظرفیت نهفته خیزشهای درون خود شوروی در کسب يك خصصت انقلابی نیز نباید کم بها داد. درست است که سایه ایدئولوژیک و سیاسی رویزیونیسم خروشچنی و برژنفی حقیقتا سنگینی میکند و ظهور يك خط مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی اصیل را مشکل می سازد؛ اما این نیز حقیقتی است که بزیر سوال رفتن شکل حاکمیت توسط خود حکام، تشدید تضاد بین خلقهای غیر روس و قدرت مرکزی، فداکاریهای ناگزیری که از پرولتاریا در جهت «بازسازی» طلب میشود، تماما توده ها

را بیدار کرده و بدرون زندگی سیاسی کشانده است. اینها شرایطی را بوجود آورده که برنامه ها و پلاتفرمهای سیاسی طبقات و گرایشات مختلف می تواند توسط توده ها و در عمل به آزمایش گذارده شده و محک بخورد. حتی اگر ابتدائی ترین گامها در جهت برقراری يك پيشاهنگ پرولتری انقلابی هم اکنون برداشته شود، آنگاه امکان ظهور يك گشایش انقلابی واقعی دور از انتظار نیست.

در اروپای شرقی، بسیاری از همان عوامل موجود در شوروی مطرح است، اما تفاوتی زیادی نیز وجود دارد. این تفاوتها ناشی از داشتن دول و ملل متفاوت و همچنین ناشی از شرایط تاریخی است که بر بستر آن بلوک شرق بوجود آمد (کشورهای اروپای شرقی نه به سبب انقلاب در این کشورها، بلکه اساسا در نتیجه پیروزی ارتش سرخ شوروی بر آلمان نازی به بخشی از اردوگاه سوسیالیستی تبدیل شدند). هماغطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان میسازد، تحولات سوسیالیستی ناچیزی در این کشورها صورت گرفت. فرصتی که برای پیشروی انقلابی، در نتیجه فروپاشی رژیمهای استثمارگر این منطقه حاصل شده از نیمه دهه ۱۹۵۰ که رویزیونیسم چنگالهای خود را بر اروپای شرقی محکم کرد تاکنون سابقه نداشته است.

### گورباچف از خط قرمز پا پس میکشد

چرخش اخیر در امور جهان اساسا بدلیل سیاستهایی است که توسط گورباچف در رابطه با اتحاد شوروی و در عرصه بین المللی اتخاذ شد. وقتی گورباچف به قدرت رسید وارث يك نظام امپریالیستی شوروی شد که مشخصه اش يك ماشین نظامی عظیم الجثه بود. بر طبق تخمین، قریب به ۲۰ درصد درآمد ناخالص ملی شوروی صرف تدارکات جنگی می شد. این رقم (بطور نسبی) بسیار بیشتر از منابعی است که ماشین جنگی غرب می بلعید. این ساختمان نظامی عظیم یکی از علل اصلی چیزی است که گورباچف آن را «رکود» اقتصادی در شوروی در دوره برژنف (یعنی از دوره افتادن خروشچف تا بقدرت رسیدن گورباچف) نامیده است. حاکمیت زود گذر آندروپوف و چرنینکو بهیچ طریق بیان جدائی جدی

از «برژنفیسم» نبود. البته، دوره «رکود» برژنف فقط يك مقوله اقتصادی نبود، بلکه توسط پیشرویهای مهم امپریالیستهای شوروی در تقابل با ایالات متحده رقم می خورد. اختناق سیاسی و فکری تحت دیکتاتوری بورژوائی نوع برژنفی، لگدمال کردن حقوق ملی ملل غیر روسی که اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می دهند، و حتی جو ایدئولوژیک و سیاسی روسو - سنتریک (روس محوری - م) که توسط برژنف و شرکاء تولید می شد، همه اجزاء يك کلیت بودند که محورش عبارت بود از تدارک برای يك رویارویی گسترده نظامی با بلوک غرب.

در سال ۱۹۵۶ وقتی خروشچف از طریق کودتای ارتجاعی به قدرت رسید اعلام کرد که میخواهد به «رقابت مسالمت آمیز» با غرب بپردازد و ادعاهای بزرگی مبنی بر اینکه با پیروز شدن در این رقابت مسالمت آمیز غرب را «دفن» خواهد کرد، مطرح نمود. احتمالا ساختن دیوار برلین برجسته ترین تصویر این نقطه نظر بود. بلوک شرق از نظر اقتصادی و سیاسی از بلوک غرب با «دیواری» جدا خواهد شد، هر چند به نفوذ در يك اقتصاد واحد جهانی، مثلا در جهان سوم، ادامه خواهد داد. نظام «سوسیالیستی» نه با نابود کردن غرب بلکه با غلبه بر غرب در «بازاری خودش» پیروز بدر خواهد آمد - یعنی در پشت سر گذاردن غرب در امر ساختمان دول امپریالیستی مدرن با يك سطح زندگی بالا برای بخش های وسیع توده ها که فقط امتیازات يك کشور امپریالیستی میتواند آن را تضمین کند.

اما چنین رقابتی محکوم به شکست بود. تقسیم جهان پس از جنگ جهانی دوم، برای حکام نوین اتحاد شوروی شدیدا نامساعد بود، هر چند که آنها در شماری از کشورهای مهم در اروپای شرقی، بالاخص آلمان شرقی، هژمونی داشتند. مهمتر از همه آنکه، اتحاد شوروی آن نوع امپراطوری نومستعمراتی که ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم برپا کرده بود را نداشت. حتی در کشورهای که شوروی توانسته بود مانند بخش دولتی هند جای پائی بیابد، ضعف تشکیل سرمایه در کشور خودشان به سوسیال امپریالیستها اجازه نمی داد در ابعادی که لازمه بهره برداری کامل از این فرصتهاست به سرمایه گذاری پرداخته و مافوق سودهایی را که می توان در جایی مانند هند انبار کرد را جهت تحرك بخشیدن به بازار داخلی خود مورد

جنگ است - البته اگر همه چیز بر وفق مراد آنها جلو رود، در آنصورت امپریالیستها قادر خواهند شد استثمار را شدت بخشیده و پرولتاریا را سرکوب کنند. همه اینها بخشی از پروسه پر پیچش و گشش تجدید سازماندهی سرمایه است.

در عین حال، شالوده سرمایه اصلاح شده در کشورهای امپریالیستی با شیوه های نوین اعمال کنترل بر مستعمرات و نو مستعمرات و نفوذ در آنها تداخل می کند. ادغام مستعمرات درون یک چارچوب نوین جهانی، سرمایه های امپریالیستی را قادر می سازد که بطور سودآورتری گسترش یافته، در سطح بین المللی خود را بازسازی نمایند و مناسبات تولیدی در کشورهای تحت ستم را نیز جهت برآوردن نیازهای خود دستخوش تغییر و تبدیلات بیشتری سازند. (۲)

برنامه برژنف-بر این فرضیه که یک دوره طولانی از رقابت مسالمت آمیز با غرب در پیش است، متکی نبود. هزینه های نظامی عظیم او منعکس کننده این واقعیت بود که دفاع از «سوسیالیسم واقعی» (یعنی سوسیال امپریالیسم) شوروی بر نیروی قهر متکی خواهد بود و اینکه نهایتاً قهر تنها آلترناتیو واقعی جهت غلبه بر غرب می باشد. این هزینه ها یک نوع «سرمایه گذاری» بود که حال را به امید آینده به رهن می گذاشت.

اما چنین سرمایه گذاری هائی نمی توانست تا ابد ادامه یابد. سیاستهای برژنف با وارد آوردن فشارهای هرچه فزاینده بر تضادهای جامعه شوروی، خطر آن را بوجود آورد که حکام شوروی با ضربه ای انفجارآمیز مواجه شوند. تضادهائی که انفجارشان را در سالهای پروسترویکا دیدیم، از آسمان نازل نشدند؛ مذهبهای مدیدی بود که بخار در دیک جمع شده بود. وقتی گورباچف به قدرت رسید دو راه در مقابلش بود: ادامه سیاستهای شوروی با احتمال بسیار واقعی آغاز جنگ جهانی در فاصله ای کوتاه؛ یا کنار کشیدن از مسیری که کشور مدت مدیدی بر آن قرار داشت.

لازم است اوضاع جهانی در سال ۱۹۸۵، زمانی که گورباچف به قدرت رسید را بخاطر آوریم. مناسبات بین اتحاد شوروی و ایالات متحده، بقول شواردناده، در بدترین موقعیت خود از زمان جنگ دوم بود. اگر نقاط اوج خصوصتهای دو ابر قدرت طی آن مقطع را بخاطر آوریم (وارد کردن سرباز و مهمات به برلین، جنگ کره، بحران

روبرو می شد. بهمین ترتیب، خود قدرتهای غربی نیز برای همیشه نمی توانستند پای بند تقسیم کنونی جهان باشند. اولاً بدان خاطر که «کارتها» بطور ناموزونی بین بازیکنان غربی پخش شده بود. هر چند برخی از اینها، مانند آلمان غربی، با عمل کردن در چارچوب یکرشته ارتباطات و اتصالات نوین به جانی رسیده اند، اما این قدرتها نیز باید در پی افزایش و تحکیم مناطق نفوذ خود باشند. معذالک این گششها و فشارهای جبری در یک چارچوب دوقطبی رخ میداد و عمل می کرد - چارچوب دوقطبی ای که کل بلوک امپریالیستی غرب را در مقابل اتحاد شوروی و متحدین آن قرار میداد. به عبارت دیگر، فرانسه و آلمان در عین اینکه نهایتاً رقبای امپریالیسم آمریکا می باشند، منافع امپریالیستی مستقل خود را از طریق وحدت با ایالات متحده دنبال می کنند (درست همانطور که ایالات متحده، امپراطوری بریتانیا را نه از طریق جنگ بلکه به مقدار زیادی بهنگام اتحاد طرفین در جریان جنگ جهانی دوم، از چنگش بدر آورد). بعلاوه، در مورد بسیار مهم آلمان غربی، منطقه نفوذ «طبیعی اش» (منجمله بخش بزرگی از «سرزمین پدری» تاریخی اش یعنی آلمان شرقی) بطور مستحکمی در مدار اتحاد شوروی بود - حداقل اینطور بنظر می آمد.

### ماهیت کیفی تقسیم جهان

صحيح نیست که تقسیم جهان فقط بر حسب قسمت کردن کمی مناطق نفوذ مختلف در نظر گرفته شود. تقسیم جهان یک عامل کیفی نیز در بر دارد؛ بدین معنا که فقط تجدید تقسیم جهان میتواند محرك لازم برای آغاز یک دور (یا ماریپچ) جدید از رشد امپریالیستی را از طریق متمرکز کردن سرمایه و نابود کردن سرمایه های نامکفی و ادغام آنان در سرمایه های دیگر فراهم می کند. این ضرورت خود را هم به غرب و هم به شرق تحمیل خواهد کرد. جنگ و پروسه ورود به آن و خروج از آن، نقشی تعیین کننده در تمام این امور بازی می کند. این فقط بدان سبب نیست که بخش بزرگی از ظرفیت تولیدی نابود میشود بلکه همچنین بدلیل آن است که جنگ بدرجه زیادی دولت امپریالیستی را قادر می سازد مستقیماً تولید را به عقلانی ترین وجه ممکن سازمان دهد. یک فاکتور بسیار مهم دیگر هم هست و آن بسیج ایدئولوژیک و سیاسی توده ها در جریان

استفاده قرار دهند. بعبارت دیگر، پیشرویهای اینجا و آنجا برای اینکه سوسیال امپریالیستها بتوانند در ابعادی جهانی شانه به شانه رقبا بسایند، کافی نبود.

در حقیقت، «رقابت مسالمت آمیز» در طول دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بطور فزاینده ای یکجانبه شد - بالاخص در زمینه اقتصادی. البته، رقابت های برژنف با بلوک غرب دستاوردهایی برای شوروی داشت - مثلاً در آنگولا، اتیوپی و غیره. امپریالیسم آمریکا نیز توسط شکست مفتضحانه و پر خرجش در ویتنام بطرز چشمگیری تحقیر شده بود.

کل نظام امپریالیستی در شرق و غرب، بطور فزاینده ای به دیواره های محدودیت درونیش در رابطه با ظرفیت سود سازی برخورد می کرد؛ هر دو بلوک به دست انداز افتادند، اما هر کدام با نرخها و نقاط عزیمتی که توسط وقایع قبلی معین شده بود (بالاخص آن نوع تقسیم جهانی که به ارث برده بودند). بالاخص آنکه ساختمان نظامی عظیمی که ایالات متحده و اتحاد شوروی به آن دست زده بودند، تاثیراتی بسیار متفاوت (و حداقل موقتاً، تاثیراتی متضاد) بر اقتصادهای داخلی این دو داشت. ساختمان نظامی عظیم در آمریکا بخش بزرگی از سوخت «بهبود ناسالم» اقتصادی دوره ریگان را تامین کرد. در حالیکه در همان زمان کمر اقتصادی شوروی زیر بار هزینه های نظامی خم شده بود و این تازه قبل از آن است که در ساختمان نظامی در دهه ۱۹۸۰ (با شروع تجاوز به خاک افغانستان) جهشی ایجاد شود.

مشکل رهبران شوروی هرگز انتخاب بین «تفنگ یا نان» نبوده است. آن زمان نیز مانند امروز، طبقه حاکمه شوروی فقط می توانست در چارچوب پارامترهای تعیین شده توسط کارکرد خود نظام امپریالیستی تصمیمات سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را بگیرد. بلافاصله پس از آنکه گام تعیین کننده مبنی بر تغییر دولت سوسیالیستی سابق به یک دولت سرمایه داری برداشته شد، رهبران چنان نظامی دیگر نمی توانستند و آزاد نبودند که هر راه رشد یا هر شکل رقابتی با غرب را که مایلند، در پیش بگیرند. بعبارت دیگر، ماهیت امپریالیستی شورویها، آنان را به مسیری هل داد که هژمونی بلوک امپریالیستی آمریکا را بمصاف بطلند.

گشش های شوروی به گسترش یابی، بالاچار با مقاومت قدرتهای دیگر

موشکی کوبا و غیره) اهمیت موضع گیری فوق آشکار می شود. طبقه حاکمه آمریکا از طریق اتخاذ «ریگانسم» روشن کرده بود که قصد دارد به هر قیمتی برنامه نظامیگری و درگیری خود با اتحاد شوروی را دنبال کند.

در واقع، ریگان ریاست بزرگترین ساختمان نظامی تاریخ بشر را بعهده داشت و مسئله فقط تولید مصالح جنگی نبود. آمریکا در همه جوانب اتحاد شوروی را تحت فشار گذارده بود: از تلاشهایش در نیکاراگوا جهت بی ثبات ساختن رژیم ساندنیست گرفته تا استقرار یک نسل جدید از موشکهای هسته ای در اروپا در سال ۱۹۸۳، و نیز تجاوز به گرانادا و سرنگون ساختن حکومت طرفدار شوروی در آنجا و غیره.

هرگز کاملا روشن نیست که نمایندگان مختلف طبقه حاکمه تا چه حد آگاهند که سیاستهایشان به کجا می انجامد. مثلا برخی مورخین ادعا می کنند که هیتلر از اینکه بریتانیا پس از حمله او به لهستان، به آلمان اعلان جنگ داد متعجب گشت. آیا برزنف و ریگان هر دو معتقد بودند که جنگ هسته ای اجتناب ناپذیر است؟ ریگان در اواخر دوران ریاست جمهوری، وقتی افتضاح ایران - کنترا گیت ضربه ای جدی بر «ریگانسم» وارد آورده بود، اعتراف کرد که اعتقاد برخی افراد محفل درونیش (بدون آنکه از آنها نامی ببرد) مبنی بر «اجتناب ناپذیر بودن جنگ هسته ای» خیلی نگراناش کرده بود. با این وصف وی چند سال قبل از این «تغییر کیش»، در سخنرانی اش برای گروهی از بنیادگرایان مسیحی گفته بود که انتظار دارد «آرماگدون» (یعنی «روز رستاخیز») که طبق پیشگویی انجیل روز آتش سوزی عظیم و نابودی زمین است) را «در زمان حیات خویش» ببیند - او در آن زمان ۷۰ ساله بود! شک نیست یکی از تصاویر عمده ای که ریگان از خود به عامه ارائه می داد همین «ترلز ناپذیری» و توانش در «فشار دادن دکمه» در صورت لزوم بود. هم ریگان و هم محفل نزدیک به او می دانستند که سیاستهایشان متضمن خطر واقعی آغاز جنگ است، و آنان چنین خطری را پذیرفته بودند.

معدالک، در تحلیل نهایی، درک ذهنی رهبران دولتی بسیار کم اهمیت تر از نیروی حرکت اولیه ای است که سیاستهایشان تولید می کند. نکته در آن است که هم آمریکا و هم شوروی هر دو در مقطع ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ بوضوح در

مسیری قرار داشتند که به جنگ منتهی می شد. در حقیقت، این واقعیت که جنگ در آن دوره رخ نداد تا حدی مربوط به تصادف است، چرا که هر کدام از «تصادماتی» که رخ داد براحتی میتوانست زنجیره ای از کنش و واکنش تولید کند و به یک درگیری همه جانبه منتهی گردد. تصادف نقش مهمی در تاریخ بازی میکند، اما این مقوله ای «کور» نیست: قوانین بنیادین حرکت توسط رخدادهای تصادفی بیان میشود. هرچند الزامی نبود که یکی از آن «تصادمات» آغازگر جنگ باشد، اما این دو طریق تخصص، الزام و مداوما چنان «تصادماتی» را تولید میکردند تا آنکه جنگ آغاز شود. این یکی از دلایلی است که صحیح نیست به کل دوره پس از جنگ دوم بمشابه یک بلوک نامتمایز بنگریم که در آن بطور کم و بیش ثابت و لایتغیری خطر جنگ، صرفا بدلیل گرایشات عمومی امپریالیسم موجود بود.

هرچند امکان رخداد جنگ جهانی را در هر زمان معین نمیتوان رد کرد، اما در هر زمان معین میتوان گفت که این امکان نسبتا دور است یا بطرز حادی در چشم انداز قرار گرفته است. انکار این امر، بدین معنی که تکامل تضادها هیچ ویژگی ندارد و یا اینکه تضادها فقط میتوانند در یک خط مستقیم تشدید یابند، بالاجبار به اشتباه در ارزیابی از اوضاع و نتیجتا تدوین سیاستی غلط منجر میگردد. این اشتباه بدو شکل می تواند بروز یابد: یکی بصورت اشتباهی که فوقا ذکرش رفت، یعنی کم بها دادن به خطر واقعی جنگ - اشتباهی که در دوره مورد بحث موجود بود. دوم، از طریق تقلیل جایگاه آن بحد خطر دائمی درگیری که تحت امپریالیسم هرچند بشکل نهفته وجود دارد. چنین استدلالی میتواند شکل متضادی بخود بگیرد - تصور رخداد جنگ در چشم انداز بمشابه خطری که همیشه، در هر زمان معین، به نسبت تضادهای دیگر از درجه اهمیت ثابتی برخوردار است. چنین نقطه نظری خطر جنگ را به «روح مقدسی» تبدیل میکند که همیشه حاضر است اما هرگز قابل مشاهده نیست. در واقعیت، این دو نقطه نظر برخلاف ظاهرشان زیاد با هم تفاوتی ندارند.

هرچند حقیقت آنست که در نهایت، قوانین بنیادین و نه تصمیم گیریهای دولتمردان مسائل جنگ و صلح را تعیین میکند؛ اما این نیز حقیقتی است که تاریخ توسط انسانها ساخته میشود، هرچند نتوانند آن را صرفا طبق

دلخواهشان بسازند. روشن است که در شماری از لحظات حساس رهبران دول تصمیماتی گرفتند که عقب نشینی از پرتگاه جنگ جهانی بود. حزب ما قبلا در این رابطه انتقاداتی از خود کرده است. مشخصا ما به اینکه نابودی عظیم حاصله از جنگ هسته ای تا چه حد بر اعمال طبقات حاکمه، وقتی با مسائل مربوط به آغاز جنگی پیروزمند مواجه شوند تاثیر خواهد گذارد، کم بها دادیم. بعلاوه، امپریالیستها بیشتر از آنچه ما میپنداشتیم آزادی عمل و فضای مانور داشتند.

تاریخ ثابت کرده امپریالیستها وقتی احساس کنند که موجودیت طبقه شان و «منافع حیاتی» آن در خطر است، از هیچ جنایتی فروگذار نمیکند. اما آنها همچنین به ماهیت پیروسی (۳) پیروزی که به قیمت نابودی پایگاه خانگیشان به کف آید کاملا آگاهند. درواقع، یکی از هشدار دهنده ترین ویژگیهای دهه ۱۹۸۰ عبارت بود از تلاشهای مداوم امپریالیستها برای حل این مشکل، جهت یافتن راهی برای زنده ماندن، پیروز شدن و بازسازی پس از یک نابودی هسته ای. (از نظر نظامی این امر اشکال متفاوتی بخود گرفت، مانند افزایش تحقیقات ایالات متحده برای یافتن سلاح معجزه آسایی بنام «جنگ ستارگان» که قرار بود آمریکا را قادر سازد دشمن خود را محو کند بدون آنکه خود از پیامدهای آن لطمه ببیند، یا «مینیا توریزه کردن») سلاحهای هسته ای و تولید موشکها و کلاهکهای کوچکتر و دقیقتر جهت هدف گیری مشخصتر علیه نشانه های نظامی، با این امید که چنین سلاحهایی «قابل استفاده تر» گردند. البته هیچکس مطمئن نیست که پس از چنان جنگ هسته ای تا چه حد میتوان زنده ماند، حتی خوشبین ترین تحلیل گران نوشته اند که حداقل صدها میلیون نفر در جریان چنان جنگی کشته میشوند.)

حکام اتحاد شوروی و ایالات متحده با این واقعیت سخت که سرانجام این راه کجاست، روبرو شدند. و فی الواقع این محاسبه هشیارانه نقش مهمی در تاثیر گذاری بر تصمیم گیریشان مبنی بر اتخاذ راهی دیگر داشت. این امر بخصوص در مورد زمانی که گورباچف بقدرت رسید صادق بود؛ اما وقتی او تمایل خود مبنی بر کاستن از شتاب فوری بسوی جنگ را ابراز کرد، امپریالیستهای آمریکائی نیز بسرعت آن را پذیرفتند؛ چرا که ایالات متحده نیز با مشکل زنده ماندن و پیروز شدن در یک

جنگ هسته‌ای، روبرو بود.

## ذخایر

همانطور که قبلا خاطر نشان کردیم، این واقعیت که امپریالیستها قادر بودند راهی متفاوت در پیش بگیرند نیز مسئله ای است که باید تحلیل شود. بسخن دیگر، بنظر میآید که هر دو بلوک امپریالیستی بیش از آنکه ما قبلا پنداشتیم ظرفیت انطباق داشته و دارای «ذخایر» بیشتری هستند. تحلیل از «ذخایر» بلوکهای آمریکا و شوروی از گنجایش این مقاله خارج بوده و موضوعی است که باید مورد بررسی بیشتر قرار گیرد. معینا به چند نکته میتوان اشاره نمود. برای يك طبقه حاکمه «ذخایر» عبارتند از آن عوامل اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و نظامی که میتوانند در خدمت برآورد کردن ضروریات استثنائی و از سر گذراندن مشکلات فوق العاده، بسیج کنند. این مسلمان شبیه «منبع ذخیره» گازوئیل نیست که هر وقت منبعی دیگر تمام شد، شیر آن را باز کرده و مطمئن باشیم که برای مدت زمانی کاملا معین، سوخت موجود است. مثلا نبود مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم یا اشتباهات آنان نیز میتواند در شرایط بحران برای طبقات حاکمه تبدیل به يك «ذخیره» گردد؛ و اتفاقا این یکی از آن «ذخایر» مهم برای طبقه حاکمه است!

هیچوقت امپریالیستها کاملا «تهی» از «ذخایر» نمیشوند. بعبارت دیگر، امپریالیسم هر چقدر هم که ضربه خورده و لرزان باشد بخودی خود و بواسطه فشار وزن خود سقوط نخواهد کرد؛ و جنگ نیز بطور «اتوماتیک» شروع نمیشود؛ جنگ در نتیجه عملکرد گرایشات و جبر ذاتی آغاز میشود؛ این امور در رابطه با وقایع بین المللی و اقداماتی که توسط دول عمده درگیر در آن اتخاذ میشود و از طریق آنها، خود را بیان میکنند.

در اینجا به يك نکته جانبی نیز باید پرداخت: هرگز نمیتوان گفت که چه مقدار مشخص از «ذخایر» کافی است که امپریالیستها بتوانند هر دوره بحران خود را از سر بگذرانند و یا وارد جنگ نشوند. طبقه حاکمه ایالات متحده توانست توفانی که در نتیجه جنگ ویتنام و بلند شدن يك جنبش انقلابی قدرتمند در داخل آمریکا (بالاخص جنبش رهاشبخش سیاهان) بپا خاست را از سر بگذراند؛ طبق تحلیل حزب ما يك عامل

مهم در این امر عبارت بود از باقیمانده ذخایر اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا که از موقعیتش بمشابه سرکرده يك امپراتوری جهانی سرچشمه میگرفت. اما اشتباهی جدی خواهد بود اگر از این مطلب نتیجه گیری شود که يك اوضاع انقلابی کامل در آن دوره نمیتوانست ظهور یابد و یا امکان سرنگون کردن امپریالیسم آمریکا در آن زمان غیر قابل تصور بود.

برخی شاید اعتراض کنند که با طرح این مختصات، مقوله «ذخایر» آنقدر مبهم می شود که ارزش خود را کاملا از کف می دهد، خیر، اینطور نیست. شناخت از قوانین پایه ای حاکم بر عملکرد امپریالیسم امکانپذیر است؛ و بر پایه این شناخت می توان به تحلیل مشخص از حرکت و تکامل دول امپریالیستی، ضعفهای بنیادین شان، و همچنین از «ذخایری» که قادرند مورد استفاده قرار دهند پرداخت و بر این مبنا استراتژی و سیاستهای انقلابی جهت تسریع سرنگونی این هیولاها را تکامل داد. اینکه چنین تحلیلی هرگز نمی تواند به پای دقت قواعد کلی ریاضی برسد از درجه علمی بودن آن نمی گاهد - این تحلیل مانند تمام علوم فقط می تواند حقیقت را بطور قسمی منعکس سازد و مانند تمام علوم باید از طریق پراتیک و مبارزه بین درست و غلط آنرا به پیش راند تا بتواند حقیقت را کاملتر و همه جانبه تر منعکس سازد. بعلاوه، هر چند طبیعت و جامعه هر دو در حال تغییر مداوم هستند، اما جامعه بشری (و نتیجتا اوضاع جهانی) بسیار پویاتر، متغیرتر و پیچیده تر از طبیعت است؛ بنابراین شناخت حسی و تحلیل افراد بالاچار بدرجات کم یا بیش عقب تر از تغییر و تحولات جاری است.

## تبانی و رقابت

تبانی و رقابت بمعنای دیالکتیکی متضادند؛ یعنی مانند تمام اضداد، با یکدیگر تداخل می کنند و تحت شرایطی می توانند به ضد خود بدل شوند. تبانی و رقابت همیشه بین قدرتهای امپریالیستی موجود است. تضاد فوق خود بیان این گرایش ذاتی در سرمایه داری است که سرمایه های رقیب یکدیگر را هم جذب می کنند و هم دفع، و شرایط موجودیت یکی نیازمند موجودیت سرمایه های دیگر است، هر چند که این سرمایه ها بطور اجتناب ناپذیری گرفتار نبردی برای نابودی یکدیگرند. سرمایه

يك قطب تضاد در مقابل کار (پرولتاریا) می باشد، اما درون خودش نیز تضاد دارد. اشاره مارکس به طبقه سرمایه دار بمشابه «انجمن اخوت دزدان» بخوبی این طبیعت دوگانه را بیان می کند.

تبانی و رقابت همیشه با هم موجودند. هیچ زمانی یکی بدون دیگری نیست. مثلا، حتی در بحبوحه خود جنگ بوضوح می توان هر دو گرایش را دید. در جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و بریتانیا در مقابل بلوک آلمان با یکدیگر متحد بودند؛ اما واضح است که این اتحاد پر از رقابت بود و هر کدام اهدافی متفاوت و شدیداً متضاد را از طریق پروسه همکاری (یا تبانی) با یکدیگر علیه بلوک دیگر، دنبال می کردند. بهمین ترتیب، دو بلوک «محور» و «متفقین»، در حالی که در جنگ مرگ و زندگی با یکدیگر جهت آقائی بر جهان بودند، در مقاطع مهم علیه منافع انقلاب پرولتری و اتحاد شوروی سوسیالیستی تبانی کردند. بریتانیا و آلمان دست در دست یکدیگر علیه منافع انقلاب در یونان کار کردند. بهمین ترتیب، سیاستهای آمریکا و بریتانیا در رابطه با يك «جنبه دوم» نیز بمقدار متعناهی، توسط تمایل آنان به ضربه زدن به شوروی سوسیالیستی و تضعیف آن توسط آلمان (در سالهای اول جنگ) تعیین می شد؛ بالاخص پس از آنکه ارتش سرخ ضربات قطعی را بر هیتلر وارد آورد، امپریالیستهای متفقین جهت محدود کردن دامنه پیشرفتهای انقلابی که بطور قطع شکست هیتلر بهمراه می آورد، بسرعت ارتشهای خود را در برلین مستقر کردند.

در نهایت، رابطه مابین قدرتهای امپریالیستی، و بیشتر از آن مابین بلوکهای امپریالیستی عمدتا توسط رقابت و فقط در درجه دوم توسط تبانی تعیین می شود. این نکته ریشه در این واقعیت دارد که سرمایه فقط می تواند بمشابه سرمایه های بسیار و متضاد موجود باشد. اما آنچه بمعنای عام عمده است تعیین نمی کند که کدام جنبه از مناسبات بین دول امپریالیستی در هر لحظه از امور بین المللی غالب یا عمده است. اضداد می توانند به یکدیگر تبدیل شوند و می شوند؛ و این امر در شرایطی که خود تضاد حدث می یابد سریعتر، قهرآمیزتر و مکررتر انجام می گیرد. جنبه عمده است که ماهیت تضاد را در هر زمان معین مشخص می کند و به این معنا می توان گفت که اوضاع کنونی جهان با تبانی بین آمریکا و شوروی رقم می



## آس گورباچف؟

يك نکته كاملا روشن است: تمام استراتژیهای تثبیت شده پیشین امپریالیستها - شرقی و غربی - مورد بررسی دوباره و تجدید نظر قرار گرفته است، رشته های وضع موجود در حال پنبه شدن است و هر کوششی از سوی این یا آن قدرت (یا گروه بندی قدرتها) جهت پیشبرد منافع استراتژیکشان از طریق حفظ این وضع مسلما به شکستشان منجر خواهد شد. گورباچف تحت فشار حدت بحران در اتحاد شوروی، این امر را سریعتر از همپالگان آمریکائیش درک کرد و نقش فعالتری در به جریان انداختن اوضاع کنونی بازی نمود.

گورباچف از طریق بازی با «کارت آلمان»، یعنی هموار کردن راه اتحاد دو آلمان، دست به يك قمار بزرگ زده است؛ اما او بدینوسیله کاری کرده که میتواند منجر به يك جدائی عظیم در ائتلاف غرب گردد. مسئله را میتوان چنین طرح کرد: آیا سیاستهای گورباچف (در سطح گسترده، اما خصوصا در رابطه با آلمان) را باید بمشابه پرچم تسلیم «بازنده» جنگ سرد در نظر گرفت یا بیشتر يك مانور ماکیاولیستی با هدف ایجاد اغتشاش در غرب - و همزمان پیشبرد يك دستور کار مخفی؟

هیچيك از این دو دیدگاه صحیح نیست، هر چند در هر دو جوانبی از حقیقت وجود دارد. همانطور که دیده ایم، گورباچف به این نتیجه گیری دوگانه دست یافت (یا چنین بنظر می آید) که وضع موجود دیگر معتبر نیست و همچنین بدین نتیجه رسید که در آن لحظه حساسی که تصمیمات حیاتی باید گرفته شود، دیگر امکان بازسازی جهان توسط جنگ بطریقی که مساعد حال سوسیال امپریالیسم شوروی در آن دوره باشد، نخواهد بود. گورباچف بدین مفهوم «عقب نشست»، اما بدون شك چنین تصمیمی کارا کتر امپریالیستی اتحاد شوروی را تغییر نداده و بمعنای تسلیم صاف و ساده گورباچف به دشمنانش هم نیست، بلکه بدان معناست که او بسختی تلاش کرد آگاهانه سیاستهای جدیدی اتخاذ کرده و به اجراء بگذارد - سیاستهایی که در چارچوب تصمیم به عقب نشینی از شتاب بسوی جنگ در میانه دهه ۱۹۸۰، به بهترین وجهی مساعد حال سوسیال امپریالیسم باشد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که سیاستهای گورباچف برای بیرون کشیدن اتحاد شوروی از بحرانی که در آن غوطه ور

فقط موقتی، مهار می زد. (کشش متقابل بین دو آلمان از مدتها قبل موجود بود، اما ازدواج آنان بدلیل شدت رقابت بین طایفه های مربوطه شان امکان نداشت).

اما مهم است توجه کنیم که در اینجا نیز گرایشات خنثی کننده موجودند. با هرچه نزدیکتر شدن آلمان شرقی و غربی بسیاری از صفری و کبری هایی که هر دو بلوک بر پایه آنها سازمان یافته اند، بهم می خورد. از سوی دیگر گرایش مبنی بر جوش دادن دوباره اتحادهایی که قبلا شل شده بودند، موجود است؛ مثلا لهستان با اتحاد شوروی، فرانسه با بریتانیا و غیره.

می توان گفت که اوضاع امروزی جهان با دو عامل متضاد رقم می خورد. رشته های ساختارهای متعلق به دوره پس از جنگ جهانی دوم تا حد تحولی برجسته، کش آمده است (ماتوتسه دون در برخورد به قانون تضاد به این نکته اشاره می کند). اکنون بر همگان روشن است که چارچوب دوره پس از جنگ جهانی دوم دیگر معتبر نمیباشد. اما در همانحال بازیگران مختلف صحنه جهانی عاجز از ترسیم صف بندی نوین و به اجراء گذاردن آن میباشند. تقسیم مجدد جهان آغاز شده است، اما این تجدید تقسیم توسط روشهایی که اکنون بکار برده میشود نمیتواند کامل گردد و ثمره دهد. تقسیم قبلی جهان بالا جبار خود را تحمیل کرده و بطور مداوم در مقابل بهترین طرحهای امپریالیستها عرض اندام خواهد نمود، چرا که کاملا در هم شکسته نشده است. آزمون قدرت میان قدرتهای امپریالیستی مختلف، تحمیل اراده یکی بر دیگری و مشخص شدن نسبی در درون هر يك از دسته بندیها، هنوز انجام نگرفته است.

دلیل پیچیدگی اوضاع کنونی جهان همین است. همکاری واقعی بین ایالات متحده و اتحاد شوروی امکان تغییرات مهمی را در شماری از وضعیتهای سابقا «ایستا» - مانند افغانستان، نیکاراگوا و البته آلمان - بوجود آورده است. در يك سطح، خطر جنگ جهانی دیگر محسوس نیست. اما پنبه شدن سریع رشته ساختارهایی که سابقا ابدی بنظر می آمدند، مهمترین موجد بی ثباتی در اوضاع کنونی جهان است. افزایش آشوب در میان محافل حاکمه و امکان واقعی خیزشهای انقلابی در بسیاری از کشورها، مسلما با سیر تکوین تضاد بین دو بلوک تداخل کرده و آن را متاثر خواهد ساخت.

خورد تا با رقابت آنان. اما این نیز حقیقتی است که حتی اگر مناسبات بین دو قطب متضاد دچار تغییر شود، هم رقابت می تواند افزایش یابد و هم تبانی. در اوضاع کنونی تبانی تبدیل به عامل مهمتری در امور جهان گشته است، و حتی رقابت بین قدرتهای امپریالیستی بمقدار قابل ملاحظه ای از طریق تبانی آنها انجام گرفته و بخشی از آن است. معذالك، «ماه عسل» کنونی بین شرق و غرب بهمان سرعت می تواند به متارکه ای تلخ و قهرآمیز بدل شود.

البته رابطه بین تبانی و رقابت، جدا از مسئله تضاد عمده در سطح جهانی نمی باشد. رقابت و تبانی وحدت اخذاندند؛ آنها دو بیان متضاد، یا دو شکل حرکت از تضاد درون امپریالیستی هستند. رقابت، و نه تبانی، آن جنبه ای است که بطور کلی و نهایتا تضاد میان قدرتهای امپریالیستی را رقم زده و نیرویی است که دول امپریالیستی را به جنگ با یکدیگر می راند. وضعیت امروزی مناسبات شرق - غرب که بیشتر با تبانی مشخص می شود، هم انعکاس این واقعیت است که تضاد عمده بطور قسمی و موقتی تخفیف یافته است و هم به این تخفیف قسمی و موقتی خدمت می کند. این واقعیت که تضاد عمده موقتا و بخشا تخفیف یافته است (و حتی اگر يك تضاد دیگر بمشابه تضاد عمده بظهور رسیده و بر تکوین یابی وقایع جهان مسلط باشد) بمعنای محور تضاد - بین قدرتهای امپریالیستی نیست و نخواهد بود. بعلاوه، این تغییرات در جهانی رخ می دهد که در آن آلترناتیوها، فضای مانور و «ذخایر» قدرتهای امپریالیستی در حال آب رفتن است، و این استدلالی دیگر است علیه گرایش خوشحیالی. تشدید کلی تضادهای بنیادین بمعنای آن است که رابطه درونی بین این تضادهای مختلف بیش از همیشه پر تنش بوده و بسرعت می تواند دستخوش تغییرات برجسته شود.

در هم شکستن رژیمهای اروپای شرقی تصویری از نکته فوق است. رقابت دراز مدت بین دو بلوک امپریالیستی صحنه را برای این در هم شکستن آماده کرد (منجمله از طریق فعالیتهای مستقیم غرب برای تشدید مشکلات کمپ مخالف) اما آنچه که بطور فی الفور برآمد را ممکن ساخت تخفیف تضاد بین دو بلوک و نقش موقتا مسلط تبانی در مناسبات بین ابر قدرتها بود، چرا که حدت رقابت بین دو بلوک نیروهای گریز از مرکز را درون خود بلوکها، هر چند

تکوین آن چه چیزی نقش کلیدی دارد). و البته، چنین «صلحی» دست زدن به سرکوب قهرآمیز و جنگ علیه ملل و خلقهای تحت ستم را در بر دارد. در کشورهای امپریالیستی که دوره های طولانی «صلح» میتواند وجود داشته باشد (که این نیز فقط نسبی است)، کماکان استراتژی انقلابی را دقیقاً باید بر آن لحظات بحران جدی، بی نظمی و / یا جنگ استوار کرده، زمانیکه مناسبات طبقاتی و ماهیت سیستم آدمخوار امپریالیستی برملا شده و طبیعت استبدادی قدرت سیاسی ارتجاعی آشکار گشته و هجوم علیه قدرت دولتی امکان پذیر میگردد.

تدارك جنگ انقلابی پرولتاریا، جنگ خلق، یا دست زدن به آن، وظیفه موكد انقلابیون کمونیست در تمام کشورها است؛ هرچند طبیعت خاص این جنگ بر حسب شرایط مختلف در کشورهای گوناگون متغیر باشد - بالاخص بین دو جریان عظیم انقلاب پرولتری جهان؛ یعنی انقلاب دمکراتیک کشورهای تحت ستم و انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری و دول امپریالیستی.

چرخش اخیر در وقایع جهان، آشوبی در صفوف انقلابیون ایجاد کرده است - اما در صفوف امپریالیستها و مرتجعین آشوب عظیمتری بوجود آورده است. مشکلات وجود دارند اما میتوان و باید بر آنها فائق آمد. کمونیستهای انقلابی با دخالت آگاهانه و فعالانه میتوانند اوضاع مساعد کنونی را مساعدتر سازند. ■

#### توضیحات

- ۱- «کارگر انقلابی»، شماره ۵۴۰ (۲۲ ژانویه ۱۹۹۰)
- ۲- جهت يك بحث کامل در مورد این نکته و تجدید تقسیم جهان به «آمریکا در سراسیم» نوشته ریچارد لوتا مراجعه کنید. فرق بین بازسازی منتج از جنگ جهانی و اوضاع کنونی که آلمان غربی و شرقی در پی محدث مجدد هستند، جالب توجه است. امپریالیستهای آلمان شرقی، بخصوص، بهره مندی بی دردسر از شهروند بودن در يك میهن امپریالیستی قدرتمند را به توده های شرق و غرب وعده میدهند. در واقع آنان مصرند که غیر واقع بینانه به پورگرهای آلمان قول دهند که «خرید» آلمان شرقی بدون بهم خوردن آرامش آنها انجام خواهد گرفت.
- ۳- منظور از پیروزی «پیروسی»، آن نوع پیروزی است که به قیمتی بی اندازه گران بدست آید - نظیر پیروزی «پیروس» پادشاه بر رمی ها در سال ۲۷۹ قبل از میلاد مسیح.

سیاستهای متخذه توسط افرادی که فقط تقسماً به این نیروها آگاهی دارند و به آن عکس العمل نشان میدهند، بیان میکنند.

مسئله غرب در دوره اخیر پیروزیهای مهمی بر رقبای شوروی خود بدست آورده است، اما مشکلات واقعی مقابل پای اتحاد شوروی خود يك منبع نگرانی برای محافل حاکمه غرب است؛ چرا که آنان می فهمند بحران و طغیان در اتحاد شوروی عامل مهمی است که بر بی ثباتی و تزلزل امور جهان می افزاید. این یکی از آن دلایلی است که قدرتهای غربی در برخی موارد در وارد آوردن فشار به گورباچف احتیاط پیشه کرده اند - مثلاً در رابطه با بحرانی که با «اعلامیه استقلال» لیتوانی بوجود آمد.

بعلاوه، تا بدان حد که به مناسبات بین دو بلوک امپریالیستی مربوط است نمیتوان امکان این امر را نادیده گرفت که چرخش کنونی در وقایع بین المللی توسط ایالات متحده یا زیر فشار شکافهای بیشتر درون بلوک آمریکا به ناگهان متوقف گردد.

#### نتیجه گیری

ما قبلاً خاطر نشان کرده ایم، مهمترین عاملی که باید عمیقاً درك گردد بوجود آمدن زمینه های مساعدتر برای انقلاب است. نمیتوان پیش بینی کرد که تلاقی مساعد تضادها و شرایط چقدر ممکن است دوام آورد. سرعت فزاینده تکوین وقایع جهان، که خود انعکاس حدت یابی تضادهای بنیادین است، خود انگیزه ای قوی برای دریافتن لحظه است.

هیچ استراتژی انقلابی، هرگز نمیتواند بر پایه این فرض که دوره طولانی صلح در پیش است بنا گردد. هرچند دوره پس از جنگ جهانی دوم با غیبت جنگ جهانی رقم خورده، اما عصری قهرآمیز و پرآشوب، مملو از انواع گوناگون جنگها و انقلابات بوده است. برای اکثر کشورهای جهان، «صلح» حقیقتاً امری بسیار نسبی است و طبیعت قهری حاکمیت ارتجاعی مداوما خود را نشان میدهد. حتی در کشورهای امپریالیستی که «صلح» (یعنی نبود يك برخورد نظامی مستقیم با دیگر قدرتهای اصلی یا يك جنگ مهم دیگر) نظم «عادی» امور بنظر می آید، این فقط ظاهر قضیه است و مسئله را اینگونه دیدن یعنی فقط توجه به جنبه کمی مسئله (یعنی آنچه که در مدت زمان طولانی غالب بوده است) و نادیده گرفتن جنبه کیفی (یعنی اینکه بواقع جوهر امپریالیسم چیست و در

است - حتی بطور موقتی - موفقیت آمیز باشد. بدون شك این اقدامی جهت بازسازی رادیکال سیستم اقتصادی شوروی است و از دید شورویها بوضوح با اقداماتشان برای «بازسازی» (یا تقسیم مجدد) کل مناسبات بین المللی عمیقاً در ارتباط است. اما شورویها حتی زمانیکه نقش کلیدی در پنبه کردن رشته های نظم کهن بازی میکنند نمیتوانند مناسبات بین المللی را بطور اساسی بنحوی مساعد حال خود دوباره شکل دهند. بطور مثال، هنوز لوکوموتیو آلمان به قطار شوروی قلاب نشده است. هرچند آلمان و شوروی برای بوجود آوردن چنان پیوندی تلاش میکنند اما مسلماً نزاع اساسی بر سر اینکه چه کسی راننده باشد و حرکت قطار به کدام سو باشد حادثتر خواهد شد.

نیروی جبر درونی بسوی يك تقسیم نوین و مساعدتر جهان هنوز بر اتحاد شوروی اعمال میشود و همچنان بر سیاستهای مختلفی که مورد بحث و تصویب حکام شوروی قرار میگردد، خود را اعمال میکند. حتی در همین دوره متاخر که سیاستهای استراتژیک شوروی عمدتاً از نقطه نظر چگونگی تدارك و پیشبرد يك جنگ پیروزمند جهانی ترسیم شده طبقه حاکمه شوروی همچنان از طرق مختلف دیپلماتیک، سیاسی، اقتصادی و مسلماً نظامی نیز منافع خود را دنبال میکنند. تمامی طبقات حاکمه امپریالیستی بهنگام انجام اینگونه محاسبات، نه فقط امروز که فردا را هم در نظر میگیرند؛ نه فقط سیاستهای مرجح بلکه سیاستهایی که سیر تکوین اوضاع به آنها تحمیل میکند را نیز مد نظر دارند - این یکی از معانی «آمادگی» است. آنها همیشه تلاش خواهند کرد که عقب نشینی در يك عرصه را به پیشروی در عرصه دیگر تبدیل کنند - مثلاً سعی خواهند کرد عقب نشینی در عرصه نظامی را تبدیل به يك کارزار تعرضی خلق افکار عمومی جهانی نمایند. مقامات نظامی و غیر نظامی اتحاد شوروی و همچنین امپریالیستهای غربی، همیشه امکان شکست نقشه استراتژیک کنونی گورباچف و بکنار گذاشته شدن آن توسط خودش یا جانشینانش را مورد ملاحظه قرار داده اند. آنچه امروز يك عقب نشینی استراتژیک از برخورد میباشد، میتواند تدارکی استراتژیک برای برخورد فردا باشد. این صرفاً يك مانور ماکیاویلیستی نیست؛ بلکه باز هم خاطر نشان میکنیم، نیروهای جبر درونی امپریالیسم است که خود را از طریق نوع

## یادداشت‌هایی بر اقتصاد سیاسی کوبا - بخش دوم

# گسترارهای

نوشته: رودی مامبیس  
و این آخرین بخش از مقاله ای  
دو بخشی است. بخش نخست در  
«جهانی برای فتح» شماره ۱۴ -  
۱۳۶۹ درج گردید که مباحثه ای  
حول مسئله کشاورزی بود. مباحث  
بخش نخست مشتمل بود بر اینکه  
چگونه نیشکر، کوبا را برده ساخت  
و حتی کاسترو و شورشیان مسلحش  
را پس از کسب قدرت سیاسی به بند  
کشید. و این بخش به بررسی نتایج  
این امر میپردازد - ج . ب . ف

### ۵ - تکامل برنامه ریزی نومستعمراتی

کاسترو در سال ۱۹۶۳ برای مذاکره  
حول افزایش روابط تجاری به شوروی  
سفر کرد. پس از این سفر بود که برنامه  
قبله کوبا دایر بر کاهش تولید شکر به  
برنامه ای برای افزایش آن تبدیل شد.  
از نظر چه گوارا که مسئول اقتصاد  
کوبا بود، «سوسیالیسم» و صنعتی شدن  
دو کلمه مترادف بودند، یعنی اینکه هر  
دوی آنها انکشاف نیروهای مولده را معنا  
میدادند. هدف عبارت بود از انباشت  
مازاد با حداکثر سرعت و در حداکثر  
کمیت ممکن - و این یعنی تولید شکر.  
او چنین توضیح میدهد: «کل تاریخ  
اقتصادی کوبا نشان داده است که هیچ  
فعالیت اقتصادی دیگری بازدهی ای  
همچون کشت نیشکر ندارد. بسیاری از  
ما در آغاز انقلاب به این واقعیت اساسی  
اقتصادی واقف نبودیم، چرا که ایده ای

خرافی سلطه شکر را با وابستگی به  
امپریالیسم و فلاکت در مناطق روستائی  
پیوند میداد، بدون اینکه علل واقعی،  
یعنی رابطه مربوط به موازنه تجاری  
نا برابر را بررسی کند». (۵۳) به عبارت  
دیگر، او ویژگی تعیین کننده وابستگی  
کوبا را در خارج از پدیده تصویر  
میکرد - اینکه شکر به چه مقدار و به چه  
کسی فروخته میشد، نه اینکه وابستگی،  
ذاتی سازمان سرمایه در خود کوبا است.  
از این رو نتیجه گرفتند که  
«سوسیالیسم» طریقه بهتری برای ادامه  
همان نظام زراعی قدیمی است. از اواسط  
دهه شصت تا دهه هفتاد، دولت کوبا  
تلاش کرد تا اقتصاد این کشور را به  
کمک اوامر مامورین عالیرتبه دولتی  
بگرداند و کلیه منابع ممکن را در جهت  
افزایش قابل توجه تولید شکر بکار  
گیرد - با این ایده که مازاد را در صنعتی  
کردن کشور مورد استفاده قرار دهد.  
تلاشهای رسمی در جهت دامن زدن به شور  
و شوق عمومی. برای نیل به اهداف  
بورژوائی، و تأکید چه گوارا بر  
پادشاهی «معنوی» در عوض پادشاهی  
مادی برای کار، برخی منتقدین مجرب  
کوبا را به اشتباه انداخت تا این دوره را  
مصرانه دوره «چینی - گوارائی» یا  
«مائوئیستی - گوارائی» بخوانند. حتی  
کارشناسان مجرب هوادار کوبا به این  
اشتباه دچار شدند. (۵۴) یک نویسنده  
درکی درست از مسئله را ارائه داد. او  
خاطر نشان ساخت: «رهبری کوبا در  
حالیکه شعارهای نوع چینی میداد، همه  
چیز را در توسعه نوع روسی بکار  
میگرفت»، (۵۵) منظور اینست که دولت

کوبا تلاش میکرد از روش «چینی» - و  
در اصل کاریکاتوری از آن، چرا که  
سیاست انقلابی چینیها دایر بر اتکاء به  
توده ها، صرفاً دامن زدن به احساسات  
آنها نبود بلکه بر آگاهی سیاسی و  
خلاقیت توده ها در اقتصاد و سیاست  
متکی بود و اصل «به هر کس به اندازه  
کارش» را بکار میگرفت - برای نیل به  
هدف «روسی» استفاده کند، یعنی برای  
نیل به هدف انباشت مازاد در  
سودآورترین بخشهای اقتصادی بجای  
پیشبرد ساختمان اقتصاد بطور همه جانبه  
بر مبنای توسعه موزون و هماهنگ  
کشاورزی، صنایع سبک و صنایع سنگین.  
دولت کوبا هیچ راهی بجز روی  
آوری به انگیزه های «معنوی» بجای  
انگیزه های مادی در این دوره نداشت، چرا  
که وضع اقتصاد فاجعه بار بود، و وضع  
به مدت بیش از یک دهه به همین شکل  
باقی ماند. این بدان معنا نبود که  
سیاستهایشان انقلابی شده بود. مائو در  
مورد وضعیت مشابهی در لهستان در دهه  
پنجاه چنین گفت: «بنظر میرسد که  
همواره تأکید بیش از حد بر انگیزه های  
مادی به عکس خود تبدیل میشود. نوشتن  
تعداد زیادی چک، قشر بالایی را خوشحال  
نگه میدارد. اما هنگامیکه توده های وسیع  
کارگر و دهقان میخواهند چکهایشان را  
نقد کنند ولی نمیتوانند، جای تعجبی  
نیست که فشار برای «معنوی» شدن زیاد  
شود». (۵۶)

از اواسط دهه شصت، حکومت کاسترو  
همه چیز را تحت الشعاع نیل به هدف  
تولید ده میلیون تن شکر در کشت و  
برداشت سال ۷۰ - ۱۹۶۹ نمود. شکر طبق

# نیشکر را بسوزانید

قراردادهایی پیش فروش شد ولی مقدار محصول يك شكست بود و قربانی شدن مابقی اقتصاد در خدمت نیل به این هدف باعث ناهنجار شدن وضع جزیره شد. در دهه ۱۹۷۰، کوبا به استفاده از روشهای محاسبه اقتصادی که در دوره لیبرمن (Liberman) به سال ۱۹۶۵، در اتحاد شوروی اتخاذ شده بود، پرداخت. این روش عبارت است از سنجش سود و زیان متحمل از طریق محاسبات اقتصادی پیچیده و برنامه ریزی اقتصادی بر پایه این محاسبات - یعنی تقلید بازار آزاد از نظر محاسبات و بکار بردن سنک محکهای سرمایه داری در تمام سطوح، و در عین حال حفظ مالکیت دولتی بر اغلب ابزار تولید. فی الواقع این تکنیکهایی است که به کاسیگین نسبت داده میشود، در خود شوروی تا زمان به قدرت رسیدن گورباچف کاملاً معمول نگشت؛ بدین لحاظ است که میتوان کوبا را در اجرای برخی سیاستهای اقتصادی پرسترویکا، پیشتانز دانست.

در سال ۱۹۷۵، نخستین کنگره حزب کمونیست کوبا، به آن منطقی که بطور تلویحی جهتگیری کشور را روز اول انقلاب تعیین کرده بود، صراحت بخشید و آن را نهادی ساخت؛ و بدین ترتیب قرار شد که آشکارا، کاملاً، پیگیرانه و از بالا تا پایین، از طریق کامپیوتر و نه کار حدسی، بکار بسته شود. در قطنامه کنگره نوشته شد: «پزولوآحد پول کوبا [ باید واقعا کل فعالیت اقتصادی کوبا را کنترل کند. » (۵۷) یعنی اعلام شد که انباشت سرمایه هدف اقتصاد کوبا است. اما، نتایج این سیاستهای اقتصادی

برای کوبا متفاوت از شوروی بود. شوروی يك ابر قدرت امپریالیستی بود، در حالیکه با پیوستن به کومکون (بازار مشترك بلوک شوروی) در سال ۱۹۷۲ در تقسیم کار تحت سرپرستی شوروی، نقش تولید کننده شکر به کوبا داده شد - درست همان موقعیتی که سابقاً در بلوک غرب تحت رهبری آمریکا، داشت.

SDPE (سیستم مدیریت و برنامه ریزی اقتصادی) مصوبه نخستین کنگره حزب کمونیست کوبا در ۱۹۷۵، دستمزد کارگران را بر پایه پاداش (تا حد ۳۰ درصد از نرخ پایه) تنظیم کرد - پاداش درازای متحقق کردن میانگین ویاگذراز آن؛ و برای پرسنل فنی و مدیران پاداشی تا معادل يك ماه حقوق اضافی در سال را در نظر گرفت. در سال ۱۹۸۰، «سیستم قرارداد کاری آزادانه یا مستقیم» حق استخدام و اخراج را با در نظر گرفتن چند استثناء به مدیران داد. در اواسط دهه ۱۹۸۰، معرفی «بریگادهای باروری مداوم» راه سیستم را بیش از پیش باز کرد، به نحوی که دستمزد کارگران بر مبنای سودآوری هر واحد تولیدی خاص پرداخت میشود.

سپس در سال ۱۹۸۶، پس از سقوط قیمت شکر و نفت، سومین کنگره حزب کمونیست کوبا فراخوان «بازگشت به گواریسیم» را صادر نمود و تاکید بر «انگیزه های معنوی» را دوباره زنده کرد. نوشته ها و شعارهای چه گوارا در ستایش از «انگیزه های معنوی» از انبارها (که از اوایل دهه هفتاد در آنها جای داده شده بودند) بیرون کشیده شد. خود کاسترو که حدود يك و نیم دهه بندرت از چه

گوارا ذکرى به میان آورده بود، به هر بهانه ای پای او را پیش میکشید. این دورنما که پرسترویکای گورباچف در کوبا ممکن است سفت تر کردن کمربندها را الزام آور کند، نرخ سهام چه گوارا در بازار لفاظی کاسترو را باز هم بالاتر برد و سوخت کارزار «تصحیحی» که هنوز هم ادامه دارد را تامین کرد. محتوی اصلی این «تصحیحات» ریاضت کشی است. کاسترو در وارد کردن فاکتور «گواریسیم» در «محاسبات اقتصادی» نوع روسی که بجای مدیریت گوارائی (که استیل تندتری داشت) نشسته بود، هیچ مشکلی نداشت. دلیلش هم این بود که هر دو نوع از جهتگیری بنیادین یکسان برخوردارند.

امروزه جای تردیدی باقی نمانده که افق اقتصادی کوبا درست مثل سایر کشورهای آمریکای لاتین تیره و تار است. تئوری «برتری نسبی» (۱) که مورد حمایت چه گوارا بود، هنوز هم برای اثبات اینکه تولید شکر توانست حدی از توسعه اقتصادی را برای

۱- برپایه این تئوری، هر کشور تحت سلطه امپریالیسم یا هر منطقه از کشور، فقط یا عمدتاً باید چیزی را تولید کند که در آن «برتری نسبی» دارد و با سود حاصل از آن نیازمندیهای دیگر خود را از کشورهای امپریالیستی بخرد. مثلاً کوبا در شکر «برتری نسبی» دارد، ایران در نفت و غیره - توضیح مترجم

کوبا بخرد، استفاده میشود. در رد این ادعا باید نشان داد که این توسعه، خود یکه عامل محرک اوضاع اسفبار کنونی کوبا بوده است. یا عبارت دیگر، آنچه کوبا با استفاده از پول فروش شکرش «خریده» سوسیالیسم نبوده بلکه دامن زدن به وابستگی بوده است.

## ۶ - صنعتی شدن وابستگی

پس از گذشت سی سال از انقلاب و پانزده سال از اتخاذ SDPE (سیستم مدیریت و برنامه ریزی اقتصادی) دستاوردهای کوبا چه بوده است؟ مکانیزه شدن بارگیری نیشکر و بخش اعظم پرومه درو آن، که شاکاری بی نظیر در جهان است، مهمترین تحول در کوبا است. اگر این کار صورت نمیگرفت، از بین بردن تکه زمینهایی که خانواده های روستایی طی «فصل مرده» میان دروها، غذای بخور و نمیر خود را از آنجا تامین میکردند، ممکن نمی گشت. این درجه از صنعتی شدن تولید شکر نتوانسته کوبا را از تک محصولی بودن رها سازد. کارگران صنعت شکر و خانواده هایشان یکه ششم کل جمعیت را تشکیل میدهند. همچنین یکه سوم وسایل تولیدی صنعتی کشور به شکر اختصاص دارد. صادرات شکر ۸۲ درصد کل صادرات کوبا است (۵۸) که به لحاظ درصدی از دهه بیست تاکنون تغییر اندکی کرده است. (۵۹) تنها تفاوت واقعی میان زمان حال و دوره پیش از کاسترو اینست که اکنون ۶۹ درصد شکر کوبا به جای بلوک آمریکا به بلوک شوروی صادر میگردد. (۶۰)

اگر چه در صد زمین زیر کشت شکر به ۷۵ درصد افزایش یافته، اما کل مقدار زمین زیر کشت کاهش یافته است. (۶۱) کشتزارهایی که پرت اند و یا پستی و بلندی دارند و بدین جهت از نظر کشاورزی مکانیزه سودآور نیستند، به حال خود رها شده اند. بدین جهت، دولت تلاش نکرده تا سطح تولید شکر را از سطح متوسط کنونی که حدود ۸ میلیون تن - تقریباً به همان اندازه زمان باتیستا - است، افزایش دهد. از یکه رشته محصولات مرکبات (که بجای تنباکو مقام دوم را در صادرات کوبا اشغال کرده) که بگذریم، محصولات غذایی کاهش یافته اند. علتش این نیست که امکان رشد محصولات غذایی و یا نیاز به آن، نیست. بلکه مساله این است که بر مبنای معیارهای امپریالیستی، رشد این محصولات سودآور نمی باشد. کشت محصولات دیگر - بجز شکر - از ۳۵ درصد (درصدی تاریخی) در سال ۱۹۶۲ به ۲۹ درصد در سال ۱۹۷۶ کاهش یافت. و

پرورش دام از ۳۴ درصد به ۳۱ درصد نزول پیدا کرد. و این در حالی بود که تولید شکر رو به افزایش داشت. (۶۲) اگر چه برخی سرمایه گذارها در عرصه تولید برنج صورت گرفت، اما با کنار گذاردن شیوه کاربر «چینی» و روی آوردن به شیوه سرمایه بر «آمریکایی»، در دهه هفتاد، از میزان جیره دولتی هر فرد کاسته شد و در دهه هشتاد همچنان پائین نگه داشته شد. علت امر هم این بود که تقاضا بسیار بیش از تولید داخلی بود و افسار واردات نیز بالاخره میبایست در جایی کشیده میشد و نباید فراموش کرد که برنج پایه ای ترین مواد غذایی کوبائی است. (۶۳) تولید یوکا، مالانگا و لوبیا شدیداً کاهش یافت. تولید شیر پائین آمد. تولید سیب زمینی و گوجه فرنگی و پرورش خوک اندکی سریعتر از آهنگ رشد جمعیت بود. تنها پیشرفت در تولید تخم مرغ (که خصوصاً با استفاده از تکنولوژی سرمایه بر بازدهی بالایی دارد) چشمگیر بود. (۶۴) اما مرغها دانه روسی میخوردند.

بنا بر آمار «سازمان خوراک و کشاورزی ملل متحد» (FAO) کشاورزی کوبا بطور کل (منجمله شکر) طی دوره ۱۹۶۲-۷۶ آخرین مکان را در میان کشورهای آمریکای لاتین داشت. (۶۵) تولید شکر و مرکبات از سال ۱۹۷۶ به بعد بهبود قابل توجهی داشت است. اما اینها مواد اساسی خوراکی توده ها را تشکیل نمیدهند.

کشتزارهای خصوصی و کثوپراتیوها که به ترتیب ۸ درصد و ۲۱ درصد زمین زیر کشت را بخود اختصاص میدهند وضعیت پیچیده ای را بوجود آورده اند، زیرا که هم محصولات صادراتی (تنباکو، قهوه و حتی نیشکر) و هم اکثر ریشه های خوراکی، سبزیجات، لبنیات و سایر مواد خوراکی را تولید میکنند. بازده این بخش از زمینهای کشاورزی بین سالهای ۱۹۶۲ و ۱۹۸۴ بطور کل بیش از زمینهای دولتی بود. (۶۷) در عین حال، این بخش بخاطر پرداخت قیمتهای پائین از سوی دولت برای محصولاتش (بویژه تا ۱۹۷۶) و مالیات (طی دوره ۱۹۸۶-۸۷ که بازارهای آزاد کشاورزان اجازه کار یافتند) تحت فشار بود و تهی گشت. (۶۸) از سال ۱۹۸۶ به بعد، این بازارها برچیده شد، و باز هم همان قیمتهای اجباری دولتی تعیین شد. این برنامه در سال ۱۹۸۶ با ظهور مشکلات در زمینه تامین کود شیمیایی برای کشتزارهای نیشکر، بعلت کمبود ارز خارجی، همزمان گردید. عکس العمل دولت کوبا قابل پیش بینی بود. این هم بنوبه خود نشانی

از وابستگی ساختاری سرمایه داری کوبا است، زیرا در حالیکه از نقطه نظر سرمایه داری بطور مجرد (یعنی، به لحاظ کفایت تولیدی) موسسات خصوصی و تعاونها میبایست از حمایت دولتی بیشتر (ونه کمتر) برخوردار میشدند اما باز هم این شکر بود که بخاطر اعتماد اقتصاد کشور به جذب سرمایه خارجی، برای طبقه حاکمه کمپرادور - بوروکرات حیاتی تر و بسیار مهمتر بود.

بنا به تخمین یکی از منتقدین کاسترو، صنعت کوبا طی سالهای پس از انقلاب (۱۹۵۹-۷۲) از میانگین نرخ رشد ۵ درصد برخوردار بود. (۶۹) و بنا به تخمین یکی از محققین طرفدار کاسترو، همین نرخ رشد طی سالهای ۱۹۶۵-۸ برابر ۷/۵ درصد بود. (۷۰) این رقم بخودی خود چندان قابل توجه نیست. سهم تولید مصنوعات در کل تولید کشور طی پانزده سال نخست شدیداً کاهش داشت. (۷۱) از آنزمان تا کنون مقداری رشد صنعتی بوده است؛ صنعت کوبا بر حسب ارزش افزوده بازده اش نسبت به کشاورزی «موفق» تر بود. اما بر حسب معیارهای کیفی، تنها وابستگی را صنعتی ساخته است - بخاطر نوع مناسبات میان صنعت و کشاورزی، میان بخشهای مختلف خود صنعت، و بدلیل مناسبات میان سرمایه کوبایی و امپریالیستی. کره جنوبی نمونه ای از کشورهایی است که به جایگاه صادر کننده عمده مصنوعات تولیدی دست یافته بدون اینکه لحظه ای از زیر فشار امپریالیسم کمر راست کند. به عبارت دیگر، اساسی ترین مشکل کوبا نه سطح نیروهای مولده اش بلکه مناسبات تولیدی آنست. باز هم مقایسه میان کوبا و چین زمان مائو خالی از مفاد نیست، زیرا چین در عین حال که بسیار فقیرتر بود توانست با پیمودن راهی متفاوت از کوبا دستاوردهای بسیار بیشتری داشته باشد.

نخست در رابطه با کشاورزی: همانگونه که یکه کتاب اقتصاد سیاسی چینی (که تحت رهبری مائو نوشته شد) توضیح میدهد، وی سیاست عمومی زیر را تعیین نمود: «کشاورزی بمشابه اساس، صنعت بمشابه عامل رهبری کننده»، (۷۲) این بدین معناست، «حمایت کل صنعت و تجارت از کشاورزی خصیصه ای بس مهم در اقتصاد سوسیالیستی است.» (۷۳) تولید کشاورزی چین طی دوره ۷۰ - ۱۹۴۹ یکه و نیم برابر افزایش یافت، تولید غلات خوراکی طی همین دوره دو برابر، و تولید صنعتی هجده برابر شد. (۷۴) اگرچه مائو کشاورزی را یکه منبم مهم انباشت میدید، اما بیشترین تأکید را بر این نکته می

گذاشت که توسعه کلی اقتصاد باید بمعنای توسعه تا سرحد امکان سریعتر کشاورزی باشد، و نه توسعه صنعت بقیمت چپاول کشاورزی. بازده کشاورزی کوبا طی سی سال گذشته دچار سکون شده و به ویژه تولید محصولات خوراکی زیان دیده است. مانو به موازنه مناسب میان کشاورزی و صنعت بمشابه جزء ضروری توانائی پرولتاریا جهت وحدت با دهقانان و متحول ساختن شان برخورد میکرد. او این نکته را در مخالفت با کشیده شدن شیره کشاورزی توسط صنعت و بهره کشی شهرها از روستاها در جوامع بورژوایی مطرح میساخت.

انقلاب ارضی بعنوان تنها وسیله تامین خوراک مردم، تنها یکی از جوانب اهمیتش برای انقلاب دمکراتیک است. يك جنبه دیگرش این است که توسعه صنعت نیز به توسعه کشاورزی وابسته است - برحسب ارزان ساختن فرآورده های مزدی (مثل مواد خوراکی و سایر مایحتاجی که با دستمزد خریداری میشوند)، تامین مواد خام مهم و ضروری برای صنایع خودکفا (مثل مواد اولیه برای صنایع تولیدات غذایی، پنبه، شاهدانه، چرم، چوب و غیره) و تامین بازاری برای تولید فرآورده های مصرفی و صنعتی. در اکثر کشورهای امپریالیستی، کشاورزی طی نخستین مراحل صنعتی شدن، توسعه یافت. اما در کوبا، چه پیش و چه پس از انقلاب کاسترو، پیوندهای میان کشاورزی و صنعت ضعیف بوده و آنچه جهتگیری حرکت تولید صنعتی را تعیین میکرد، نه احتیاجات کشاورزی و توسعه کلی اقتصاد بلکه سرمایه خارجی بوده است. این ناموزونی میان صنعت و کشاورزی در کوبا متفاوت از طرح توسعه سایر کشورهای تحت سلطه آمریکای لاتین و دیگر مناطق نمی باشد.

این که آیا صنعتی شدن به تکوین يك اقتصاد ملی منسجم کمک میکند یا نه، به ترکیب تولیدات صنعتی نیز بر میگردد - یعنی مناسبات میان بخش های مختلف صنعت، منجمله موازنه میان تولید ابزار تولید (ماشین آلات و داده های فیزیکی، یعنی فرآورده های بخش I) و فرآورده های مزدی (برای مصرف، یعنی فرآورده های بخش II)، نابرابری و عدم توازن میان این دو بخش تولیدی حلقه مهم دیگری در زنجیره ای است که کوبا را به سرمایه خارجی وصل میکند.

کوبا طی دهه گذشته به توانائیش در تولید معدودی از فرآورده های بخش I بخشاً یا کلاً افزوده است. بنحوی که امروز يك سوم فرآورده های سرمایه ای مورد نیازش را خودش تولید میکند؛ که

این رقم بسیار کمتر از برزیل، مکزیک و کره جنوبی است که اقتصاددانان بورژوا آنها را نمونه های «مثبت» توسعه صنعتی در جهان سوم به شمار می آورند و بطور کیفی از چین انقلابی که در عرصه تولید فرآورده های سرمایه ای اساساً خودکفا گردید، فاصله دارد. بعلاوه پیشرفت های کوبا در عرصه تولید فرآورده های سرمایه ای از نوعی بود که این کشور را از توسعه صنعتی موزون و اقتصاد خودکفا دور ساخت.

تقریباً ۳۰ درصد فرآورده های مولد ساخت کوبا عبارت است از ماشین آلات برای کشت، برداشت، بارگیری و آسیاب کردن نیشکر - بدون احتساب آن وسایلی که بطور غیرمستقیم در خدمت نیشکر قرار دارند، مثل وسائط حمل و نقل که دومین گروه پس از ماشین آلات را تشکیل میدهند. (۷۸) مکانیزه شدن در نیشکر باعث توسعه تولید فرآورده های سرمایه ای و در واقع توسعه صنعتی کوبا شده است. اما از آنجا که این توسعه در حلقه های نیشکر (یعنی حلقه های اولیه مشتمل بر عمدتاً کشت و برداشت نیشکر؛ و تا حدودی، حلقه های ثانویه مشتمل بر تصفیه شکر و تولید مشتقات آن) است، انکشاف سرمایه کوبایی نتوانسته است از خطوط کلی تعیین شده توسط مناسبات تولیدی امپریالیستی خود را برهاند. درواقع، این توسعه به افزایش واردات منتهی شده است. کوبا بولدوزر، تراکتور، ماشین های خاکبرداری و غیره، و سایر داده های کشاورزی که بدانها محتاج است مثل مواد ضد آفات گیاهی، مواد ضد عفونتهای هرزه و کودهای شیمیایی تولید نمیکند. درعین حال، بجای اینکه بخش صنایع سبک برمبنای کشاورزی توسعه یابد تا بنوبه خود بتواند هم احتیاجات مصرفی توده های درگیر صنعت و کشاورزی را برطرف سازد و هم بمشابه بازاری برای فرآورده های مولد و منبعی برای انباشت عمل کند. بخاطر تخصیص منابع صنعتی به عرصه تولید شکر، صنایع سبک (بویژه تولید کننده فرآورده های مصرفی) بسیار عقب تر از نیازهای کشور می باشند.

این عقب افتادگی صنایع سبک باعث شده تا واردات فرآورده های مصرفی افزایش یابد که برای این امر به ارز خارجی احتیاج است. درعین حال، دریغ داشتن منابع از سایر عرصه های کشاورزی سواى نیشکر باعث شده تا همچنان درصد بالایی از مواد خوراکی اولیه کشور از خارج تامین شود. (۷۷) همه اینها که برشمرديم بنوبه خود دست بدست هم میدهند تا کوبا آن چیزی را که در تولیدش بیشترین برتری را دارد،

صادر کند. بخاطر این عوامل است که نسبت واردات به کل تولید در اواخر دهه هفتاد افزایش چشمگیری داشت. (۷۸) قرار بود صادرات هم پا به پای آن رشد کند. اما در اواسط دهه هشتاد کوبا دیگر نتوانست به اندازه کافی صادر کند تا از پس وارداتش که برای اقتصاد این کشور حیاتی بود، برآید. بحران اقتصادی کنونی از اینروست: اگر آشفته گی جاری اقتصادی در چارچوب جهانی قرار داده شود، بحران سازمان سرمایه در کوبا معنا می گردد - می گوئیم «سرمایه»، چراکه اگر از عنوان «سوسیالیستی» اش بگذریم، صنعت شکر کوبا بدون بازار جهانی چیزی بجز مشتی آهن پاره و تعدادی کشتزار مملو از گل و لای نیست. بحرانی است که نخستین عامل چکاننده اش عبارت است از بروز مشکلات روزافزون در تحقق سرمایه بکار رفته در صنعت شکر کوبا (تبدیل کالا به سرمایه پولی) بر زمینه اقتصاد جهانی امپریالیستی که بطور روزافزونی بخش اعظمی از شکر را به مازاد تبدیل میکند.

آن دسته از صنایع کوبا که وابسته به شکر نمی باشند، چگونه اند؟ یکی از داستانهای موفقیت صنعتی کوبا در عرصه ساخت قطعات کامپیوتر است که اکنون پس از گذشت تنها چند سال از آغازش ۲ درصد کل تولید فرآورده های سرمایه ای کوبا را تشکیل میدهد. (۷۹) تولید این قطعات به قصد صادر کردن به اروپای شرقی جهت ساختن کامپیوتر انجام میشود. قرار بود، این نوع رشد صنعتی در چارچوب «تقسیم کار» امپریالیستی که کومکون، طراحی کرده، نقش شده ای در تلاش های کوبا جهت صنعتی شدن آتی این کشور ایفاء نماید. (۸۰) بهم خوردن اوضاع در اروپای شرقی می تواند بطور اساسی این طرح ها را برهم زند.

سایر صنایع کوبا چنین اند: صنعت فرآورده های غله (با استفاده از غله وارداتی)؛ کتان، کنف و فرآورده های نساجی (با استفاده از کتان وارداتی)؛ فولاد و فلزکاری (با استفاده از مواد خام وارداتی جهت ساختن وسایل یدکی ماشین آلات مستعمل آمریکائی)؛ مونتاژ وسائط نقلیه موتوری، لاستیک سازی (با استفاده از نفت وارداتی)، و مواد شیمیایی (این نیز با استفاده از مواد اولیه وارداتی). سیمان سازی یکی از معدود رشته های تولیدی است که بر مواد اولیه داخلی متکی است. (۸۱)

کوبا علاوه بر شکر، اقلام زیر را نیز صادر می کند: محصولات تنباکوی درجه اعلا (سیگارهای دست پیچ مهمترین کالای ساخته شده صادراتیش است)، محصولات دریایی، مرکبات، ورشو و

قهوه، واردات کوبا عبارتند از: نفت، ماشین آلات، وسائط نقلیه، مواد خوراکی (مثل برنج، گندم، روغن گیاهی، قهوه و تنباکوی درجه پست که مورد انزجار توده ها است)، مواد شیمیایی، مواد اولیه غیر خوراکی مثل چوب، کتان، خمیر کاغذ و کود طبیعی. (۸۲) از این لیست معلوم میشود آنچه که کوبا را از انکشاف يك اقتصاد مستقل باز میدارد، عمدتاً فقدان منابع طبیعی نیست بلکه سلطه مناسبات کالایی است. زیرا اکثر آنچه را که وارد میشود میتوان در خود کوبا تهیه نمود و یا با چیز دیگری جایگزین کرد. و درجه نیاز به سایر اقلام نیز تا حد زیادی توسط همین مناسبات تعیین میگردد.

فقدان ظاهری نفت در کوبا، مانعی بسیار جدی است. چنین مطرح میشود که بضاعت کوبا در هیدروکربنها (مثل نفت، گاز و ذغال سنگ) و نیروی هیدرو الکتریک (رودخانه های قابل سد بستن) چاره دیگری مگر اتکاء بر شکر باقی نمی گذارد. چرا که تولید شکر به «نیروی خورشیدی» وابسته است و برای اجتناب جستن از وابستگی بازهم بیشتر به نفت (که توسعه صنایع متکی به نفت وارداتی همراه می آورد)، بهتر است. (۸۳) نخست اینکه، کوبا تا حدی نفت تولید میکند و نمی توان از نظر دور داشت که يك کوبای انقلابی در آینده می تواند تجربه چین انقلابی (که سابقاً متخصصین غربی «غیر نفت خیز») اعلام کرده بودند ولی به دلیل تلاشهای عظیم کارگران و تکنیسین های چینی مشکلات انکشاف و تولید حل گشته و در این زمینه خودکفا شد) را تکرار کند. سیاست جاری دولت کوبا عبارت است از کنار نهادن این احتمال. اخیراً، حفاری اکتشافی در ناحیه «وره درو» که احتمال انکشاف نفت در آن میرفت، تعطیل شد. چرا؟ بخاطر اینکه کاسترو تصمیم گرفته صنعت تورسیم را بجای نفت در آن منطقه گسترش دهد. (۸۴)

دوم اینکه، کوبا به پیشرفت های مهمی در زمینه استفاده از تفاله نیشکر بعنوان ماده سوختی دست یافته است. تجربه سایر کشورها نشان میدهد این تفاله ها و یا محصولات استخراج شده از آنها (مثلاً الکل) را میتوان در تامین سوخت صنایع و وسائط نقلیه استفاده نمود. موفقیت برزیل نیز در این زمینه بینظیر بود تا اینکه نزول بهای نفت در بازارهای بین المللی، نفت را از اتانول ارزانتر نمود و قانون ارزش اقتضاء کرد که این تدبیر که از پتانسیل کمک به استقلال اقتصادی برخوردار بود، کنار نهاده شود. کوبا تا کنون از این تفاله ها بیشتر در جهت تامین سوخت صنعت

نیشکر استفاده کرده تا در جهت از بین بردن استبداد آن، سوم اینکه، اکثر نفتی که کوبا وارد می کند در جهت تامین سوخت کارخانجات تولید محصولات صادراتی مثل ورشو (که یکی از بزرگترین صنایع مصرف کننده انرژی است) استفاده می شود. کوبای انقلابی به این سیاست خاتمه خواهد داد.

برای اینکه موقعیت واقعی کوبا خوب محسوس شود باید رابطه میان صادرات شکر و عملکرد کلی اقتصاد کوبا را ترسیم نمود. این رابطه زیاد هم مستقیم نیست، بلکه در کلیت خود، ارزش حاصله از فروش شکر در هر دوره ای (که توسط بهای پرداختی و مقدار فروخته شده محاسبه میشود) نقش تعیین کننده ای در عملکرد کلی اقتصاد در آن دوره دارد. علت امر آنست که درآمد حاصله از فروش شکر نقشی مرکزی میان شاخصهای اقتصادی کشور ایفاء می کند. و همچنین دیگر، ستانده های وارداتی صنعتی به مقدار زیادی توسط درآمد شکر تامین می شود. (۸۵) هر آنچه که کاسترو بر زبان می آورد و انجام میدهد، بر همین زمینه، در همین عرصه و در همین چارچوب صورت میگیرد. در غل و زنجیر بودن اقتصاد کوبا دست کمی از زمان مستعمره بودن و بردگیش ندارد.

در چین انقلابی نیز رابطه ای متقابل میان يك دروی خوب و رشد صنعتی در هر سال معین موجود بود. اما تفاوت در این است که تولید کشاورزی و صنعتی چین به توسعه یکدیگر خدمت می کردند. در صورتیکه در کوبا، نیشکر بی مصرف خواهد ماند مگر اینکه مدارهای بین المللی سرمایه عمل کنند تا ارزش این کالا از آن طریق تحقق یافته و به سرمایه بیشتر تبدیل شود.

نرخ رشد کلی اقتصاد که به بهای افزایش شدید وابستگی تمام شده، ناچیز بوده است - تنها حدود ۴ درصد از تولید اجتماعی جهانی (GSP) طی دوره ۸۹ - ۱۹۵۹ (طبق آمار و ارقام خود کاسترو). (۸۶) میانگین رشد تولید ناخالص ملی (GNP) کوبا طی دوره ۸۲ - ۱۹۷۳ طبق محاسبات يك شرکت انگلیسی ۴/۸ درصد بوده است. طبق تخمین های همین شرکت این میانگین سالانه برای جمهوری دومینیکن - همسایه کوبا - ۴/۵ درصد بوده است. (۸۷) میانگین سالانه رشد تولید ناخالص ملی کره جنوبی طی دوره ۸۵-۱۹۶۲ برابر ۸/۵ درصد بوده است. (۸۸) فی الواقع، آنچه کاسترو بعنوان میانگین سی ساله کوبا ارائه میدهد، روند رکود و رشد بسیار نازل کل دوره نیمه دوم دهه هشتاد را لاپوشانی میکند. (۸۹)

بیشک میانگین رشد سالانه شاخص

خوبی برای نشان دادن رهایی کشور نیست، چراکه چیز زیادی در مورد مناسبات تولیدی بازگو نمی کند. نکته این است که کاسترو راه وابستگی را انتخاب کرد و بحث نمود که تنها بدین طریق کوبا از رشد اقتصادی برخوردار می شود. او به غلط این رشد را پیش شرط ضروری دست یافتن به رهایی ملی وانمود کرد. سی سال گذشت و هیچکدام حاصل نشد - نه رشد و نه رهایی ملی.

در نقطه مقابل، طبق آمارهای دولت آمریکا، چین طی دوره ۷۴ - ۱۹۵۳ از میانگین رشد ۵/۶ درصد محصول ناخالص ملی برخوردار بود. (۹۰) در این موفقیت هیچ کمک مادی خارجی (بجز چند وام خارجی پیش از ۱۹۵۷ و پس از آن هیچ)، مطلقاً هیچ استقراض، سرمایه گذاری خارجی و یا هر شکل دیگری از بردگی ملی، دخیل نبود. این رشد همچنین بر مبنای توسعه کاملاً موزون اقتصادی، حاصل شد و نه ناموزونی شدید ناشی از رشدی که امپریالیستها در جهان سوم، پیش می برند؛ برخی از کشورهای جهان سوم که برای سرمایه گذاری های گسترده امپریالیستی برگزیده شدند تا مدتی از نرخ رشد چشمگیری برخوردار گردیدند، اما بشدت با محدودیت های رشد معوج و ناموزون روبرو شدند.

رشد کیفی چین سوسیالیستی بسیار چشمگیرتر از رشد کمی آن بود - اما با این وجود، تجربه چین نشان داده که رشد کمی اقتصادی تنها بر مبنای انقلاب پیگیر علیه امپریالیسم و متحدین بومیش امکانپذیر است. کوبا اگر کشتزارهای نیشکر را می سوزاند، زمین لاتیفونداها را میان بردگان و دهقانان سابق این زمین ها تقسیم می کرد، به آنها که اشتغال مولدی در پایتخت برایشان وجود نداشت اجازه بازگشت به روستاها را میداد، و صنعت را اساساً بر پایه منابع و ضروریات کشاورزی رشد می داد، آنوقت شاید اقتصادش سریعتر و نه آهسته تر رشد می کرد. و درعین حال، و بهر حالت می توانست به رهایی ملی دست یافته و سوسیالیسم را برپا دارد، نه اینکه خود را عمیقتر در اسارت و رنج مداوم فرو برد.

بر سر زندگی مردم چه آمده است؟ تحقیقات کارشناسان امور کوبا که بدرجات مختلف دارای تمایلات هواداری از کوبا هستند، هرکدام به بخشی از حقایق در مورد وابستگی کوبا اشاره کرده اند - اگرچه بحث شان این بوده که سطح زندگی توده ها در کوبا حداقل بالاتر از اکثر کشورهای آمریکای لاتین است. سطح باسوادان و بهداشت در کوبا بسیار بالا است. کوبا از پائین ترین نسبت مرگ و میر اطفال در

مقایسه کوبای شوروی و پورتوریکوی آمریکا پیش بیاید، میتوان گفت که کوبا در انتخاب ارباب امپریالیستی اشتباه کرده است. همواره میتوان کشور تحت سلطه ای را یافت که وضعش بهتر از کشور تحت سلطه دیگری باشد. و این هیچ دلیلی به نفع امپریالیسم و یا سلطه امپریالیستی نیست.

در کوبای امروزی، طبقات همان نقش سابق را ایفاء می کنند. اینکه چهره های جدیدی در میان مقامات دولتی یا مدیران کارخانجات یا کشتزارها به چشم میخورد، برای هیچ کس دیگری مگر خودشان مهم نیست. شوراها کارگری که زمانی عنصری کلیدی در «سوسیالیسم» نوع کوبایی به شمار می رفت، بسیار غیرفعال و فراموش شده است. مباحثاتی در مورد چگونگی اجرای برنامه های تعیین شده برای بنگاه های گوناگون در آنها صورت می گیرد. و این کل ماجراست. یکی از روسای هیئت برنامه ریزی اقتصادی کوبا خطاب به محققى که بسیار مشتاق اثبات «سوسیالیستی» بودن کوبا بود، گفت: «ما مسائل مربوط به موازنه پرداختها را با کارگران کارخانجات در میان نمی گذاریم.» (۱۰۰) تحت شرایط جاری هر نوع «خودگردانی کارگری» چیزی قلبی خواهد بود، چراکه بدون يك انقلاب واقعی آنچه در کوبا بوقوع می پیوندد در جایی دیگر تعیین می شود. و تا آنجا که به گفتار مائو در مورد «بزرگترین حق کارگر» (۱۰۱) - یعنی حق بدست گرفتن سکان جامعه و متحول ساختن جهان - مربوط میشود، این حتی در لفاظی های کوبایی ها جایی ندارد.

## ۷- «کمک های» شوروی همان صدور سرمایه است

برخی مدعیند «کمک ها»، «امتیازات» و پرداخت های شوروی به کوبا سرمایه نمی باشد. اما هنگام بررسی آنها، برخی خصایل غیرقابل انکار ظاهر می شود. پرداخت های شوروی به کوبا به سه شکل است: کمک برای پروژه های خاص، سوبسید به شکل دادن قیمت های مناسب جهت کالاهای وارداتی و صادراتی، وام جهت تامین موازنه پرداختها (جهت پوشاندن مابه التفاوت میان صادرات کوبا و احتیاجات وارداتی پایان ناپذیرش). این اشکال عملاً بسیار بهم پیچیده اند؛ چراکه هر نوع «کمک» چنان نابود کننده است که برای جبران ضایعاتش به «کمک های» باز هم بیشتری احتیاج پیدا می شود. نخست اینکه، «کمک» مستقیم بلوک

هاوانا برخلاف سایر پایتخت های کشورهای آمریکایی در محاصره حلبی آبادهای ورم کرده و مالا مال از دهقانان قرار نگرفته است؛ عمدتاً به این دلیل که رشد جمعیت کوبا طی دهه های گذشته اندک بوده است. کوبا نرخ زاد و ولد خود را با کشتی به ایالات متحده رانده است. حدود ۸ درصد از ۱۰ میلیون نفر جمعیت این کشور از جهنی به جهنی دیگر افتاده اند - در ادامه همان روند سرازیر شدن جمعیت روستایی کوبا به کارخانجات و گتوهای ایالات متحده که از دهه چهل آغاز شد.

اکثریت خانواده های کوبایی در همان خانه هایی زندگی میکنند که پیش از انقلاب کاسترو اقوامشان در آنها زندگی می کردند. (۹۶) این امر نشانه بهت آوری از ناچیزی تحول اجتماعی صورت گرفته در کوبا است. کوبا در سال ۱۹۸۴ سیاست منازل مسکونی دولتی را پایان داد و از اجاره نشینان خواست تا آنها را بخرند. انگیزه این امر آن بود که از هزینه نگهداری منازل مسکونی دولتی بکاهد (یعنی ۷۰ درصد کل هزینه اسکان که خود نشانه ای از سطح بسیار نازل خانه سازی در کوبا است) و خانه سازی خصوصی و مالکیت بر آنها را تشویق کنند. (۹۷) بنظر می رسد کاسترو در این زمینه از «مارگارت تاچر» آموخته است.

تا آنجا که به مسئله حقوق بشر مورد علاقه آمریکا و متحدانش مربوط میشود، طبق قانون اساسی کوبا، مقامات دولتی محلی و استانی و کشوری انتخابی میباشند؛ که به نسبت زمان زمامداری آمریکا در این کشور کمتر خونین بوده اند و بهمان اندازه سایر کشورهای جهان سوم، دمکراتیک میباشند (یعنی توده ها از هیچ حقوقی برخوردار نیستند). درصد زندانیان (نسبت به جمعیت) در کوبا باندازه آمریکاست. پس هیچکدام از دوطرف نمی توانند در این زمینه به دیگری فخر بفروشند. (۹۸)

امروزه، بویژه در خارج، افراد جدی زیادی وجود ندارند که مدعی باشند، کوبا جامعه ای بسیار انقلابی است. آنها نمی توانند جو سیاسی مهیب این کشور را انکار کنند. پس تلاشی میکنند ادعاهای خود را به معیارهای کمی محدود کنند؛ مثلاً اینکه «برابری» در کوبا بیش از پرزیل است - برحسب تقسیم سرانه درآمد نقد میان فوقانی ترین و تحتانی ترین اقشار جامعه. (۹۹) همین بحث ها را در مورد سوئد و آلمان هم میتوان مطرح ساخت بدون اینکه به این مسئله تعیین کننده که چه نوع جامعه ای هستند، اشاره نمود. بعلاوه، اگر پای

آمریکای لاتین برخوردار است (۱۱/۹ هزار در ۱۹۸۸). این نسبت حتی از بسیاری گتوهای اقلیتها در ایالات متحده آمریکا نیز پائین تر است. کاسترو تا حدی بدرستی در این زمینه فخر می فروشد. (۹۱) منتقدین کوبا خاطر نشان ساخته اند که این کشور از پائین ترین نرخ مرگ و میر اطفال و مرگ و میر عمومی در آمریکای لاتین حتی پیش از انقلاب کاسترو نیز برخوردار بود. (۹۳) کوبا وجه مشترك دیگری نیز با کشورهای امپریالیستی دارد: در زمینه خودکشی با رکورد جهانی برابری میکند (۲۱/۷ از هر يك صد هزار مرگ) که طی دوره ۸۵ - ۱۹۷۰ دوبرابر شده است. (۹۴)

مدارکی دال بر گرسنگی گسترده در کوبا موجود نیست. لیکن میانگین تغذیه از نظر معیارهای رشد جسمی بسیار پائین است. ریشه های خوراکی و حبوبات که خوراک معمول مردم است نایاب می باشد، زیرا دولت کشت آنها را مستلزم استفاده گسترده از نیروی کار میداند - اگرچه اینها برخلاف اکثر محصولات صادراتی کوبا (که نیروی کار به عوض تولید مواد غذایی به آنها اختصاص داده شده است)، به سطح نازلی از ماشین آلات و کودهای شیمیایی و آفات نیاتی خارجی احتیاج دارند. تنها سبزیجات تازه براحتی یافته می شود. میوه جات که به فراوانی تولید می شوند، جهت صادرات است. صرف يك فنجان قهوه در این کشور صادر کننده قهوه، مسئله ای تجملاتی محسوب میشود. کوبایی ها از میزان بسیار زیاد لبنیات (غالباً وارداتی) و تخم مرغ در جیره غذایی رسمی که قرار است به عنوان منبع پروتئین جای گوشت خوک محلی را (که از آن لذت می برند) بگیرد، منجزند. جیره شکر بر حسب مناطق مختلف ۲ تا ۳ کیلو برای مصرف هر فرد در ماه است - گذشته از شکر مجانی در اغذیه فروشی های عمومی. مردم به تمسخر می گویند که دولت ماست را به جیره غذایی اضافه کرده تا چیز دیگری هم باشد که بشود رویش شکر ریخت.

این جیره غذایی بر مبنای ضروریات يك اقتصاد کشاورزی صادراتی تعیین شده است. این نه باعث توسعه مستقل اقتصادی می شود و نه اینکه بهداشتی است، در ضمن توده ها از این ترکیب غذایی متنفرند. (مطبوعات دولتی کوبا بخود می بالند که جیره غذایی کوبا امراض مخصوص «کشورهای پیشرفته» را باعث شده است - حملات قلبی بسیار زیاد، فشار خون بالا و امراض مربوطه، چاقی و غیره - تو گویی این نشانه پیشرفت کوبا است).



شوروی در جهت توسعه، کوچکترین جزء این کمک ها را تشکیل می دهد (بالغ بر ۸۸۳/۵ میلیون دلار در ۱۹۸۶). (۱۰۲) در پایان دهه هشتاد بخش عمده این کمک ها به ایجاد ۱۱ کارخانه جدید شکر و مدرنیزه کردن ۲۳ کارخانه از ۱۵۹ کارخانه شکر اختصاص داده شد. (۱۰۳) با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، ماهیت کریمه این «کمک ها» روشن است.

دوم اینکه، این فاکت معروف که شوروی شکر کوبا را بسیار گرانتر از قیمت بازار جهانی خریداری می کند، همراه کننده است، کمتر از ۲۰ درصد شکر جهان که این قیمت فروخته می شود. مابقی بر مبنای قراردادهای درازمدت یا بر پایه سهمیه بندی و یا برخی موازین ترجیحی دیگر خریداری می گردد. بطور مثال، هنگامیکه «قیمت بازار جهانی» شکر در ۱۹۸۸ حول ۱۱ سنت آمریکایی در ازای هر پوند نوسان داشت، آمریکا شکر فیلیپین را به قیمت ۱۸/۵ سنت در ازای هر پوند خریداری کرد. (۱۰۴) در اینجا مشکل بتوان در مورد نیت خیر آمریکا صحبت نمود. گذشته از دلایل سیاسی، این گونه قراردادهای درازمدت و با نرخ بالاتر از قیمت بازار جهانی سودمند هستند، چراکه کمیت و کیفیت معین شکر در زمانی معین را برای بازارهای گسترده و تصفیه خانه های عظیم تضمین میکنند. در حقیقت، آمریکا در زمانی که کوبا وابسته اش بود، مرتباً قیمتی ترجیحی بابت شکر این کشور می پرداخت.

با استناد به اقتصاددانی که تقریباً متمایل به کوبا است، قیمتی که شوروی در ازای شکر از اوایل دهه شصت تا ۱۹۷۶ به کوبا پرداخت، بالاتر از قیمت بازار جهانی ولی پائینتر از میانگین قیمتی بود که آمریکا طی همان دوره در ازای شکر وارداتی خود می پرداخت. (۱۰۵) پس از آن، پرداخت های شوروی بر یک رشته قراردادهای پیچیده و متغیر مبتنی شد که در وحله اول پرداخت قیمت بالایی برای شکر را در نظر داشتند؛ اما این قیمت ها با تغییرات جهانی در قیمت کالاها گرایش نزولی نشان دادند. قیمت های پرداختی شوروی در اوایل و اواخر دهه هشتاد بالاتر از قیمت میانگینی بود که آمریکا می پرداخت. هنگامیکه قیمت بازار جهانی در ۱۹۸۷ برای شکر ۷/۵ سنت آمریکایی بابت هر پوند بود، آمریکا به تولیدکنندگان برگزیده اش ۲۱ سنت و شوروی به کوبا ۳۷ سنت پرداخت می کردند - طبق نرخ رسمی مبادله ارز برای پزوی کوبا. (۱۰۶) و اگر پزو بر مبنای ارزش واقعی برابریش با دلار در بازار در نظر گرفته شود شاید این قیمت چیزی کمتر از قیمت آمریکا

از آب درآید. (۱۰۷)

مضاف بر این، شوروی اکثراً در ازای خریدهایش پول نقد پرداخت نمی کند، بلکه اجناس روسی مبادله می کند. همانگونه که بسیاری تحقیقات منجمله تحقیق خود بانک مرکزی کوبا نشان می دهد، میانگین قیمت فرآورده های شوروی در بازارهای تحت سلطه اش دوبرابر قیمت های جهانی برای فرآورده هایی با همان کیفیت است. (۱۰۸) برای دیدن آنکه این شکل از «کمک های» شوروی به کوبا استخراج ارزش اضافی از این کشور را لاپوشانی می کند، تا بدین حد نیاز به افشاگری نمیباشد.

سوم اینکه، وام های شوروی موازنه تجاری منفی کوبا (که در سال ۱۹۷۶ به ۵ میلیارد دلار رسید) را جبران میکنند. (۱۰۹) این وام ها غالباً بعنوان شکل دیگری از «کمک های» شوروی محسوب می شود، زیرا درازمدت (۱۰ تا ۱۲ ساله) و دارای نرخ بهره پائین (۲ درصد تا ۳ درصد) بوده و بواسطه شکر یا صدور سایر فرآورده های کوبایی قابل پرداختند. اما وام های درازمدت یا کوتاه مدت ابزاری معمولی هستند که امپریالیست ها به کمک آنها، بقول لنین، «دوبار از یک مشک دوغ، کره می گیرند» - یکبار با چپاول یک کشور از طریق مبادله تجاری نابرابر و بار دیگر بوسیله اجبار کشور به پرداخت بهره وام هایی که جهت تامین این چپاول، اخذ شده است. (۱۱۰) نرخ بهره ظاهراً پائین، بیمعنا است، چرا که نقش این وام ها عبارت است از نگاهداری مناسبات کلا نابرابر. بدلیل شرایط اقتصادی جاری در کوبا، شوروی مجبور شده است تا بازپرداخت اصل و بهره وام هایش توسط کوبا را چند سالی به تعویق اندازد. این حالت شبیه موقعیتی است که امپریالیست های اروپای غربی و ژاپن در رابطه با وام هایشان به کوبا با آن مواجهند و آمریکا نیز مجبور شده است تا در مناسباتش با همسایگان کوبا روش مشابهی را اتخاذ کند.

چون کوبا قرار و مدارهایش با شوروی را سودآور نمی بیند، هر سالی که شکر مازاد بر احتیاج برای برآورده کردن قراردادهای درازمدتش با بلوک شوروی تولید میکند، این مازاد را در بازارهای غرب به فروش می رساند. ظاهراً این کار منطقی نیست و چنین بنظر می رسد که کوبا با رد کردن قیمت پیشنهادی شوروی متضرر می شود. (۱۱۱) تا حدودی علتش این است که شوروی ها همیشه نمی توانند (از نظر کمی و کیفی) فرآورده های مورد نیاز کوبا را تامین کنند اما علت دیگرش آنست که کوبا مناسبات واقعی تجاری

با غرب را نامساعدتر از این مناسبات با بلوک شرق نمی بیند.

پس از شکر، نفت مهمترین فرآورده تجاری میان کوبا و شوروی است. کوبا طی سالهایی که قیمت نفت بالا بود (در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد) قیمتی کمتر از بازار جهانی به شوروی پرداخت. و در سالهای اواخر دهه هشتاد که قیمت نفت پائین بود، کوبا مجبور بود بالاتر از قیمت بازار جهانی بپردازد. (۱۱۲) کوبا بیش از احتیاجش نفت از شوروی وارد می کند و بیش از سه چهارم صادرات شکرش به این کشور بابت این نفت است. (۱۱۳) کوبا سپس این نفت را صادر کرده و به قیمت بازار جهانی بفروش می رساند. (در واقع امر، مقدار نفت بسیار اندکی دست به دست میشود. شوروی مقدار معینی نفت موجود در پالایشگاه هایش در اروپای شرقی را با همان مقدار نفت در پالایشگاه های ونزوئلا طاق می زند. شوروی این نفت را در اروپا در اختیار مشتریان ونزوئلا قرار می دهد و ونزوئلا بنویه خود نفت کوبا را تامین می کند - و کوبا هم مازاد نفت خود را به سایر کشورهای آمریکای لاتین که آنرا مستقیماً از ونزوئلا دریافت می کنند، می فروشد). علاوه بر این، شوروی به گمان خودش قیمت سوبسید شده ای در ازای ورشوی کوبا به این کشور می دهد.

این سیستم تجاری به اندازه چیزهای دیگر در غرب عجیب و غریب است و هیچ ربطی به مبادله ارزشهای مصرف (که بعضی ها خیال میکنند)، ندارد. بطور مثال، طی دوره ۸۵ - ۱۹۸۳، هنگامیکه قیمت شکر در بازار جهانی شدیداً سقوط کرد، کوبا با استفاده از ذخایر ارزی خرید (یعنی از شرایط مشقت بار کار برده وار کارگران هائیتی در کشتزارهای نیشکر دومینیکن که باعث ارزان تهیه شدن شکر در این کشور میشود، منفعت برد) و این شکر را در ازای نفت به شوروی فروخت. کوبا سپس این نفت را در بازارهای بین المللی (در ازای دلارهای بیشتر) به فروش رساند. بنظر میرسد که کوبا، هم در سال های خوب و هم در سال های بد تولید شکر، برای دلار بیش از روبل ارزش قائل است. هنگامیکه قیمت نفت در بازارهای جهانی طی دهه متعاقب ۱۹۷۳ ده برابر شده، شوروی قیمت نفت خود برای کوبا را تنها دوبرابر کرد. از قرار هزینه تولید نفت در شوروی تغییر فاحشی نداشت. نتیجتاً شوروی در یک رشته از تجارت (چه خرید شکر باشد یا فروش نفت) به سودی کمتر از حداکثر سود قانع شده بود - با توجه به سود آوری

گردد. شوروی ها سرمایه شان را به شکل نفت، ماشین آلات و مواد شیمیایی به کوبا صادر می کنند. و این دست کمی از سرمایه متعارف ندارد. نتیجه چیزی جز بازتولید گسترده تر مناسبات وابستگی نیست. سرمایه در کوبا تا جایی که تحت انقیاد سرمایه امپریالیستی است انباشت میشود، و تنها میتواند درون محدوده های مدار بین المللی سرمایه عمل کند - یعنی تا زمانی که سرمایه امپریالیستی در کوبا است، و نه واقعا سرمایه کوبایی.

## ۸ - آیا چیزی بنام «سوسیالیسم وابسته» وجود دارد؟

استدلال مشترك مدافعين کوبا اینست: «کوبا تنها با دست کشیدن از انقلاب می توانست از وابستگی اجتناب ورزد». يك نویسنده فرانسوی با اشاره به آنچه که وی آنرا «دستاوردهای قابل توجه کوبا» می نامد، حق به جانب می پرسد: «به چه قیمت؟ به قیمت قرار گرفتن در جبهه شوروی - علیرغم مناسبات غالباً پرافت و خیز. اما هاوانا در رویارویی با تجاوز و محاصره اقتصادی آمریکا چه می تواند بکند؟ هیچ کشوری نمی تواند اقتصادی مستقل داشته باشد، بویژه هنگامیکه مبادلات اقتصادی اساساً تک پایه - شکر - است و تمام دروازه ها هم به ناگهان به رویش بسته می شوند. دست کشیدن از انقلاب تنها آلتزناتیو است. و این کاری است که کاسترو و کوبایی ها هرگز نمی کنند. مردم جهان سوم خواهان رها شدن از فقر و حقارت ملی هستند.» (۱۱۹)

این استدلال فرض میکند هنگامیکه کوبا روابطش را با آمریکا قطع کرد (یا بهتر بگوییم آمریکا با کوبا بهم زد) «انقلاب» وظایفش را به حد اكمل انجام داد. در حقیقت سرنگون شدن باتیستا و ملاکین و کمپرادورهای وابسته به آمریکا و اردنك خوردن آمریکا، يك گام بزرگ و يك انقلاب بود. اما امپریالیسم، سرمایه داری کمپرادور - بوروکرات و بقایای جامعه برده داری و فئودالیسم بیرون رانده نشده بودند و نشدند. اینها کماکان پایه های سازمانیابی زندگی اقتصادی (و در نتیجه نهایتاً سیاسی) کوبا هستند.

کتاب اقتصادی چینی که قبلاً ذکرش رفت، تأکید می ورزد: «نظام مالکیت يك رابطه اجتماعی است... مارکس در کاپیتال از ارسطو نقل می کند، «موقعیت اجتماعی ارباب بیشتر بدین ترتیب تعیین می شود که او ارباب برده

شوروی طی سال های ۸۲ - ۱۹۷۶ بطور متوسط سالانه ۲/۵ میلیارد دلار به کوبا اضافه داده است. (۱۱۶) اما برخلاف برآوردهای سیاه، يك هیئت آکادمیک که برای وزارت بازرگانی آمریکا کار می کند، چنین نتیجه گیری کرده است: «آنچه ظاهراً سوبسیدی برای کوبا است، فی الواقع به شوروی نیز منفعت می رساند. مشکل بتوان گفت که کداميك بیشتر نفع می برد.» (۱۱۷)

از دولت آمریکا نمیتوان انتظار افشای عملکرد امپریالیسم را داشت. لیکن مناسبات تجاری و مالی کوبا در هاله ای از ابهام قرار دارد که هیچ تحلیل منتشر شده ای نتوانسته آنرا بطور کامل برطرف سازد، چراکه پای بسیاری پارامترهایی که یا محرمانه اند و یا تشخیص شان مشکل است، در میان می باشد. این سوال مطرح است که چرا شوروی ها مبادلاتشان را به این شکل انجام می دهند. معقولترین حدس این است که به این طریق میتوانند بسیاری چیزها را بخوبی لاپوشانی نمایند. شوروی ها و کمپرادورهای کوبایی شان به عمد از آن نوع شیوه های حساسی استفاده می کنند که جوهر واقعی مناسباتشان را مخفی می نماید.

امپریالیسم صرفاً عبارت از استخراج ارزش توسط کشورهای ثروتمند از کشورهای فقیر از طریق مناسبات تجاری نابرابر و یا طرق دیگر نیست - آنگونه که چه گوارا و نویسندگان «ثوری وابستگی» دنباله روی او می پنداشتند. کم نیستند کسانی که خود را مارکسیست می انگارند و مناسبات امپریالیستی میان شوروی و کوبا را تشخیص نمی دهند. چرا که فرض میکنند سلطه امپریالیسم فقط میتواند به «توسعه عقب ماندگی» منجر گردد و نمی تواند درجه ای از رشد و صنعتی شدن را موجب گردد. لیکن سلطه امپریالیسم بهیچوجه مستلزم ممانعت از رشد اقتصادی در کشور تحت سلطه نیست. يك ویژگی اساسی امپریالیسم که لنین تصریح نمود، صدور سرمایه است. (۱۱۸) این بدان معنا نیست که موسسات، صنایع و غیره توسعه یافته در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم باید از نظر حقوقی تحت نام امپریالیست ها ثبت شده باشند. آنچه از طریق صدور سرمایه انکشاف می یابد، يك مناسبات تولیدی است که در آن بخش های فزاینده ای از اقتصاد کشور تحت سلطه درون مدارهای بین المللی سرمایه امپریالیستی ادغام میگردد و عمدتاً به نیازهای آن پاسخ میدهد. تحت شرایط سلطه امپریالیستی هرچه رشد اقتصادی بیشتر باشد، اقتصاد کشور معوجتر و از هم گسیخته تر می

کلی این قرار و مدارهای تجاری. اگر صرفاً به این توجه شود که فلان مقدار شکر جهت خرید بهمان مقدار نفت شوروی لازم است و ارزش محتمل هر دو کالا در سایر بازارها نادیده گرفته شود، آنگاه میتوان بدین نتیجه رسید که روابط تجاری میان شوروی و کوبا از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ به نصف تقلیل یافت. (۱۱۴)

بر پایه توان کنونی و آتی درآمدهای نفتی، کوبا، مثل بسیاری کشورهای جهان سوم استراتژی «توسعه به کمک قرض» را در اواخر دهه هفتاد دنبال نمود. علیرغم آنچه که بروی کاغذ، «کمک های» انبوه شوروی خطاب می شود، در سال ۱۹۸۸ بدهی کوبا به کشورهای بلوک آمریکا به ۵/۷ میلیارد دلار رسید. بر مبنای بدهی سرانه، تقریباً با جمهوری دومینیکن قابل مقایسه است. (۱۱۵) کوبا از سال ۱۹۸۶ به بعد دیگر قادر به بازپرداخت بهره وام هایش نبوده است. ثابت شد که کوبا فوق العاده در مقابل همان عواملی شکنندگی دارد که بحران در کشورهای مشابه آن در بلوک غرب را باعث گردید، بویژه نزول قیمت اکثر مواد اولیه در بازارهای جهانی و افزایش نرخ بهره وامهای امپریالیست های غربی. در عین حال، از آنجا که فروش نفت کوبا و فروش شکرش به بلوک غرب بواسطه دلار صورت می گیرد، هنگامیکه ارزش دلار در مقابل ارزهای اروپای غربی کاهش یافت، فشار وارده بر کوبا بخاطر بدهی های ارزی دلاریش به کشورهای اروپایی خرد کننده شد. کوبا رابطه تجاری با آمریکا ندارد، اما دلار هنوز انتقام می گیرد.

کوبا در مورد موازنه تجاری و بدهی های کلی اش هیچ آماری انتشار نمی دهد. آماری که توسط سازمان سیا منتشر می شود، معمولترین منبع اطلاعات در اینباره است. طبق این آمار وام های شوروی به کوبا در سال ۱۹۸۶ به رقم ۸/۲ میلیارد دلار بالغ گردید. اگر این درست باشد، و این رقم را با ۵/۷ میلیارد دلار بدهی بازپرداخت نشده کوبا به غرب (از آنجا که بهره پرداخت نشده به اصل بدهی اضافه میشود، این مبلغ نیز در حال افزایش است) جمع کنیم، نتیجه میشود که کوبا در میان کشورهای جهان سوم دارای بالاترین نسبت بدهی خارجی به تولید ناخالص ملی است.

برآوردهای سازمان سیا در مورد اینکه کوبا چقدر «خرج» روی دست شوروی گذاشته، با سوءنیت این رقم را بالاتر می برد - با محاسبه ارزش نفت و شکر در بازارهای بین المللی و به حساب آوردن تفاوت میان این و قیمتی که واقعا پرداخت شده، به عنوان سوبسید. سازمان سیا بر این پایه مدعیست که

است تا بدین دلیل که او برده را خریده است». مارکس سپس ادامه می دهد، «موقعیت اجتماعی سرمایه دار بیشتر بدین ترتیب تعیین میشود که او دارای قدرت استخدام کارگر، یعنی مزدبگیر، در پروسه تولید است تا بدین دلیل که او صاحب سرمایه است - که قدرتش در خرید نیروی کار نیز از اینجا ناشی می شود» (۱۲۰). بعبارت دیگر، انتقاد ما این نیست که کوبا وارد مناسبات با امپریالیست هایی که صاحب سرمایه اند شده است، بلکه این است که زحمتکشان کوبایی در چنبره مناسبات اجتماعی گرفتار آمده اند که تنها تا موقعی که کارشان به انباشت سرمایه (خارجی) سود می رساند میتوانند کار کنند و کل ثمره کارشان به ایجاد ساختاری کمک می کند که مافوقشان و در تقابل با آنها قرار دارد. زحمتکشان کوبا نمی توانند در خانه خود ارباب باشند، تا زمانیکه این خانه به کس دیگری تعلق دارد.

گوئی کاسترو مصرانه در پی آن است که ثابت کند مردم کوبا ارزش چندانی ندارند؛ از اینرو طرح هایی برای گسترش توریسیم در این کشور در نظر گرفته که ۴۰۰ میلیون دلار در سال یعنی ۴۰ درصد درآمدهای صادراتی کنونی را تامین نماید. (۱۲۱) چگونه میتوان یک جامعه سوسیالیستی را بر چنین پایه ای بنا کرد؟ و سازماندهی مادی جامعه و منابع آن را بر پایه حضور دو میلیون توریسیت گذارد - در مورد حضور دو میلیون توریسیت نسبتاً مرفه از کشورهای امپریالیستی که تمام مناسبات اجتماعی شان را به شکل چمدان و دلار حمل میکنند، چیزی نمی گوئیم. چگونه کشوری که از صندقه سر توریسیت های کشورهای امپریالیستی سرپا می ماند میتواند از انقلاب جهانی دفاع کند؟ و اگر به پیشروی انقلاب کمک نکند، چگونه میتوان بر رشد نابرابر که توسط امپریالیسم بر جهان حقه شده غلبه نمود و چگونه میتوان جهان را کمونیستی کرد؟

مسئله این نیست که برپائی کمونیسم در یک مستعمره توریسیتی مشکل تر از برپائی آن در یک گسترار نیشکر است، بلکه گندیدگی کل ماجرا آشکارتر است. هیچ جامعه سوسیالیستی ای نمی تواند بر مبنایی تک محصولی بنا شود، اما مسئله بسیار عمیق تر از اینها است. همانگونه که کتاب اقتصادی چینی ها توضیح می دهد، تحت سوسیالیسم «ماهیت تولید اجتماعی تغییر می کند. هدف تولید اجتماعی و ابزار نیل بدان نیز تغییر می کند... قصد تولید اجتماعی عبارت می شود از بالا بردن سطح زندگی مادی و معنوی پرولتاریا و زحمتکشان،

تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، تقویت دفاع ملی، و حمایت از مبارزات انقلابی مردم جهان، در تحلیل نهایی، این تولید اجتماعی باید به نحو طبقات و تحقق کمونیسم خدمت کند» (۱۲۲)

منظور از «هدف تولید»، خط سیاسی هدایت کننده اقتصاد و جامعه است. تحت رهبری مائو، ساختمان اقتصادی چین از استراتژی «برای مقابله با جنگ و ضایعات طبیعی آماده باشید» و برای مردم همه کار انجام دهید»، تبعیت می نمود. (۱۲۳) مائو همچنین خاطرنشان ساخت: «بر مبنای دیدگاه لنینیستی، پیروزی نهائی سوسیالیسم در یک کشور نه تنها به تلاش های پرولتاریا و توده های وسیع مردم خویش نیازمند است، بلکه باید منتظر پیروزی انقلاب جهانی باشد...» (۱۲۴) این بمعنای اخذ تصمیمات استراتژیک در مورد چگونگی توسعه اقتصاد چین بود.

«کنار نهادن انقلاب»، و مبارزه علیه امپریالیسم را بطور واقعی برپاداشتن و تداوم بخشیدن به چه معنا است؟ این امر از نظر داخلی متضمن نیل به برترین تحولات انقلابی ممکن در کلیه مناسبات تولیدی است و نیز پیشبرد بی وقفه تحول در روبنا (عرصه های سیاست، ایدئولوژی، فرهنگ و غیره) جهت هموار کردن راه برای متحول ساختن بیش از پیش مناسبات تولیدی و نیروهای مولده که نهایتاً محدوده های هر انقلاب در هر کشور معین و در هر دوره معین را تعیین می کند. توسعه وابسته در تقابل است با توسعه شرایط مادی برای از بین بردن طبقات و تمایزات طبقاتی، از بین بردن تضادهای میان شهر و روستا، کاریدی و کار فکری، و کشاورزی و صنعت، و از بین بردن افتیاد زن توسط مرد که در جوار شیوه های گوناگون و متوالی استثمار به وجود آمده است. حتی تحت دیکتاتوری زحمتکشان، بدون اتکا بر توانائی و قوه ابتکار خود زحمتکشان، نمی توان آگاهی آنان را متحول ساخت و جامعه را زیر و رو نمود.

بعلاوه، از آنجا که هیچ کشوری در دنیای امروزی «ایزوله» نیست (بدین معنا که به لحاظ اقتصادی، سیاسی و یا نظامی از سیستم امپریالیستی ایزوله باشد) تنها با تلاش بی وقفه در راه پیشبرد انقلاب جهانی است که میتوان از محدوده های تقسیم جهان به کشورهای تحت سلطه و سلطه گر که توسط امپریالیسم تحمیل شده است، رها گردید. این مسئله باید در ساختمان اقتصادی یک کشور سوسیالیستی نیز مورد توجه قرار گیرد. پرولتاریای انقلابی تداوم موجودیت قانون ارزش - مبادله کالاها بر مبنای زمان کار اجتماعاً

لازم در آنها - را برسمیت می شناسد و در برنامه ریزی اقتصادی پیش بدان توجه می کند. لیکن اگر این قانون آنچه که باید تولید شود و چگونگی تولیدش را تعیین کند، این بمعنای بازتولید گسترده کلیه مناسبات استثمار سرمایه داری خواهد بود؛ و آنگاه غلبه بر نابرابری های اجتماعی، منجمله میان کشورهای تحت سلطه و سلطه گر، بسیار پرهزینه بنظر آمده و آماج انقلاب نخواهد شد. نیروهای مولده پیشرفته در کشورهای امپریالیستی و ارزان تمام شدن فرآورده های تولیدی و سایر امتیازات همراشان، نمی تواند برای انقلابیون کشورهای وابسته دلیلی برای کرنش در برابر امپریالیسم باشد. بلکه اتفاقاً دلیلی است بر اینکه چرا باید نهایت تلاش خود را جهت پیشبرد انقلاب جهانی تا سرحد پیروزی در سراسر جهان بکار بندند.

چیزی بنام «وابستگی سوسیالیستی» وجود ندارد. این مقوله توسط کسانی ارائه شد که با تحقیقات خود به حقایق گویایی در مورد واقعیات اقتصادی کوبا دست یافته اند، ولی بهرحال میل دارند خوب جلوه شان دهند. (۱۲۵) تضادی که کوبا با آن روبرو بود، اتکاء بخود یا انترناسیونالیسم نبود بلکه وابستگی یا انترناسیونالیسم بود. یک کشور جهان سومی هرچه بیشتر اقتصاد خود را بگونه ای بسازد که از توانائی مقاومت در برابر تهدیدات و تجاوزات امپریالیستی برخوردار باشد، بیشتر می تواند به انقلاب جهانی خدمت نماید. «سوسیالیسم وابسته» مقوله ای ناممکن است، زیرا یک کشور وابسته نمی تواند وظایف سوسیالیستی اش را انجام دهد.

بلبل زبانی کاسترو در مورد اینکه «کوبا تنها کشور سوسیالیستی باقیمانده در جهان است»، دال بر قبول قاطعانه این وظایف نیست. بلکه بیان پر جار و جنجال تنگ ترین منافع کشور و بعبارت صحیح تر بیان منافع رقت بار یک دارودسته گمراه آور است. پس از سی سال جنایات سوسیال امپریالیسم شوروی، منجمله استفاده از کوبا بعنوان گوشت دم توپ در «بحران موشکی کوبا» در ۱۹۶۲، و اشغال چکسلواکی تا اشغال افغانستان - که همگی مورد تمجید علنی کاسترو قرار گرفتند - و پس از تمامی ماجراجویی های ارتجاعی شوروی که کوبا نیز در آنها نقش داشت (منجمله در آفریقا، که کاسترو وظیفه شناسانه سرباز گسیل داشت و پس از اینکه شوروی ها کارشان تمام شد آنها را بازگرداند!) اکنون زمانی که بنظر می رسد شوروی بصورت جدی تر در پی بازبینی حساب و کتاب هایش با کوبا

«کوبا» سازه، او را وادار ساخت تا منافع گسترده تر مردم کوبا را نیز فدا کند. هر چند برخی رگه های ناسیونالیستی در دیدگاه کاسترو و محفلش ممکن است دیده شود؛ اما آنها نه توانستند و نه اینکه واقعاً تلاش کردند که تحول همه جانبه جامعه کوبا را در انطباق با انقلاب جهانی به پیش برند.

همانگونه که مائو تاکید ورزید، در جهان کنونی وظایف انقلاب دمکراتیک (علیه فئودالیسم و امپریالیسم) در کشورهای تحت سلطه، نمی تواند بدست هیچ نوع بورژوازی انجام شود؛ و انقلاب دموکراتیک نوین بخشی از انقلاب جهانی پرولتری - سوسیالیستی است. (۱۲۸) هرچند نیروهای بورژوازی این کشورها مرتباً با مناسبات تولیدی تحمیل شده توسط امپریالیسم و نیمه فئودالیسم برخورد خواهند داشت، اما چنانچه رهبری انقلاب را بدست گیرند (که همواره تلاش میکنند بدست گیرند)، منافع و جهان بینی آنها انقلاب را به شکست خواهد کشاند. دیدگاه ناسیونالیستی که «توسعه» کمی اقتصاد کشور تحت سلطه را بعنوان هدف نهائی و در خود می بیند، نمی تواند کشور را از قید سلطه امپریالیسم رها سازد. گفته مائو دال بر اینکه «تنها سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد» در مورد کوبا نیز صادق است.

کاسترو طی سخنرانی رسوایی در «کنگره سه قاره» در ۱۹۶۶، در حمله به مائو گفت: «هنگامیکه طبق قوانین بیولوژیک دیگر قادر به اداره امور نیستیم، باید بدانیم که چگونه جای خود را به کسانی که کار را بهتر انجام می دهند بسپاریم.» (۱۲۹) هیچ تصادفی نبود که این سخنان زمانی ایراد شد که مائو (که چندان هم از کاستروی امروز پیرتر نبود) در جنک مرگ و زندگی با رهبران رویزیونیست درون حزب کمونیست چین درگیر بود که می خواستند چین را بهمان راهی ببرند که کوبا پیمود. مائو جوانان و میلیونها توده های چینی را طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، عالیترین قله ای که انقلاب جهانی پرولتری تا کنون فتح کرده است، بسیج نمود. دو راه به واضح ترین وجهی در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. مطبوعات حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۸۹، با حرارت از کشتار تین آن من توسط دن سیائو پین، که جانشینان راستین مائو را سرنگون ساخته بود، دفاع کردند.

مناسبات تولیدی و کلیه مناسبات اجتماعی در کوبا همچنان طلب انقلاب خواهند نمود؛ تا اینکه نسل دیگری از کوبایی هاء مسلح به دیدگاه و روش

پیش می گرفت، رژیمش مطمئناً پابرجا باقی میماند. از آنجا که سوسیالیسم در دو کشور بزرگ شوروی و چین سرنگون شد، نمیتوان مطمئن بود که در این جزیره کوچک در دریای کارائیب، آنهم درست زیر دماغ آمریکا، سوسیالیسم پابرجا میماند. اهالی کوبا دارای ارتباطات گسترده با آمریکا هستند و این امکان وجود داشت که برخی اقشار حاضر به از دست دادن سطح رفاه زندگیشان که در مصاحبت با امپریالیسم آمریکا حاصل کرده بودند، نباشند، و یا حتی اقشار گسترده تری از مردم نتوانند در برابر تهدیدات و تطمیعات آمریکا مقاومت نمایند. اما این امر نیز دو جنبه دارد. اگر آمریکا در کوبا هوادار داشت، کوبا هم «هواداران خودش» را در خارج داشت (یا می توانست داشته باشد) - منجمله میلیون ها تن در جزایر کارائیب و آمریکای لاتین و کلیه کسانی که چشم امید به کوبا داشتند، حتی در خود آمریکا، پس از سخنرانی کاسترو در مقر ملل متحد در ۱۹۶۰، هزاران تن در هتل محل اقامتش در محله هارلم نیویورک جمع شده و بر او درود فرستادند - درست در بجهوجه حدت یابی خصومتهای دولت آمریکا نسبت به کوبا. شاید کوبا با حمله آمریکا روبرو می شد و در جنک شکست می خورد. این شق نیز وجود دارد که اگر کوبا به انقلاب واقعی وفادار می ماند و بجای رویزیونیسم برای مارکسیسم مبارزه می نمود، نتایج عظیمی بهار می آمد.

نظریه «سوسیالیسم وابسته» معتقد است که مناسبات نفرت انگیز رژیم کاسترو با شوروی، بهایی بود برای حفظ و توسعه «نخستین منطقه آزاد شده در قاره آمریکا»، یکی از ستایش نامه های جدید مربوط به کاسترو، گفته ای از او در حمایت از اشغال چکسلواکی توسط شوروی نقل می کند: «در صورتیکه یانکی ها به کشورمان حمله و یا حتی تهدید به حمله کنند، آیا شوروی ها [نیروهای ورشو را به کوبا میفرستند؟] نویسنده میگوید، می بینید که کاسترو فی الواقع به شوروی علاقمند نبود: «کاسترو بجای اینکه کوبا را صرفاً تسلیم سیاست خارجی شوروی نماید، بوضوح تلاش می کرد تا حمایت کوبا از حمله به چکسلواکی را وثیقه چتر حمایت شوروی از کوبا در برابر امپریالیسم آمریکا قرار دهد.» (۱۲۷)

شاید کاسترو چنین قصدی داشت. اما تجربه کوبا نشان میدهد، در حالیکه از نظر ایدئولوژیک، رویزیونیسم و ناسیونالیسم میتواند همراه باشند، در عمل همان دیدگاهی که کاسترو را بدینجا کشاند تا خلقهای جهان را فدای

است، ناگهان کاسترو در مورد «سوسیالیستی» بودن شوروی به شک و تردید دچار میشود!

کوبا نمی تواند تسلیحات خود را در داخل کشور تولید کند - بجز کارخانجات بسیار جدید تولید مسلسل. کوبا هنوز از تسلیحات ساخت خودش برخوردار نیست (هم برحسب اینکه چه کسی واقعاً تسلیحات را در کنترل دارد و هم به معنای متعارف کلمه) بلکه سلاح های روسی در اختیار دارد. کاسترو تسلیحات مجانی شوروی ها را برای باصلاح دفاع از کوبا به گرمی قبول کرد. کوبایی ها طی سی سال، از این تسلیحات بجز در جهت برآوردن اهداف سیاست خارجی شوروی استفاده دیگری نکردند.

کاسترو طی صحبت در مورد مشکلاتی که در کوبا تبارز یافته، از فشارهای ناشی از انقلاب کردن در «۱۵۰ کیلومتری قدرتمندترین امپراطوری تاریخ و ۱۰ هزار کیلومتری اردوگاه سوسیالیستی» گله نمود. (۱۲۶) اما فاصله جغرافیائی شوروی از کوبا باعث نشد که توسعه ای وابسته را بر این کشور اعمال نکنند. و این امر بنوبه خود شکستگی جغرافیائی کوبا را در مقابل آمریکا، تشدید نموده است. سیاست های اقتصادی و نظامی کاسترو به موقعیتی منجر گردیده که شوروی تنها خط دفاعی واقعی کوبا را تشکیل می دهد. اکنون دیگر دیر شده تا در مورد چک برگشت خورده ای که خود را در ازای آن به شوروی فروخت، شکایت کند.

شاید، طبق گفته برخیها، بدون حمایت اولیه شوروی، آمریکا مدتها پیش کوبا را اشغال می کرد. اما شواهدی در دست است که نشان می دهد آمریکا در دهه شصت آمادگی پذیرش نتایج اشغال همه جانبه و درازمدت در کوبا را نداشت. استقرار موشک های شوروی در کوبا در ۱۹۶۲ توسط خروشچف، بیشتر برای زورآزمایی و کسب امتیاز از آمریکا بود تا حفاظت از جزیره. و پس از آن اشغال ویتنام توسط آمریکا، هیچ جای بحثی در مورد خون آشامی امپریالیست های آمریکایی باقی نمی گذارد؛ و اشغال جمهوری دومینیکن در ۱۹۶۵ نشان میدهد که آمریکا مصمم بود «حیات خلوت» خود را ایمن نگه دارد. اما جای یک پرسش باقی است: آمریکا در آن واحد چند جنک را می توانست به پیش ببرد و اینکار چه نتایجی برایش بهار می آورد؟ گذشته از این، آمریکا در جنک ویتنام شکست خورد.

در هیچ کتاب مارکسیستی نوشته نشده که اگر کوبا راهی انقلابی تر در

مارکس، لنین و مائو و با اتکاء بر استثمارشده ترین و ستمدیده ترین توده های جامعه کوبا و بمشابه بخشی از جنبش کمونیستی بین المللی، انقلاب کمونیستی راستین کوبا را، که تنها راه برون رفت از تحقیر و تحت سلطگی است، رهبری کنند. تا فرارسیدن آن زمان، پرولتاریا و کلیه ستمدیدگان از نمونه کوبا بعنوان تجربه ای منفی خواهند آموخت. درسهای تجربه کوبا، بالاخص در کشورهای تحت سلطه دیگر و همچنین در کشورهای امپریالیستی، هم از اهمیتی بلند مدت برخوردار است و هم کوتاه مدت؛ چرا که در برگیرنده پروسه انقلابی از ابتدا تا انتها است. ■

### پانویس ها

- ۵۳- به نقل از برایان پولیت، «شکر، وابستگی و انقلاب کوبا»، «توسعه و تحول» (انتشارات دن هاگ) ۲ آوریل ۱۹۸۶
- ۵۴- واژه «چینی - گوارائی» نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ توسط «کارملو مسا- لاگو» معرفی شد و اخیراً در کتابی بنام اقتصاد سیاسی کوبا (بولدر و لندن: وست ویو پرس، ۱۹۸۸) به ویراستاری آندره زیمبالیست) تکرار شده است؛ این کتابی است که به رد «مسا - لاگو» و دیگر «کوبا شناسان» ضد کاسترو اختصاص یافته است. هرچند «مسا - لاگو» و «زیمبالیست» دو قطب مخالف در بحث بر سر عملکرد اقتصادی کوبا میباشند (مسا - لاگو نظریه ای منفی و زیمبالیست مثبت دارد)، اما الگوهای تحلیلی پایه ای آنها وجه اشتراک زیادی دارد.
- ۵۵- لک.س. کارول، «چریکها در قدرت» (نیویورک، انتشارات هیل و وانک، ۱۹۷۰) ص ۵۴۲.
- ۵۶- مائو تسه دون، «نقد اقتصاد اتحاد شوروی» (نیویورک و لندن، انتشارات مانتل ریویو، ۱۹۷۷) ص ۹۹-۹۸
- ۵۷- به نقل از کی، ۱۲۴۷. کی جمع بندی ارزشمندی از آنکشاف برنامه ریزی اقتصاد کوبا بدست میدهد.
- ۵۸- برای سال ۱۹۸۳. کارل هانری فویر، «عملکرد صنعت شکر کوبا، ۱۹۸۱-۸۵»، به نقل از کتاب زیمبالیست (۱۹۸۷) ص ۶۹. تخمین در مورد درصد سهم شکر در صادرات کوبا طی سالهای اخیر بسیار بالاتر می رود بطور معمول در محدوده بالای ۸۰ درصد است. رجوع کنید به (بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست) کوبا ۸۹-۱۹۸۸ (لندن، ۱۹۸۸) ص ۲۳
- ۵۹- مسا- لاگو، ص ۸۲
- ۶۰- در ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷. محاسبه شده از روی آمار بانک ملی کوبا، به نقل از (بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست) ص ۱۳
- ۶۱- همانجا، ص ۱۲
- ۶۲- مسا- لاگو، ص ۲۰۳
- ۶۳- همانجا، ص ۶۶ و ۱۵۸. همچنین

- رجوع کنید به بنیامین، فصل پنج. جیره برنج در اواخر دهه هشتاد پنج یوند در ماه بود که بقول همین نویسندگان تنها سه هفته دوام میآورد.
- ۶۴- مسا- لاگو، ص ۳۷
- ۶۵- به نقل از مسا- لاگو، ص ۳۸
- ۶۶- هفته نامه جمع بندی گرانما (هاوانا) ۲۲ ژانویه ۱۹۸۹
- ۶۷- خوزه لوئی رودریگه، «سیاست کشاورزی و توسعه آن در کوبا»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۳۲
- ۶۸- آندره زیمبالیست - سوزان اکشتاین، «خطوط کلی توسعه کوبا: نخستین ۲۵ سال»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۷
- ۶۹- مسا- لاگو، ص ۳۶
- ۷۰- آندره زیمبالیست «رشد صنعتی کوبا ۸۴-۱۹۶۵»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۸۸
- ۷۱- مسا- لاگو، ص ۷۲
- ۷۲- «مبانی اقتصاد سیاسی» (شانگهای، ۱۹۷۴، ناشر انگلیسی ام. ائی. شارپ، وایت پلیئر، نیویورک) ص ۳۷۸
- ۷۳- همانجا، ص ۳۷۷
- ۷۴- همانجا، ص ۳۳۸
- ۷۵- همانجا، ص ۳۷۸
- ۷۶- فویر، ص ۱۰۶
- ۷۷- سهم آذوقه و تنباکو در واردات کوبا طی دوره ۱۹۸۲-۸۴ بطور متوسط سالانه ۱۷ درصد بود (به نقل از «بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست» ص ۲۴) رقمی که مسا- لاگو ارائه میدهد ۲۳ درصد است، ص ۸۶
- ۷۸- واردات در ۱۹۷۸ بالغ بر ۳۵ درصد بود. در مقایسه با ۲۵/۷ درصد در ۵۸-۱۹۴۶. سهم صادرات در ۱۹۷۸ (۳۳/۸ درصد) بیش از میانگین ۵۸-۱۹۴۶ (۳۰/۶ درصد) بود. ارقام مربوط به دوره پیش از انقلاب کاسترو بر حسب تولید ناخالص ملی و ارقام مربوط به پس از آن بر حسب تولید ناخالص مادی است. تبدیل آنها در سیستمهای محاسباتی باعث برخی تفاوتها میشود، اما بهرحال روند مشهود همانست. مسا- لاگو، ص ۷۹
- ۷۹- کلس بروندنیوس، «توسعه و چشم اندازهای تولید فرآورده های وارداتی در کوبا» (انتقالی)، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۱۰۶
- ۸۰- «بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست»، ص ۱۸
- ۸۱- همانجا، ص ۱۸ و ۱۹.
- ۸۲- همانجا، ص ۲۴
- ۸۳- پولیت، «شکر، وابستگی و انقلاب کوبا».
- ۸۴- «بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست»، شماره ۱ کوبا، ۱۹۸۹ (لندن) ص ۱۷
- ۸۵- مسا- لاگو، ص ۸۴
- ۸۶- هفته نامه جمع بندی گرانما، ۲۲ ژانویه ۱۹۸۹. تولید اجتماعی جهانی (G.S.P) محاسبه ای است ویژه کوبا که بطور تقریبی معادل است با تولید ناخالص داخلی (G.D.P) منهای کلیه خدماتی که بطور مستقیم به تولید مربوط نمیشوند.
- ۸۷- «کتاب جیبی اقتصادی کشورهای

- حوزه کارائیب» (لندن، انتشارات ایروپ مانتیور، ۱۹۸۵) ص ۸۲ و ۸۳
- ۸۸- اکونومیست (لندن) ۴ مارس ۱۹۸۹، «معجزه کره جنوبی»، ص ۹۳
- ۸۹- بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست، ص ۲
- ۹۰- کمیته مشترک اقتصادی، «چین: بازنگری اقتصاد» (واشنگتن، اداره انتشارات دولت آمریکا، ۱۹۷۵)
- ۹۱- هفته نامه جمع بندی گرانما، ۲۲ ژانویه ۱۹۸۹
- ۹۲- مسا- لاگو، ص ۱۶۶
- ۹۳- بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست، ص ۱۲
- ۹۴- سارا ام. سانتانا، «سیستم تامین بهداشت کوبا: انطاف پذیری نسبت به نیازها و تقاضاهای در حال تحول»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۱۱۷
- ۹۵- رجوع کنید به بنیامین، فصل ۱۰
- ۹۶- مسا- لاگو، ص ۹۱۷۴
- ۹۷- سوزان اکشتاین، «تشریح دویاره پس از انقلاب: تجربه کوبا»، به نقل از ریچار د تاردانیکو (نیویورک پارک، بورلی هیلز، لندن، دهلی: انتشارات ساگ، ۱۹۸۷) ص ۲۲۴ و ۲۲۵
- ۹۸- در کوبا سی هزار از ۱۰/۳۶ میلیون (گزارشات منطقه ای آمریکای لاتین: دریای کارائیب، لندن، ۲۱ ماه مه ۱۹۸۸) در آمریکا ۶۷۴ هزار از ۲۴۰ میلیون (نیویورک تایمز، ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۹)
- ۹۹- بطور مثال رجوع کنید به تام آلبرتس و کلس بروندنیوس، «رشد با قاعده: بررسی نمونه برزیل در پرتو تجارب پرو و کوبا» (انستیتوی تحقیقاتی لوند، سوئد، ۱۹۷۹) و یا هر تحقیقی مشابه دیگری از بروندنیوس.
- ۱۰۰- لیندا فولر، «قدرت در حمل کار: حل برخورد بین کارگر و کارفرما در کوبا» به نقل از زیمبالیست (ویراستار)، ۱۹۸۷، ص ۱۵۲
- ۱۰۱- مائوتسه دون، «نقد اقتصاد اتحاد شوروی»، ص ۶۱
- ۱۰۲- بررسی شوروی، واحد اطلاعاتی اکونومیست، ص ۲۷
- ۱۰۳- ویلهلم یامپل، «کوبا: کشور عضو کومکون»، مجله اخبار کشورهای شرق (پاریس) نوامبر ۱۹۸۷، صفحه ۱۵. شکل دیگری از کلمه «آزادانه» شوروی عبارت از چهار نیروگاه اتمی در دست ساختمان است که مسلماً به شوروی اجازه می دهد نفت خود را در کار دیگری استفاده کند. یک جزیره کوچک از نوع چرنوبیل به اندازه کافی وضع ناجوری است، اما خطرناک بودن این پروژه زمانی معلوم می شود که به یاد آوریم که کوبا شوروی است که می تواند زیر سایه بمب افکن های آمریکایی قرار گیرد.
- ۱۰۴- «بررسی اقتصادی خاور دور»، (لندن) اول دسامبر ۱۹۸۸
- ۱۰۵- تحقیقی از ویلیام رادل، به نقل از ریچار توریس، «تجارت، بدهی و اقتصاد کوبا»، به نقل از زیمبالیست (ویراستار) ۱۹۸۷، ص ۱۷۵
- ۱۰۷- توریس، درباره مبادله پرو - دلار، ص ۱۷۶

## پاپان کار...

بقیه از صفحه ۴.

کف گرفته اند آگاهی دارند. رئیس جمهور جدید، ایون ایلیسکو، در زمره آینده دارترین اعضاء سابقه دار رژیم چائوشسکو بود. او از سوی حزب بعنوان رهبر و ایدئولوگ به اصطلاح «کمونیستهای» جوان رومانی - سازمانی از برای تربیت برگزیدگان بوروکرات - گمارده شده بود. او تحت رهبری چائوشسکو مدتها دبیر کمیته مرکزی بود و تا زمان جدش با النا چائوشسکو، از ستاره های درخشان بوروکراسی حزبی بود. نیکلای میلیتارو، وزیر دفاع حکومت جدید و یکی از طراحان اصلی کودتا، سابقه دارترین و از نظر سیاسی تجربه دارترین هفت تیرکش ارتش رومانی است. میهائی گلوٹاک، محترم ترین ژنرال رژیم چائوشسکو، اکنون رئیس نیروهای پلیس است، و ژنرال استانچالسکو را وزیر اقتصاد کرده اند. آندره پلسو، دیپلمات خارجی اسبق، وزیر فرهنگ شده است. بوروکرات سابقه دار، دیمیتری ماسیلو، یکی از اعضاء حکومت جدید می باشد. این لیست را از این هم می توان درازتر کرد و به جزئیات بیشتری پرداخت.

ارتش، این محور اساسی تمام دول بورژوائی - از آنجمله رژیم چائوشسکو - کماکان قلب حکومت نوین می باشد، چرا که دولت هنوز عوض نشده است. در هیچ کجا و هرگز دیده نشده است که بتوان دولتی را از طریق کودتا یا دولت دیگری عوض کرد؛ از طریق کودتا، افراد و حکومتها می آیند و می روند در حالی که دولتها پابرجا میمانند.

بحرانی که با خیزش توده ای سر برون آورده است، بحران این یا آن دارودسته نیست که بتوان با کودتا آنرا حل کرد. قبل و بیش از هر چیز، این بحران ساختاری کل دولت رومانی بمشابه بخشی از شبکه مناسبات تولیدی امپریالیستی می باشد. سختگویان شرق و غرب، حتی در همانحالی که در مورد «انقلاب رومانی» حرف می زنند، به واقعیت اوضاع آگاهند. آنها برای منحرف کردن افکار توده ها دست به عوامفریبی و ریاکاری می زنند، اما ملتفتند که با این قبیل چیزها نمی توانند خود را دلداری دهند.

توده های مردم در ترکیه به تجربه دریافته اند که هر زمان امپریالیستها از «انقلابی» حمایت کنند، حتما ریگی در کفششان است یا میخواهند برای کسی پاپوش بدوزند. اما کسانی مانند سوسیال کمپرادورها، کمپرادور - «مارکسیست»

## صداهای...

بقیه از صفحه ۳۷

هیچ نشد مگر خوراک کرهها و تنها پیامی که او احتمالا از گورباچف دریافت کرد این بود: «شرت را کم کن.» طنزی که بر ماهیت واقعی «دموکراسی غربی» اشاره دارد آن است که درست در بحبوحه جشن های پیروزی «دموکراسی» بر «کمونیسم»، در چین و رومانی یعنی دو کشور سابقا سوسیالیست که «دموکراسی» غربی بیشترین نفوذ را دارا بود، طغیانهای توده ای به وحشیانه ترین شکل سرکوب گردیدند.

۱۰۸ - تحقیقی از بانگ مرکزی کویا، به نقل از زیمالیست - اگستاین، ص ۲۰. رقم مشابهی در مسا - لاگو، ص ۸۷ نیز آمده است.

۱۰۹ - یامپل، ص ۱۶

۱۱۰ - لنین، «امپریالیسم، عالیترین مرحله سرمایه داری»، جلد ۲۲، ص ۲۹۳

۱۱۱ - مسا - لاگو، ص ۱۸۴. همچنین رجوع کنید به توریس، ص ۱۷۱

۱۱۲ - یامپل، ص ۲۲. همچنین رجوع کنید به سوزان اکستاین، «چرا انترناسیونالیسم کویایی»، به نقل از زیمالیست (ویراستار) ۱۹۸۸، ص ۱۷۱

۱۱۳ - توریس، ص ۱۷۱

۱۱۴ - همانجا، ص ۱۷۵

۱۱۵ - ارقام مربوط به کویا از «گزارشات منطقه ای آمریکای لاتین: دریای کارائیب»، ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۸. جمهوری دومینیک که حدود ۶ میلیون جمعیت دارد، ۳/۸ میلیارد دلار بدهی خارجی موقوفه در آن سال داشت (گزارش هفتگی آمریکای لاتین، لندن، ۹ فوریه ۱۹۸۹)

۱۱۶ - توریس، ص ۱۷۶ و ۱۷۸. وی خاطر نشان می سازد که این رقم باید با ۴/۸ میلیارد دلاری که دولت آمریکا به حساب موسسات و افراد مختلف در پورتوریکو در ۱۹۸۵ ریخت، مقایسه شود.

۱۱۷ - تریوت - ماتسون، به نقل از توریس، ص ۱۷۵

۱۱۸ - لنین، «امپریالیسم»، ص ۲۴۰. رجوع کنید به ص ۳۰۰ برای بحث در مورد امپریالیسم ورشد نیروهای مولده.

۱۱۹ - موریس له موآن، «چند اندرز پیش از سقوط»، به نقل از له موآن (ویراستار)، «کویا: سی سال انقلاب»، (پاریس، انتشارات اوتره مان، ۱۹۸۹) ص ۸

۱۲۰ - «مبانی اقتصاد سیاسی»، ص ۲۷۲ و ۲۷۳

۱۲۱ - بررسی کشوری، واحد اطلاعاتی اکونومیست، شماره ۴ کویا، ۱۹۸۸، ص ۱۲

۱۲۲ - مبانی اقتصاد سیاسی، ص ۳۱۱ و ۳۲۴

۱۲۳ - همانجا، ص ۳۲۴

۱۲۴ - همانجا، ص ۵۰۲

۱۲۵ - واژه مورداستفاده توریست، ص ۱۷۸ و ۱۸۰

۱۲۶ - هفته نامه جمع بندی گرانما، هفتم اوت ۱۹۸۸

۱۲۷ - فرانک فیتز جرالده، «بررسی مجدد تز شورایی شدن کویا»، به نقل از زیمالیست (ویراستار) ۱۹۸۸، ص ۱۴۸

۱۲۸ - مائوتسه دون، «درباره دموکراسی نوین»، جلد ۲، ص ۳۴۶

۱۲۹ - سخنرانی کاسترو در ۱۷ مارس ۱۹۶۶. به نقل از توماس، ص ۱۴۷۷ و ۱۴۷۸. همچنین به نقل از گاردین، «ستاره ای در حال نزول در صحنه خویس»، ۱۵ آوریل ۱۹۸۹

۱۳۰ - روزنامه آیندینپندنت، (لندن) ۱۷ اوت ۱۹۸۹

هائی هستند که در گل آلود ساختن تعصب انقلابی توده ها - هرچند که خودرو باشد - به یاری امپریالیستها می شتابند؛ و سعی که آنان می پراکنند از سم تمام تبلیغات امپریالیستی خطرناکتر است. امپریالیستها با گفتن اینکه در رومانی «انقلاب شد» مشغول گذاردن يك تله سیاسی هستند؛ کمپرادور - «مارکسیستها» ما می گویند «يك کودتای نظامی ضدانقلابی انجام شد و رژیم ضد امپریالیست و سوسیالیستی را سرنگون کرد»؛ و بدین ترتیب تله سیاسی امپریالیستها را تقویت می کنند. اگر از قضا امپریالیستها نتوانند از راست توده ها را به درون تله سوق دهند، کمپرادورهای «انقلابی» مانند پرنچک بخود ماموریت می دهند که این وظیفه را از سمت «چپ» انجام دهند! شماره ۳۱ دسامبر مجله 2000,e Dogru (بسوی ۲۰۰۱) به انجام این وظیفه اختصاص یافته است.

خواننده خواهد دید که امپریالیستها سرزنش کردن گذشته دولت بورژوازی رومانی را - که هنوز پابرجاست - و نگاهداشتن آن از طریق گفتن «عوض شده است»، «اصلاح شده است» همراه با چاشنی ریاکارانه مانند «انقلاب گریسمس در بوخارست»، بضع خود می بینند. چرا که دولت موجود تنها دولت بلوک شرق بود که بهترین امکانات را در اختیار سرمایه مالی و بانکهای امپریالیستی، برای استثمار توده های مردم گذارده بود و یکی از دلایل اساسی بحران اقتصادی و سیاسی کنونی این دولت، همین غارت و چپاول افسارگسیخته امپریالیستی است. محفل حزب «سوسیالیست» متعلق به پرنچک / اصلان قلیچ بدنبال دفاع از عملکرد گذشته همین دولت است. اینها برای آنکه به عوامفریبی های تهوع آور امپریالیستها که می گویند، «این دولت خادم استالینیسیم بود و نه ما»، کمک کنند سعی می کنند به ما بقبولانند که گذشته سرمایه داری همین دولت موجود، که در همکاری کامل با صاحبان سرمایه غربی قرار داشت، «ضد امپریالیستی / سوسیالیستی» بود. ببینید چه می گویند: «در ۲۵ سال گذشته معدود کشورهایی بودند که مانند رومانی سیاستهای ضد امپریالیستی پیگیر دنبال کردند. به این دلیل است که چائوشسکو هیچ قرضی نداشت.» آنها با گفتن این حرف صندوق بین المللی پول، دول و بانکهای امپریالیستی و سیاستهایی را که آنان برای استثمار تا مغز استخوان توده های رومانی اعمال کردند، را «ضد امپریالیستی» می خوانند. و با گفتن اینکه اکنون پس از

کودتا این وضع «عوض» خواهد شد یکبار دیگر سخنگوی امپریالیستها می شوند: تمام این استدلالات محصول يك منطق کاملاً نوگر صفتانه است - تا بدان حد که یافتن چیزی مشابه آن هم در شرق و هم در غرب برای امپریالیستها مشکل است. هر آنکس که اکنون با صفت «مارکسیستها» کمپرادور که ما به اینها داده ایم مخالفت ورزد، از جمله آنهایی که در حول و حوش آنان لول میخورند، بهتر است کمی فکر کند.

منظور امپریالیستها از «انقلاب» و منظور «مارکسیستها» کمپرادور از «انقلاب، رژیم ضد امپریالیستی، سوسیالیستی» يك چیز است و هر دوی آنها به يك در منتهی می شود - به نظم امپریالیستی موجود و به دولت ضد انقلابی موجود. اما در همینجا ختم نمی شود. یکبار دیگر، پرنچک و دارودسته او با عجله به یاری امپریالیستها می شتابند. امپریالیستها از بورژوازی رومانی و ارتش آن در فرو نشاندن خیزش توده ها و ممانعت از فروپاشی دولت، از صمیم قلب حمایت کردند و حتی آماده بودند که برای جلوگیری از تحمیل بحران انقلابی ارتشهای امپریالیستی خود را بسیج کنند. پرنچک همین توده ها را که دست به طغیان علیه ستم و استثمار زده اند به روش لمپنی چالیسکان Caliskan، «جوانان مارادونا» می خوانند.

یکی از فواید اوضاع انقلابی آن است که نقاب از چهره مدعیان دروغین «انقلابیگری، کارگردوستی، حمایت از حقوق دانشجویان و زنان» برداشته و آنان را در سمت استثمارگران و علیه توده های سر به طغیان برداشته که به انقلاب نیاز دارند، قرار میدهد! درست مانند پرنچک و دوستانش. طغیان توده ها آنان را وادار می کند که در خدمت طبقات حاکم و از طریق شبکه پخش جریده «حریت» (۳)، فریادهای هراسان در مورد «جوانان مارادونا» سر می دهند.

رژیم چائوشسکو از زنان، تحت نظارت پلیسی، بمشابه ماشین جوجه کشی استفاده میکرد. پرنچک که تحت لوای «دفاع از حقوق زنان» يك مفازه «فمینیستی» کمپرادوری (نه حتی «فمینیستی») باز کرده، نوشته های ژولیت میشل را ترجمه نموده و با اشتباهی زیاد در حملات رویزیونیستهای چینی علیه چیانگ چینگ و رفقاییش شرکت می کند، طبعاً به حمایت از سیاست چائوشسکو مبنی بر «بارداری اجباری یا زندان» می پردازد (به جهانی برای فتح شماره ۱ مقاله «بچه یا زندان» مراجعه شود) و هنگام حمله پلیس به زنان جوان در میان «جوانان مارادونا»، هورا می کشد.

آنان اطلاعیه «دمکاد» (۴) را صادر می کنند و به اجرای گر «النا چائوشسکو، مردنی نیست» می پردازند. اینکه سرمایه داری دولتی رومانی، سرمایه مالی امپریالیستی در شرق و غرب و صندوق بین المللی پول از جسم زنان بمشابه ماشین جوجه کشی استفاده می کنند، موضوعی نیست که ذهن کمپرادور آنها با آن ضدیت داشته باشد. شعار آنان این است: «زننده باد گزمه های حافظ زنانگی، مرگ بر زنان جوان مارادونا که از آنان متفرند!»... ممکن است النا چائوشسکو «مردنی نباشد»، اما نگاه کنید و ببینید که چگونه با بهیاستن توده ها توسط برادران هم طبقه اش خون آشام خودشان مقابل جوجه آتش به آبکش تبدیل شدند؛ چرا که هم طبقه ایها و دوستان امپریالیست النا و همسرش از غضب توده های ستمدیده وحشت کرده بودند - ظاهراً شما نیز!

### حقیقت بزبان پابرهنه ها

آنانی که زمانی نیازهای تئوری ضدانقلابی سه جهان خود را برآورد می کردند، و تمام مرتجعین جهان بجز سوسیال امپریالیستهای شوروی و نوکران آنان را تحسین می نمودند تا بتوانند از موضع «چپ» به حمایت از دولت فاشیستی نژادپرستانه جمهوری ترکیه در مقابل برآمد جنبش توده ای بپردازند و وظیفه خود دانستند بدفاع از دولت و ارتش این مجریان امپریالیستهای غربی، بالاخص آمریکا، در ترکیه بپردازند، امروز یکبار دیگر مشغول به مزایده گذاردن همان استعدادهایشان می باشند. جدالهای ساختگی میان این رویزیونیستها، و تاریخچه «ح.ک.د.ت.» (۵) تهوع آور است. آنها هنوز بر سر حفاظت از نظم امپریالیستی و دولت وابسته به آن در مقابل توده های خلق باهم رقابت میکنند.

اگر خلیل برکتای (۶) جرئت آن دارد که مارکسیسم را در نفس عالیجناب «دینامیک»، گورباچف سوسیال امپریالیست، کشف کند؛ پس چگونه برادر ایدئولوژیک او یعنی پرنچک نتواند در وجود رویزیونیست چائوشسکو يك «ضد امپریالیست پیگیر و يك سوسیالیست»، «که قبلاً مورد احترامش بوده و هنوز هم پس از اعدام مورد احترام ایشان می باشد» را بیابد؟! - البته جواهر ایشان از عیار پائین تری برخوردار است. بدین ترتیب دیک TIKP قل میخورد و در خود را می یابد، چرا که این در و دیک برای هم ساخته شده بودند که با جفت شدن فضای امنی برای ارتجاع جهانی (از دست انقلاب)

نیاز عینی به يك انقلاب بیاحاسته اند، بسیار ارزشمندتر و بجای از این سفسطه های دروغین «مارکسیستهای» کمپرادور و تمام رویزیونیستهای ترکیه می باشد. آنان با تجربه و بیان خود میگویند: «خر همان خر است اما پالانش عوض شده.» تحت شرایط کنونی بدون انقلاب سوسیالیستی پرولتری رهیافتی برای بحران فعلی نخواهد بود؛ پابرنه هایی که عینا به چنین انقلابی نیاز دارند و در خیابانها آنها جستجو می کنند با غرولندی که در مثال فوق نهفته است بر این امر تاکید می گذارند. توده ها به بیانی خام سعی دارند بگویند که ماهیت دولت رومانی عوض نشده است اما دشمنان آنان ضد این واقعیت را به اشکال گوناگون به زبان می آورند و امیدوارند بدین ترتیب به توده ها بقولانند، «ماهیت دولت عوض شده است.» چگونه: امپریالیستها و بورژوازی سرمایه داری دولتی رومانی می گویند که این تغییر توسط «انقلاب» و امثال پرنچک می گویند که توسط «ضد انقلاب» صورت گرفته است. سلاح عمده ای که آنان در این حقه بازی استفاده می کنند يك جوشانده بورژوا / امپریالیستی درباره مسئله دولت است.

برای آنکه بالاخص دین تئوریک و سپاسگزاری «مارکسیستهای» کمپرادور و رویزیونیستها را نسبت به بورژوازی امپریالیستی افشاء کنیم، ضروری است که تئوری م - ل - م درباره دولت را بخاطر آورده و در پرتو تحولات رومانی مروری کنیم. مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو درباره مسئله دولت می گوید: در سراسر تاریخ تکامل جامعه طبقاتی، دولت، در هر آنجا که مورد نیاز باشد و در هر آنجا که موجود باشد، بدون استثناء، فقط می تواند ابزار دیکتاتوری طبقاتی باشد؛ هرگز و در هیچ کجا نمی تواند «مستقل» باشد، نمی تواند نماینده یا مجری یاهو ای بنام «دمکراسی برای همه» باشد. در هر حالت، دولت هیچ نمی تواند باشد مگر دیکتاتوری این یا آن طبقه؛ شکلی است از دیکتاتوری یکی از طبقاتی که برپایه مناسبات طبقاتی نهفته در زیربنای اقتصادی جامعه شکل می گیرند؛ دولت نماینده افراد، گروهها یا بخشها، یا جنبشها نیست. علاوه بر آن که دولت يك ابزار مستقل یا بیطرف نمی باشد، يك ابزار ساده، يك وسیله (اسباب بازی) نیست که بتوان آنرا از يك طبقه به طبقه ای دیگر منتقل ساخت. وسیله ای نیست که هم این طبقه بتواند آنرا مورد استفاده قرار دهد و هم طبقه ای دیگر. یا نمی توان آنرا از طریق سیاست (و به زور اسلحه) در خدمت منافع این یا آن طبقه

های آشنای «ح. ک. د. ت» و گرگهای خاکستری ترکیه (۷) است که بوضعیت «ناگوار» رومانی که طغیان بر حق توده های خلق هفت بندش را بلرزه در آورده، اشاره می کند و از «حکام معقول ترکیه» می خواهد که بسرعت چاره های احتیاطی بیندیشند.

آنها همه این کارها را می کنند که ماهیت طبقاتی دولت فاشیستی جمهوری ترکیه را بیوشانند. این واقعیت را پنهان سازند که این دولت باید به سرنوشتی بسیار اسفناکتر از آنچه توده های رومانی دولت خود را دچار آن کرده اند گرفتار آید، که این دولت باید قطعه قطعه گشته و دفن شود؛ آنان سعی می کنند این واقعیت را که میان توده های تحت ستم و طبقات حاکم ترکیه حتی يك جو اشتراك منافع وجود ندارد، مخفی نگاهدارند.

تا بدان جا که به سوراخ ایجاد شده در میان پرچم رومانی مربوط می شود، به تو ای فرزندزاده کمال آتاتورک فاشیست باید بگوئیم: آغاز بدی برای توده های رومانی نیست؛ زمانی که سوراخی ایجاد شد می توان آن را بزرگتر کرد. اما فقط بیا و ببین که اگر سوراخی مشابه در پرچم دولت فاشیستی ترکیه ایجاد شود، هلال و ماه آن حذف گردد، حاصل چه می شود. يك پرچم تماما سرخ! آیا این همان چیزی نیست که ترا می ترساند؟

پرچم رومانی با نشان قلابی «سوسیالیستی» یا بدون آن، پرچم بورژوازی رومانی است. ما از اینکه يك نشان دروغین از این پرچم کنده شده ناراحت نیستیم؛ این نشان ازاول هم بزور در آنجا گذارده شده بود که خاطر طبقه کارگر را نسبت به آن چرکین کند. بالعکس، لازم است که انقلابیون پرولتر از این سوراخها و شکافها علیه طبقات حاکم رومانی و کودتاچیان استفاده کنند، کارگران و توده ها را تشویق نموده، آگاهی آنها را بالا برند بطوریکه آنان خواستار به فاضلاب افکندن کل این پرچم گردند. اما البته، طبیعی است کمپرادورهایی که کنگره حزبشان را در دهه ۱۹۷۰ زیر پرچم فاشیستی دولت ترکیه و با خواندن «سرود ملی» برگزار کردند، و اکنون با گرگهای خاکستری ترک در ستونهای جراید در مورد اینکه چگونه میتوان «همه ۵۰ میلیون نفر را زیر پرچم ترکیه گرد آورد» به بحث مشغولند از سوراخی که در پرچم بورژوازی رومانی ایجاد شده آشفته خاطر گردند.

برخلاف این مزخرفات، جمعبندی تحولات رومانی توسط توده مردمی که خواهان تغییری همه جانبه و رادیکال هستند و با انباری از خشم انباشت شده و

بوجود آوردند. بگذارید از پرنچک که اصرار می کند «سفیر کسی» نمی باشد (ظاهرا او آرزوی جای بالاتری را در نظام کمپرادوری دارد) بپرسیم: از آنجایی که سردمداران جبهه رستگاری ملی اعضای «محترم»، سابقه دار و باصلاحیت رژیم «ضد امپریالیستی» و حتی «سوسیالیستی» چائوشسکو، که شما «عمیقا به آن احترام می گذارید» بودند، آیا نمی توان گفت که شاید کودتای آنها «يك انقلاب سوسیالیستی» بود؟ یا عکسش را در نظر بگیرید: اگر بگفته شما، آنان رقصان «توطئه آمریکا و شوروی» هستند که در مالت «لامبادا» می رقصیدند (بر خلاف ادعاهای شما رقصی این رویزیونیستها با آهنک دلار چیز جدیدی نمی باشد)، پس در گذشته چگونه «سیاست ضد امپریالیستی و سوسیالیستی» چائوشسکو را به اجرا در می آوردند و چگونه سیاستهای او را «که از حمایت عظیم مردم برخوردار بود» و (این یکی را بشنوید!) «غرور ملی را محترم می شمرد» پیاده می کردند؟ آیا از طریق همان خرد دولتی «لامبادایی» که اکنون بنمایش می گذارند، نبود...؟

آنانی که خطوط زیر را بنگارش در می آورند حتی يك لحظه شك نمی کنند که آشکارا بگویند در خدمت چه کسانی می نویسند: «به سوراخی که در میان پرچم رومانی ایجاد شده بنگرید! بالکائی شدنی که از درون این سوراخ نزدیک می شود خطر بزرگی برای مردم ترکیه می باشد. حتی برای حکام معقول ترکیه!» هورا، ای دولت فاشیستی کبیر ترکیه، يك لحظه هم در رئیس جمهور کردن این انبان خرد کمپرادوری بخود تردید راه ندهید! آیا نمی بینید که خون شوونیستی مورد نیاز دولت شما در رگهای این فرزند ارزشمندتان در جریان است، و با چه سرسپردگی مغز خود را تلمبه می زند که مبدا هوشیاری خود را در مقابل «خطراتی» که ممکن است متوجه شما باشد، از دست دهد؟

بالاتر از همه، این نمره حامل تخمهای نفاق انداز امپریالیستها و نوکران آنان است که می خواهند میان پرولتاریا و زحمتکشان رومانی و ترکیه بپاشند. تنها هدف این نمره های ضد انقلابی مخالفت باخیزش توده های مردم رومانی علیه نظام موجود بوده و می خواهد مانع شود که ستمدیدگان ترکیه و جهان با اشتیاق مسئولیت حمایت از این خیزش توده ای را بدوش کشند و از آن در مقابل طبقات حاکمه کودتاچی رومانی و حامیان امپریالیست آنان دفاع کنند. چرا که در واقع این کودتاچیان و جمهوری ترکیه مشترک المنافعند. این نمره از زوزه



در آورد. دولت نماینده کلیت سازمان اجتماعی عینی است. چه چیزی خصلت و ماهیت این ساختار عینی جامعه را معین می کند؟ تقسیم کار تاریخی - مشخص موجود (که دولت جزئی لاینفک از آن می باشد) و مناسبات تولیدی عینا موجود که دولت فعالانه به آن خدمت می کند و بازتولید آن را سازمان می دهد.

بحرانی که با انفجاری اجتماعی و طغیانی توده ای رو آمد و رومانی را درنوردید، بحران ساختاری کل دولت رومانی می باشد. هیچ تغییر انقلابی در این ساختار انجام نشده است و هیچ کودتای ارتشی نیز نمی تواند ماهیت این ساختار را عوض کند. مضافا، این واقعیت که دولت رومانی همچنین توسط سرمایه امپریالیستی غربی برای بازتولید در شرایط رومانی مورد استفاده قرار گرفت، نقش معینی را در منفجر شدن این بحران بازی کرده است و تمام امیدها مبنی بر حل آن از طریق مداخله امپریالیستهای غربی را نقش بر آب ساخته است.

فقط انقلاب پرولتری می تواند نقطه پایانی بر نگوئیختی آنان بگذارد؛ با به درک واصل کردن طبقه بورژوازی سرمایه داری دولتی و متاسفانه، این بار تاریخ، پرولتاریا و توده های ستمدیده را غافلگیر کرد: آنها از رهبری که بتواند دلائل ریشه ای رنجهایشان را تحلیل کرده، صفوف آنان را برای دست زدن به جنگ داخلی سازمان دهد، از درون ترکهای باز شده توسط سرمای زمستان، راه کسب قدرت سیاسی را نشانسان دهد و حداقل آنان را در يك تمرین جدی (برای قدرت) رهبری کند، محروم بودند. اما، فکر نکنید توده های رومانی گول خوردند یا سالها طول خواهد کشید که بفهمند کافی نیست که با بورژوازی برطبق برچسب «سوسیالیستی» آن به مخالفت پرداخته و یا با سلاح ایدئولوژیک بورژوازی که این نقاب دروغین «سوسیالیستی» را ندارد به مبارزه با آن برخیزند - چرا که آنان این نقاب را زمانی مشمر ثمر می دانستند و مورد استفاده قرار می دادند و اکنون نمی دهند.

از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت کنید، به تشکیل و ساختن احزاب مائوئیست بپردازید

این درسا همه در يك نکته فشرده می شوند: یکبار دیگر آب رودخانه های انقلاب جهانی پرولتری در حال بخروش آمدن است! بحران نظام جهانی امپریالیستی، امپریالیستها را بسوی جنگ، بسوی تشدید استثمار و ستم سوق

می دهد: اما همین تضادها مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده ها را نیز شتاب می بخشد.

هیچ شکی در آن نیست.

آنچه را که انگلس برای حین جنگ و پس از آن پیش بینی کرد، ما هم اکنون در اطراف خود شاهدیم. این بر فرصتهای فزاینده در اطراف ما اشاره دارد و فریاد می زند که ما با انقلابهای پرولتری جلوی جنگ جهانی را بگیریم. تحولات جاری بر درستی نقد زیرین حزب ما از گرایشات اپورتونیستی و رویزیونیستی مهر تأیید می گوید:

«نکته اساسی که آنها کاملا از درکش عاجزند آن است که مارپیچ کنونی دینامیکهای امپریالیسم (بین جنگ دوم و سوم جهانی) که مناطق سرخ بسیاری را در دوره پس از جنگ دوم از دست پرولتاریا ربوده است، بطور عینی آنچنان شرایط مادی و فرصتهایی را در بر دارد که بیشتر، شاید کیفیتا بیشتر، از آنچه که از پرولتاریا گرفت در اختیارش خواهد گذارد!»

(IKTIDARA - بسوی قدرت - صفحه ۱۶ - ژانویه ۱۹۸۸)

همانگونه که لنین در اوضاع مشابهی گفت، بگذار مردگان را مردگان بردارند. پرولتاریا ایدئولوژی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست خود را برای تحلیل از فرصتهایی که برای انقلاب جهانی پرولتری در حال شکل گیری است و وظایف عظیمی که این ایدئولوژی از ما طلب می کند، دارد.

در این جهان، هیچ آلترناتیو دیگری برای انقلاب پرولتری موجود نیست!

مرکزیت مائوئیستی

در حزب کمونیست ترکیه

(مارکسیست - لنینیست)

۱۰ ژانویه ۱۹۹۰

توضیحات

۱ - نقل شده توسط لنین در «سخنان پیامبر گونه»، ۲۹ ژوئن ۱۹۱۸، کلیات آثار، جلد ۲۷، صفحات ۴۹۵ - ۴۹۴

۲ - دوغو پرنچیک بواسطه چکمه لیبی خود تحت تئوری ارتجاعی سه جهان و خدمت به ضد انقلاب خود را شناساند. او قبل و بعد از کودتای ۱۹۷۶ در چین آستانبوس رویزیونیستهای چینی بود.

پرنچیک به خاطر تحریفات عظیمی که در آموزه های مائو جهت توجیه و دفاع از قانون گرایی، ضدیت با قهر، نظم موجود و منجمله حمایت از کودتای حافظ «نظم و قانون» در سال ۱۹۸۰ به عمل آورد، شهره خاص و نام گشت. او همه این کارها را تحت توجیه «خطر سوسیال

امپریالیسم» انجام میداد. پرنچیک و شرکا منجمله برکتای در سال ۱۹۷۱ طرحی را برای به قتل رساندن ابراهیم کاپیاکایا بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) به پیش نهادند زیرا وی رویزیونیسم آنان را نقد و افشا میکرد. این طرح شکست خورد.

یوروگولو رهبر یکی از گروههای انشعابی از حزب رویزیونیست هوادار شوروی است.

۲ - سوزوم يك ماهنامه قانونی است که از سوی هواداران سابق مشی چریکی منتشر میشود و اینك در پی معتدل کردن مواضع خود و پیروی از رفرمهای «بس عمیق و سوسیالیستی» گرباچف است.

۳ - حریت، یکی از مهمترین روزنامه ها و شبکه های انتشاراتی کمپرادور - فئودالهاست.

۴ - دمکاده، علامت اختصاری به اصطلاح انجمن زنانی است که تحت رهبری رویزیونیستها قرار دارد.

۵ - حزب کارگران و دهقانان ترکیه يك حزب ارتجاعی قانونی بود که قبل از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ تحت رهبری باند پرنچیک قرار داشت. بعدها همین گروه برای رنگ و لعاب دادن به حزب سوسیالیست موجود که در پی تبدیل شدن به يك حزب قانونی و مشروع اپوزیسیون میباشد، از نام همان حزب استفاده کرد.

۶ - خلیل برکتای به همراه پرنچیک یکی از ایدئولوگهای بدنام حزب ضد انقلابی کارگران و دهقانان ترکیه میباشد. اخیرا بنظر رسید که او راهش را از پرنچیک جدا کرده و بیشتر حول و حوش گروهها و محافل عدالتا هوادار مسکو میچرخد تا بتواند يك حزب سوسیالیست کارگری از نوع استولپینسی شبیه به حزب پرنچیک ایجاد کند.

۷ - «گرگهای خاکستری» نامی بود که باندهای شبه نظامی حزب عمل ملی تحت رهبری باند متعصب فاشیستی آلب اصلان تورکس بر خود نهاده بودند. این باندها که قبل از کودتای ۱۹۸۰ بطور مخفیانه توسط رژیم از جوانب گوناگون حمایت میشدند وظیفه انجام حملات تروریستی علیه توده ها و انقلابیون را بر عهده داشتند.

۸ - مصطفی کمال یا بقولی آتاترک بنیانگذار دولت کمپرادور - فئودال موجود در سال ۱۹۲۳ بود. کمالیسم يك ایدئولوژی فاشیستی بوده که توسط دولت و طبقه حاکم مورد استفاده قرار گرفت. کمالیسم يك حربه مهم تبلیغاتی در جریان کودتای ۱۹۸۰ بود.